

سر مقاله

## «تف سر بالا!»

در شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از یک طرف به علت تسلیم شدن در برابر فشار جهانی، همراه با نوشیدن سومین جام زهر دوران ۳۶ ساله حاکمیت مطلقه فقهاتی خود، (که جام زهر اول پس از شکست پروژه اشغال سفارت آمریکا، و جام دوم پس از شکست استراتژی «جنگ، جنگ تا پیروزی» توسط قبول قطعنامه شورای امنیت در سال ۶۷ و بالاخره جام سوم تحت عنوان «نرمش قهرمانانه» در جریان توافق برجام، نصیص شد) از تاریخ بیست و ششم مهر ماه ۹۴ با جمع‌آوری سانتریفیوژها و تاسیسات هسته‌ای، رسماً با پروژه هسته‌ای، وداع کرد و عطایش را به لقائش بخشید. پروژه‌ای که در طول ۲۰ سال پروسه تکوینش، هزینه‌ای بیش از صد میلیارد دلار نفتی برای مردم ایران، آب خورده بود؛ و صد البته، دستیابی به سرانجام این پروژه، برای رژیم مطلقه فقهاتی، حکم، بود و نبود داشت و به عنوان شیشه عمر و خط قرمز این رژیم تلقی می‌شد، چراکه، علاوه بر اینکه این پروژه باعث «ایجاد توازن استراتژیک» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه خاورمیانه با رژیم اشغالگر و متجاوز اسرائیل می‌شد، در عرصه نظامی، در برابر تجاوز نظامی جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا (آنچنانکه در قضیه کره شمالی در مقایسه با رژیم صدام و قذافی شاهد آن بودیم)، دستیابی به انجام آن، می‌توانست حیات سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی را بیمه کند.

۲

۷ خاورمیانه آستان تحولات جدید

۷

۱۱ جنبش دانشجویی: آب یا سراب؟

۱۱

۱۴ تحلیل اوضاع جاری ... ۲

۱۴

۱۸ ۱۶ آذر: «حادثه؟» یا «پروسی»؟ - ۲

۱۸

۲۱ تاثیر «برجام» بر جنبش‌های اجتماعی ... ۳

۲۱

۲۳ استراتژی جنبش و جامعه مدنی - ۵

۲۳

۲۶ جنبش سبز: فرآورده؟ یا فرایند؟ - ۲

۲۶

۲۹ شریعتی در آئینه اقبال - ۵

۲۹

۳۲ درس‌هایی از تاریخ - ۱۰

۳۲

۳۶ آزادی و دموکراسی - ۲۲

۳۶

۳۹ نشست پنجم پالتاک - ۳

۳۹

۴۲ نشست ششم و هفتم پالتاک - ۲

۴۲

۴۶ عاشورا - ۴

۴۶

۴۹ بعثت شناسی - ۱۹

۴۹

۵۲ انسان در نهج البلاغه ... ۶

۵۲

۵۶ تفسیر سوره حدید - ۲

۵۶

تحت دو هژمونی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در تمامی لایه‌های این هرم قدرت رژیم مطلقه فقهاتی از راس تا قاعده مانند سال ۸۸ به لرزه درآورد.

صد البته در شرایط فعلی خود این پلاریزاسیون دو قطبی ایجاد شده بین هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای در قیاس با ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بی‌بدیل می‌باشد، فراموش نکنید که، طبق گفته باقر قالیباف شهردار تهران آخرین جمله‌ای که خمینی در زمان فوتش در برابر اصحاب قدرت در بیمارستان گفته و چشم از جهان بسته است این بوده که خطاب به هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای می‌گوید، «تا شما دو تا با هم هستید انقلاب لطمه‌ای نمی‌بیند» در نتیجه این همه باعث شده، تا تضاد سیاسی درون رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط (یعنی در آستانه انتخابات دو قلوئ اسفند ۹۴) به اوج رشد خود برسد.

تا آنجائیکه پیش‌بینی می‌شود که مانند خرداد ۸۸ این تضادهای دپو شده در هرم قدرت رژیم مطلقه فقهاتی سونامی‌وار به سمت جنبش‌های عام اجتماعی اعم از جنبش مردمی و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش کارمندان و غیره، سرازیر گردد و به همین دلیل است که این همه شده است، تا در این شرایط خواب از چشم حزب پادگانی خامنه‌ای جهت مهندسی کردن قبلی این انتخابات مانند خرداد ۹۲ گرفته شود و باز در این رابطه است که حزب پادگانی خامنه‌ای در این زمان تلاش می‌کند تا قبل از اینکه مانند سال ۸۸ در گرداب جنبش‌های عام اجتماعی گرفتار شود و برایش راهی جز کودتای انتخاباتی و تکیه بر سرنیزه باقی نماند، و قبل از اینکه توسط جنبش‌های عام اجتماعی ایران به مرگ گرفته شود توسط مهندسی کردن قبلی این انتخابات مانند خرداد ۹۲ تنها با رضایت دان به تب حداقلی غائله انتخاباتی اسفند ۹۴ را به انجام برساند، علی‌ایحال، این همه باعث گردیده است تا در این شرایط تند پیچ سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی بحران فراگیر سیاسی مانند یک سرطان بدخیم موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را در این شرایط به چالش جدی بکشد.

در شرایطی که ارابه جنگی رژیم مطلقه فقهاتی در باتلاق، چهار جنگ نیابتی منطقه‌ای، شامل سوریه و لبنان و عراق و یمن می‌شود - به گل نشسته است و به علت صف‌بندی بین‌المللی بین دو بلوک شرق تحت هژمونی روسیه و چین و بلوک غرب تحت هژمونی سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم خاورمیانه، جهان را در آستانه جنگ سرد جدید قرار داده است، و آنچنانکه از زمان سقوط هواپیمای سوخو - ۲۴ روسیه توسط جنگنده‌های ترکیه شاهد هستیم حتی این تقابل بین‌المللی تا حد جنگ گرم هم پیش

به همین دلیل، «سقط جنین و مرده به دنیا آمدن این پروژه خامنه‌سوز در جریان توافق برجام، (که می‌توان از آن به عنوان بزرگترین و پر هزینه‌ترین پروژه نظامی تاریخ ایران یاد کرد، که در طول بیش از ۲۰ سال عمر آن یعنی از آغاز تکوین آن، که در زمان دولت پنجم و ششم توسط هاشمی رفسنجانی پایه‌گذاری گردید، الی زماننا هذا تحت مدیریت جناح جنگ‌سالار رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای با هژمونی الیگارشی سپاه بوده است)، باعث گردیده تا در شرایط فعلی یعنی، فرایند پس‌برجام حیات رژیم مطلقه فقهاتی جناح جنگ سالار، تحت هژمونی الیگارشی سپاه، خود را به عنوان بازنده اصلی، توافق برجام، به لحاظ سیاسی و مدیریتی و اقتصادی و نظامی در حال و آینده حیات این رژیم تعریف کند، در نتیجه، از آنجائیکه جناح جنگ سالار رژیم مطلقه فقهاتی به خوبی می‌داند که تمامی مدیریت مهندسی شده توافق برجام از آغاز تا انجام، توسط خامنه‌ای صورت گرفته است، به همین دلیل این جناح می‌کوشد، تا در مرحله پس‌برجام جهت ترمیم این زخم استراتژیک وارد شده بر تن خود، مانند مار زخم خورده در این شرایط، در صحنه شطرنج تقسیم باز تقسیم مهندسی شده قدرت (بین جناح‌های درونی حاکمیت تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای) بتواند موازنه قدرت در عرصه داخلی و منطقه‌ای، به نام خود تغییر دهد و همین امر عاملی شده است، تا رژیم مطلقه فقهاتی در مرحله پس‌برجام در چارچوب حمایت استراتژیک حزب پادگانی خامنه‌ای از این جناح، در آستانه یک زایمان بزرگ درونی همراه با فراگیر شدن بحران سیاسی در هرم قدرت حاکمیت قرار گیرد.»

همچنین در شرایطی که به علت نزدیک شدن به انتخابات «دو قلوئ اسفند ماه ۹۴» تضادهای درونی هرم حاکمیت، در عرصه تقسیم درونی قدرت، برای سومین بار در طول ۳۶ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، موجودیت و ثبات راس این هرم قدرت را به چالش کشیده است (مرحله اول در خرداد ۶۰ در جریان سرنگونی و خارج کردن جریان بنی صدر از صحنه شطرنج قدرت، مرحله دوم در جریان تسویه حساب خونین با جریان حسینعلی منتظری در سال ۶۷ و بالاخره مرحله سوم تسویه حساب با جریان هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی و کروبی که از خطبه نماز جمعه تهران خامنه‌ای، در ۲۹ خرداد ۸۸ به صورت علنی و خونین آغاز شده است و الی زماننا هذا، این تسویه خونین توسط تیغ و داغ و درفش و حصر و زندان و شکنجه و انتخابات مهندسی شده ادامه دارد)، و در شرایط فعلی در ادامه آن، این تسویه حساب خونین ۶ سال گذشته می‌رود تا در جریان انتخابات خبرگان رهبری اسفند ماه ۹۴ یک بار دیگر توسط پلاریزاسیون درونی



رفته است، و در این شرایط به علت درگیر بودن ماشین نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در کارزار تضاد بین‌المللی تقسیم باز تقسیم خاورمیانه بین دو بلوک شرق و غرب باعث شده تا در جنگ داخلی سوریه (که مدت ۴ سال است ماشین نظامی و دیپلماسی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی و همپیمان دست سازش حزب الله لبنان را زمین‌گیر نماید) این رژیم به عنوان قتل اصلی بشود.

در نتیجه همین بن بست نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در چهار جنگ نیابتی فوق - که در راس آن‌ها جنگ داخلی سوریه قرار دارد - باعث گردیده است، تا از یکطرف هژمونی این رژیم به خصوص از بعد سقط جنین پروژه هسته‌ای‌اش، از طرف جناح تسنن دولتی، تحت رهبری ترکیه و عربستان و قطر به چالش گرفته شود، و از طرف دیگر، به علت حضور فیزیکی و نظامی این رژیم تحت نهاد نظامی سپاه قدس در این جنگ‌های نیابتی و در راس آن‌ها سوریه باعث گردیده تا در این شرایط، علاوه بر تحمیل افزایش نجومی هزینه‌های اقتصادی جنگ داخلی سوریه به علت مشارکت مستقیم ماشین نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در پروژه نظامی جدید روسیه، کاروان کشته‌های عناصر نظامی رژیم تحت عنوان شهدای دفاع از حرم اهل بیت، به شهر و روستای ایران سرازیر بشود که همین امر بسترساز رشد نارضایتی جامعه ایران، جهت حضور این رژیم در جنگ‌های نیابتی منطقه خاورمیانه شده است.

اما و هزار اما از آنجائیکه در این شرایط حضور فیزیکی و نظامی و اقتصادی و سیاسی، رژیم مطلقه فقهاتی در جنگ‌های چهار گانه نیابتی منطقه و در راس آن‌ها در جنگ داخلی سوریه، به صورت یک امر حیاتی، برای تثبیت هژمونی‌اش بر هلال شیعہ دولتی در رقابت با تسنن دولتی منطقه که در راس آن‌ها عربستان سعودی قرار دارد، و تثبیت ماشین دیپلماسی این رژیم درآمده است، این امر باعث شده است تا در این شرایط بحرانی، رژیم مطلقه فقهاتی نه توان استمرار حضور در باتلاق گاو خونی، جنگ‌های نیابتی منطقه - که در راس آن جنگ داخلی سوریه می‌باشد- به لحاظ هزینه انسانی و نظامی و اقتصادی داشته باشد، و نه مانند پروژه اشغال سفارت در سال ۵۸ و پروژه جنگ با حزب بعث عراق در سال ۶۷ و پروژه هسته‌ای در قضیه توافق برجام، امکان عقب‌نشینی توسط نوشیدن جام زهر چهارم دارد، در نتیجه این بحران فلج‌کننده نظامی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی، در این شرایط باعث گردیده است، تا حزب پادگانی خامنه‌ای به تاسی از دوران خمینی، به استراتژی پناه بردن در شکاف بین قدرت‌های بین‌المللی تکیه نماید که در این راستا پیوند تاکتیکی و استراتژیکی بین حزب پادگانی خامنه‌ای و روسیه در عرصه شطرنج نظامی منطقه خاورمیانه

و در راس آن‌ها جنگ داخلی سوریه به عنوان آخرین تیر ترکش این رژیم می‌باشد، که ملاقات سه ساعته پوتین در حاشیه کنفرانس سران کشورهای تولیدکننده گاز در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

علی‌ایحال، در این شرایط با عنایت به رویارویی دو بلوک جهانی در خاورمیانه و تبدیل جنگ داخلی سوریه به عنوان نماد و الگو و خاکریز اول صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم بازارهای بین‌المللی جهت بازتولید و بازسازی نظم نوین جهانی باعث شده است تا جنگ داخلی سوریه - که مدت چهار سال است که صورت منطقه‌ای و بین‌المللی پیدا کرده است - وارد یک فرایند کور و فرسایشی و غیر قابل پیش‌بینی بشود، که نخستین قتل این جنگ خانمان‌سوز، رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد که با صرف هزینه‌های انسانی و نظامی و اقتصادی، شش دانگ در این جنگ، این رژیم در این شرایط تند پیچ و بحرانی، هم از دوغ بهاری محروم شده و هم از خربزه پائیز؛ و همین امر باعث گردیده است تا بحران رژیم مطلقه فقهاتی در جنگ‌های نیابتی منطقه و به ویژه جنگ داخلی سوریه به صورت یک بحران استراتژیکی درآید، که حتی موجودیت این رژیم در این شرایط در داخل هم به چالش بکشد.

و در شرایطی که به علت:

الف - حاکمیت رکود تورمی بر ماشین کلان اقتصادی کشور.

ب - حاکمیت فسادهای مالی چند لایه‌ای بر اقتصاد رانتی و نفتی کشور.

ج - جمعیت پر شمار بیکاران که طبق آخرین آمار مرکز پژوهش‌های مجلس رژیم در تاریخ ۱۵ / ۹ / ۹۴ تنها آمار بیکاری فارغ تحصیل شده از دانشگاه‌های کشور پنج میلیون و ششصد هزار نفر می‌باشد.

د - تعطیلی یا افت جدی بخش‌های عمده واحدهای تولیدی همراه با رونق فراگیر بخش‌های وارداتی و بنگاه‌های مالی و پولی که بر پایه ربامحوری و فسادمحوری و رانت‌محوری می‌باشند، که عامل نابودی:

۱ - انباشت سرمایه‌های تولیدی.

۲ - سقوط نظام بانکی کشور.

۳ - افزایش نجومی و نامعقول نقدینگی.

۴ - رشد فزاینده سرمایه‌های نامولد و قاچاقو

۵ - جایگزینی نظام رانت‌محوری به جای نظام تولیدمحوری.

۶ - سقوط شاخص‌های کلان اقتصادی.

۷ - عامل رشد اقتصاد منفی.

۸ - استمرار رکود و کسری ۵۰ درصدی بودجه.

۹ - کاهش روزمره و ساعت‌مره ارزش پولی ملی کشور، می‌باشند.



۵ - کاهش قیمت نفت، همراه با سنگینی هزینه اقتصادی چهار جنگ نیابتی رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه خاورمیانه و ناتوانی این رژیم در جذب سرمایه‌های خارجی

و - حاکمیت الیگارشسی سپاه بر اقتصاد کشور توسط:

۱ - تصرف بنگاه‌های دولتی.

۲ - دست‌اندازی بر بازار پولی و واردات و قاچاق.

۳ - تصرف معادن بزرگ و صنایع بزرگ و بازرگانی خارجی و بانکداری و صنعت بیمه کشور.

۴ - تصرف بنگاه‌های اقتصادی غیر دولتی.

۵ - نفوذ مطلقه بر همه روندهای تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری و اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی، باعث شده است تا در این شرایط، رژیم مطلقه فقهاتی در بحران‌ترین شرایط اقتصادی ۳۶ ساله عمر خود قرار گیرد.

حال با توجه به خودیژگی‌های بحران سیاسی و اقتصادی و درونی و برونی و منطقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط، (که فوقاً به شرح آن‌ها پرداختیم) سوال ستیری که در این رابطه و در این شرایط حساس مطرح می‌شود، اینکه: رژیمی که در این شرایط تا گلوگاه غرق در بحران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و اداری و داخلی و خارجی می‌باشد، چرا مجبور می‌شود تا با اعزام بیش از یک میلیون و ششصد هزار نفر زوار به عراق در اربعین ۹۴ بر طبل اسلام زیارتی در داخل و خارج از کشور بکوبد؟ چرا این رژیم نگون بخت، در این تند پیچ حیات سیاسی خود، «گرم کردن تنور اسلام زیارتی» در داخل و خارج کشور را به عنوان تنها سوپاپ اطمینان نجات خود تفسیر می‌کند؟

برای پاسخ به این سوال - آنچنانکه در سال گذشته در همین رابطه در نشر مستضعفین مطرح کردیم - نخست باید توجه داشته باشیم که به لحاظ تاریخی، در اربعین امام حسین در سال ۶۱ هجری هیچگونه حادثه تاریخی غیر مترقیه‌ای صورت نگرفته است، و حداکثر واقعه‌ای که در این روز طبق گفته شیخ طوسی در کتاب «مصباح‌المتهدج» صورت گرفته است، ورود جابر بن عبدالله بن حرام انصاری صحابی پیامبر اسلام به کربلا است که به علت نابینائی نتوانسته بود با کاروان امام حسین همراهی کند و در مدینه مانده بود، اما پس از شنیدن خبر عاشورا تصمیم می‌گیرد تا جهت جبران غیبت خودش در عاشورا، با حضور در کربلا، نسبت به امام حسین و شهدای عاشورا ادای احترام بکند، لذا تصادفاً چهل روز بعد از واقعه عاشورا وارد کربلا می‌شود، لذا برعکس آنچه که رژیم مطلقه فقهاتی تبلیغ می‌کند، «اصلاً و ابداً در این روز و هیچ روز دیگر، کاروان اسرای امام حسین به

کربلا برنگشته‌اند» و آنچنانکه شیخ طوسی می‌گوید، «در روز اربعین کاروان اسرا در حال بازگشت از شام به مدینه بودند» و در خصوص سنت شیعه نسبت به «مراسم اربعین» هم آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم اصلاً چنین سنتی در تاریخ شیعه وجود ندارد چراکه شیعه و مسلمانان، «حتی برای پیامبر اسلام و امام علی هم مراسم اربعین بر پا نمی‌کنند.»

بنابراین از نظر مصداق تاریخی و اعتقادی، (آنچنانکه ۳۶ سال است که رژیم مطلقه فقهاتی بر طبل آن می‌کوبد، و آن را تعطیل رسمی اعلام می‌کند و در این روز اقدام به قشون کشی سیاسی می‌کند، در باب اربعین امام حسین وجود ندارد؛ و همین امر طرح سوال فوق را مهملتر می‌سازد که، «در این شرایط که رژیم مطلقه فقهاتی در آتش بحران سیاسی و اقتصادی و نظامی و درونی و داخلی و منطقه‌ای می‌سوزد، چه نیازی به مراسم اربعین امام حسین دارد، که با صرف هزینه‌های نجومی و تعطیلی رسمی کشور، تن به انجام آن می‌دهد؟ برای پاسخ به این سوال است که بعد از اینکه دریافتیم که، موضوع اربعین نه در شیعه و نه در تسنن دارای مصداق اعتقادی و تاریخی نمی‌باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند جز اینکه، انجام این مراسم با صرف چنین هزینه‌های نجومی توسط رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب منافع و نیاز خود رژیم مطلقه فقهاتی تحلیل کنیم.»

لذا بدین سیاق است که آنچه می‌توان در باب تکیه رژیم مطلقه فقهاتی بر اسلام زیارتی مطرح کرد عبارت است از اینکه:

۱ - نیاز رژیم مطلقه فقهاتی به تبلیغ و ترویج و گسترش «اسلام زیارتی» جهت جذب و جلب اعتقاد و اعتماد عوام‌الناس در شرایطی می‌باشد که، اسلام فقهاتی ۳۶ سال است که به علت دولتی و حکومتی و سوار بر قدرت‌های سه گانه سیاسی و اقتصادی و معرفتی شدن در عرصه سیاست و حکومت و اجتماع به بن بست کامل رسیده است و دچار شکست تاریخی شده است؛ لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند، تا در زیر چتر اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری، به بازسازی و بازتولید و بازیابی اعتماد اجتماعی از دست رفته خود توسط اسلام فقهاتی دولتی و حکومتی و صاحب قدرت سه گانه بپردازد، چراکه تبلیغ و ترویج اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری، سهل‌الوصول‌ترین راه جهت جلب و جذب اعتماد عوام‌الناس می‌باشد. زیرا عوام‌الناس در عرصه اعتقادی همیشه بدنبال سرپل قرار دادن واسطه‌ها بین خود و خداوند هستند، و در چارچوب ایجاد رابطه مستقیم بین خود با خداوند که هدف اصلی پیامبران ابراهیمی بوده است ضعیف و عاجز می‌باشند؛ لذا می‌کوشند تا با سرپل قرار دادن واسطه‌ها، رابطه‌گیری بین خود و خداوند آسان کنند.



در نتیجه به این علت است که عوام‌الناس در طول تاریخ جهت‌دستیابی به این واسطه‌ها سرگردان بوده‌اند و در تاریخ اسلام و به خصوص شیعه از خود روحانیت تا قیور به عنوان واسطه‌های بین خود و خداوند جهت کسب شفاعت و ایجاد رابطه با خداوند به کار گرفته‌اند بطوریکه امروز از نظر عوام‌الناس حتی خود روحانیت به عنوان واسطه‌های بین خداوند و خودشان تعریف می‌کنند و به همین دلیل اسلام زیارتی برعکس اسلام فقاهتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی کارش نمادسازی به عنوان واسطه بین انسان و خداوند می‌باشد و همین امر شانس‌گرایی به اسلام زیارتی توسط عوام‌الناس را بیش از گرایش به اسلام‌های صوفیانه و فیلسوفانه و متکلمانه و فقاهتی و روایتی و ولایتی و غیره می‌باشد.

۲ - نیاز رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران به نمادسازی و نهادسازی مذهبی، در شکل شیعی دولتی آن جهت رقابت با مناسک دینی اسلام که در راس آن‌ها حج می‌باشد. از آنجائیکه، در مدت ۳۶ سال حیات سیاسی رژیم مطلقه فقاهتی، مراسم حج اعم از عمره و تمتع آن، به عنوان ابزاری در دست رقیب دیرینه رژیم مطلقه فقاهتی یعنی عربستان سعودی قرار داشته است با عنایت به اینکه عربستان سعودی تحت عنوان خادم الحرمین و متولی قبله مسلمانان جهان، به خصوص در طول ۳۶ سال گذشته پیوسته تلاش کرده است، تا در ظل این مناسک و نمادها و نهادهای دینی مسلمانان جهان، هژمونی سیاسی خود را بر بیش از ۱/۵ میلیارد مسلمانان اهل تسنن تثبیت و مدیریت نماید، به ویژه در این شرایط که مدت یک دهه است، (که از بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در برج‌های دو قلوی نیویورک آمریکا و طرح، «جنگ تمدن‌های هانتینگتون» و شعار، «شروع جنگ‌های صلیبی بوش پسر» رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۲۰۰۱ و «تهاجم نظامی سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا همراه با اشغال نظامی افغانستان و عراق و لیبی» و «شکست جنبش دموکراسی‌طلبانه خلق‌های جهان عرب تحت عنوان بهار عربی» به علت دخالت نظامی و سیاسی سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا و «انحراف جنبش دموکراسی‌طلبانه بهار عربی در سوریه همراه با جایگزین شدن جنگ‌های فرقه‌ای و قومی در این کشور و...» که تضاد شیعه و سنی تحت رقابت دو رژیم ارتجاعی، یعنی رژیم ارتجاعی عربستان سعودی به عنوان هژمونی دولتی اهل تسنن و رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران به عنوان هژمونی هلال شیعه در منطقه به عنوان «تضاد غالب منطقه از شمال آفریقا تا جنوب آسیای شرقی درآمده است.»)

همین جایگزین شدن، تضاد شیعه، سنی به جای تضاد خلق - امپریالیسم

و خلق - ارتجاع سیاسی حکومت‌های محلی و خلق - صهیونیسم و صلیب - هلال در منطقه باعث گردیده است تا تضاد شیعه و سنی به عنوان تضاد غالب در این شرایط در خدمت جنگ‌های نیابتی ارتجاع منطقه و امپریالیسم جهانی درآید که خود این جنگ‌های نیابتی منطقه تحت دو بلوک تسنن - عربستان سعودی و هلال شیعه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران باعث گردیده تا امروزه جوی خون مسلمان، از شمال آفریقا تا جنوب آسیای شرقی به راه افتد؛ لذا در این چارچوب است که، در شرایط فعلی، عربستان سعودی، تمامی جنگ‌های ضد شیعه از شمال آفریقا تا آسیای جنوب شرقی هدایت و مدیریت می‌کند، و رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران تمامی جنگ‌های هلال شیعه در منطقه خاورمیانه از سوریه و عراق گرفته تا لبنان و یمن و غیره مدیریت نظامی و اقتصادی و سیاسی می‌نماید.

علی‌ایحال، از آنجائیکه در این رقابت آنتاگونیستی بین دو رژیم عربستان سعودی و رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران؛ رژیم ارتجاعی عربستان سعودی تحت لوای، «مناسک و مراسم حج و قبله اول مسلمین، به عنوان متولی و خادم الحرمین» سعی می‌کنند در این جنگ شیعه و سنی در خدمت، «بسیج اهل تسنن بر علیه شیعیان و رژیم مطلقه فقاهتی ایران» درآورند، لذا طبیعی است که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران، در راستای تثبیت و تداوم هژمونی خودش بر هلال شیعه در جنگ نیابتی منطقه، برای بسیج ۱۵۰ میلیون شیعه منطقه، بر اسلام زیارتی به عنوان آلترناتیو اسلام مناسکی عربستان سعودی تکیه نمایند و با صرف میلیاردها دلار هزینه همراه با بسیج اداری و نظامی و انتظامی و تدارکاتی از شهرداری تهران تا سپاه و حزب پادگانی خامنه‌ای و غیره، مراسم اربعین که از سال ۹۳ رژیم مطلقه فقاهتی اقدام به تکوین آن کرده است، به عنوان آلترناتیو مراسم حج عربستان سعودی علم نماید.

آنچنانکه دیدیم، در اربعین ۹۴ این رژیم جهت حضور بیش از یک میلیون و ششصد هزار نفر زوار ایرانی در آن «مراسم آلترناتیوی اربعین» تمامی ماشین، نظامی و انتظامی و اداری و سیاسی و اقتصادی و تدارکاتی، حکومتی را به استخدام گرفت و در راستای بسترسازی این مراسم‌های آلترناتیوی است که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر ایران در داخل کشور با تبلیغات شبانه روزی خود بر طبل اسلام زیارتی (از چاه‌های مسجد جمکران گرفته تا عتبات و امام‌زاده‌ها و سازماندهی مداحان و هیئت‌های مذهبی و کاروان‌های مذهبی و تبلیغ و ترویج خرافات و غیره) می‌کوبد. چراکه، برای نمونه در این شرایط که رژیم مطلقه فقاهتی در رابطه با دخالت همه‌جانبی مستقیم نظامی در جنگ داخلی سوریه و حمایت از استراتژی روسیه و آزادی شهر حلب





سوریه، شهر و روستاهای ایران را توسط ورود کاروان‌های کشته شده این جنگ حمله پوش کرده است، راهی جز این جهت توجیه دخالت همه جانبه و مستقیم نظامی خود در جنگ فرقه‌ای سوریه ندارد جز اینکه، تمامی این کشته‌ها را تحت عنوان مدافعین حرم حضرت زینب برای مردم نگون بخت ایران تفسیر و توجیه نماید و باز در همین رابطه بود که، در جریان حادثه منا در سال ۹۴ (که نزدیک به ۵۰۰ نفر از مسلمانان مظلوم ایران کشته شدند) رژیم مطلقه فقهاتی کوشید عدم مدیریت خودش را در برنامه‌ریزی جهت رمی جمره در منا با سیاسی کردن فاجعه منا هم پوشانی نماید (و به قول نظامی‌ها، با فرار از جلو دشمن خود را خلع سلاح نماید).

ماحصل اینکه، تلاش رژیم مطلقه فقهاتی بر آن است که با جهانی کردن مراسم اربعین امام حسین بتواند در ظل آلترناتیوسازی، این مراسم در خدمت بسیج ۱۵۰ میلیون شیعه بر علیه ۱/۵ میلیارد مسلمان اهل تسنن درآورد و در همین راستا که اقدام به نهادسازی عظیم زیرساختی، از جاده، ساختمان، گرفته تا مداح و کاروان‌ها و غیره در کربلا و نجف و دیگر شهرهای مذهبی عراق کرده است. بطوریکه دیدیم، در سال ۸۸ در اوج اعتلای جنبش‌های اجتماعی ایران، برای بردن محجر طلایی قبر امام حسین، رژیم مطلقه فقهاتی علاوه بر صرف میلیاردها تومان بابت هزینه طلا و محجرسازی، شهر به شهر با تعطیل کردن ادارات، توده‌های شهر و روستای این مسیر از اصفهان تا کربلا به دنبال این محجر طلایی روانه کرده بود؛ و مدت بیش از یکماه با حرکت این محجر خالی طلایی در شهر و روستاهای ایران، مردم ایران را توسط این نماد طلایی سرگرم خود کرده بود.

۳- سومین نیاز رژیم مطلقه فقهاتی به «اسلام زیارتی» برمی‌گردد، به بهره‌وری ۳۶ ساله سیاسی این رژیم از «اسلام زیارتی» در داخل کشور، جهت بسیج عوام‌الناس ایران، در راستای نیل به اهداف سیاسی و حکومتی خود، بطوریکه، از سال ۵۷ به موازات اعتلای جنبش‌های عام اجتماعی ایران، جریان طرفدار اسلام ولایتی که از راه رسیده بود جهت موج سواری و کسب هژمونی جنبش ضد استبدادی مردم ایران (در غیبت رهبری و سازماندهی نیروهای پیشتاز سیاسی ایران)، از آنجائیکه این جریان موج سوار و از راه رسیده فاقد تشکیلات و تئوری و برنامه عملی و سیاسی و اقتصادی بود، لذا جهت پر کردن این خلاء نظری و عملی‌اش، راهی جز این نداشتند مگر اینکه توسط تکیه بر اسلام زیارتی و مراسم مربوطه به بسیج عوام‌الناس در رابطه با اهداف سیاسی، اسلام ولایتی خود بپردازند.

به عبارت دیگر از همان آغاز (یعنی سال ۵۷) که جریان از راه رسیده

اسلام ولایتی که بعدا بستر ساز تکوین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند، کوشیدند تا با تکیه بر اسلام زیارتی، اسلام ولایتی خود را نهادینه سیاسی و اداری و حکومتی بکنند و صد البته بعدا در طول ۳۶ سال جاری، رژیم مطلقه فقهاتی مولود اسلام ولایتی را توسط اسلام زیارتی یا اسلام مداحی‌گری نهادینه کنند، به همین دلیل، از بعد سرنگونی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، جریان اسلام ولایتی که هیچگونه آمادگی نظری و عملی و تشکیلاتی و برنامه‌ای و تاکتیکی و استراتژی جهت کسب حکومت نداشت، در طول ۳۶ سال گذشته، جهت پر کردن این خلاء نظری و عملی خود، بیشترین بهره‌وری از اسلام زیارتی برده است که این بهره‌وری سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۳۶ سال گذشته از اسلام زیارتی عبارت بوده‌اند از:

الف - تکیه بر احساسات عوام‌الناس توسط تحریک این احساسات در ظل اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری جهت نفی رقیب سیاسی خود در عرصه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت در درون حکومت. آنچنانکه در مراسم ۹ دیماه ۸۸ دیدیم که چگونه این رژیم کوشید تا در لوای سازماندهی هیئت‌های مذهبی و مداحان دولتی در ظل حزب پادگانی خامنه‌ای، سرکوب خونین عاشورای ۸۸ جنبش‌های اجتماعی مردم ایران تحت هژمونی جنبش سبز میرحسین موسوی و کربوبی هم پوشانی و نفی نماید.

ب - تکیه بر احساسات عوام‌الناس توسط تحریک آن‌ها در لوای اسلام زیارتی جهت مشارکت تکلیفی عوام‌الناس ایران در انتخابات صوری رژیم مطلقه فقهاتی، برای نهادینه کردن این رژیم. در این رابطه کافی است تا سازماندهی در سایه حزب پادگانی خامنه‌ای در طول ۲۶ ساله گذشته، به خصوص در زمان انتخابات مهندسی شده و صوری رژیم مورد عنایت قرار گیرد.

ج - سازماندهی کردن حکومتی مداحان و هیئت‌های مذهبی و متولیان قیور و دیگر نهادها از ائمه جمعه و جماعت گرفته تا مبلغان حوزه‌های فقهاتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای جهت ایجاد پایگاه اجتماعی از عوام‌الناس برای حکومت و جایگزین کردن این تشکیلات سنتی به جای تشکیلات مدرن حزبی.

د - مقابله کردن با «اسلام تطبیقی و آگاهی‌بخش» توسط تبلیغ اسلام زیارتی به عنوان باور تاریخی مردم ایران. آنچنانکه در همین رابطه در طول ۳۶ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی این رژیم با تکیه بر مراسم سنتی اسلام زیارتی تلاش کرده است، تا اسلام تطبیقی و آگاهی‌بخش را به محاق بکشاند. ❏

والسلام



# خاورمیانه آبستن تحولات جدید

در همین رابطه بود که، «سران داعش به نقد استراتژی القاعده می‌پرداختند، چراکه استراتژی القاعده از آغاز تا کنون، بر مبنای اولویت تعرض نظامی به جهان سرمایه‌داری و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا، بر کشورهای مسلمان منطقه قرار دارد» لذا در این رابطه بود که، سران داعش، علت عدم توانایی القاعده جهت دست به حکومت و قدرت سیاسی، و تمرکز جنگ همه جانبه، جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ الی زماننا هذا جهت نابودی این جریان، در انحراف استراتژی القاعده به علت اولویت عملیات نظامی برون منطقه‌ای بر علیه جهان سرمایه‌داری و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا تبیین می‌کردند؛ لذا در همین رابطه بود که، سران داعش، در تدوین استراتژی اولیه خود، برای اینکه گرفتار، جنگ همه جانبه جهان سرمایه‌داری به رهبری امپریالیسم آمریکا نشوند، و برای اینکه بتوانند در منطقه صاحب قدرت سیاسی قابل تحمل برای مغرب زمین گردند. برعکس داعش، استراتژی عملیات نظامی خود را، به جای اولویت برون منطقه‌ای، در چارچوب کشورهای مسلمان نشین منطقه تبیین و تعریف کردند.

لذا در این رابطه بود که در عرصه استراتژی اولیه داعش، از انجام هر گونه عملیات نظامی تحریک‌آمیز برون منطقه‌ای، در جهان سرمایه‌داری و مغرب زمین، خودداری می‌شد؛ لذا عملیات ۱۳

آنچنانکه در قسمت اول، «تحلیل اوضاع جاری در سرمقاله شماره ۷۷ نشر مستضعفین» مطرح کردیم، طبق سنوات چهل ساله گذشته، آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، تلاش ما پیوسته بر این امر بوده و بر این سیاق هست که در سرفصل‌های تند پیچ بحران‌های سیاسی در داخل و منطقه و بین‌المللی تحت عنوان «تحلیل اوضاع جاری» جهت دستیابی به تحلیل سیاسی همه جانبه مشخص و کنکریت برای تعیین وظایف و مسئولیت سیاسی خودمان، اقدام به تحلیلی سیاسی بکنیم، که در چارچوب آن سه مؤلفه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، بتواند به صورت دیالکتیکی و کنکریت تبیین و تفسیر بشوند.

لذا از آنجائیکه در شرایط فعلی، هم در داخل کشور به علت خودپویگی‌های شرایط سیاسی، در مرحله پساجام و پساتحریم و پیشانانتخابات دو قلوی اسفند ماه ۹۴، جامعه ایران آبستن تحولات جدیدی می‌باشد و هم در عرصه منطقه خاورمیانه و بین‌المللی، به علت انتقال رقابت نظامی و سیاسی بلوک‌های قدرت در عرصه جهانی و منطقه‌ای به بحران و جنگ داخلی سوریه و صف‌آرایی جدید نظامی و سیاسی در منطقه خاورمیانه، باعث شده است تا این صف‌بندی جدید سیاسی و نظامی در سوریه و منطقه خاورمیانه، منطقه و به تبع آن توازن و نظم بین‌المللی را، «آبستن تحولات و تقسیم باز تقسیم جدیدی از قدرت بکند»؛ لذا با توجه به این حساسیت خودپویژه شرایط است، که جهت دستیابی به تحلیل سیاسی همه جانبه نیازمند به ارائه، «تحلیل اوضاع جاری جدیدی» شدیم. در همین رابطه، در این قسمت، از «تحلیل اوضاع جاری جدید» در ادامه قسمت اول قبلی، «که به تحلیل سیاسی اوضاع جاری در داخل کشور پرداختیم» به «تحلیل اوضاع جاری منطقه و بین‌المللی» می‌پردازیم، که برای فهم خودپویگی‌های حساس، «شرایط جدید منطقه و بین‌المللی» طرح وقوع چند پارامتر محوری جدید در منطقه و جهان در این رابطه ضرورت پیدا می‌کند.

الف - از بعد از عملیات، «۱۳ نوامبر داعش در پاریس» که بزرگترین حمله داعش به قلمرو یک کشور غربی می‌باشد (و از بعد از عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ القاعده، در نیویورک و واشنگتن آمریکا، بزرگترین عملیات تروریستی در جهان سرمایه‌داری است) جهان و منطقه خاورمیانه و سوریه وارد فاز نوینی در عرصه سیاسی-نظامی گردیده است. آنچه در رابطه با تحلیل سیاسی، «عملیات ۱۳ نوامبر داعش در پاریس» حائز اهمیت می‌باشد، این است که، از آنجائیکه تا قبل از عملیات پاریس، در چارچوب استراتژی اولیه داعش برعکس، جریان القاعده، کانون فعالیت نظامی داعش، کشورهای مسلمان نشین منطقه از شمال و غرب آفریقا تا آسیای جنوب شرقی سوریه، لبنان، عراق، لیبی، تونس، الجزائر، مصر، یمن، پاکستان، افغانستان، نیجریه و غیره بود و در این رابطه، «استراتژی داعش» برعکس «استراتژی القاعده» بود چراکه، جریان داعش در کانتکس استراتژی اولیه خود تلاش داشتند تا، با «تمرکز عملیات خود در کشورهای مسلمان منطقه همراه با عدم تعرض نظامی به جهان سرمایه‌داری، علاوه بر احتراز از جنگ تمام عیار توسط جهان سرمایه‌داری بر علیه خود، عملاً زمینه ماندگار شدن حکومت خود در این منطقه را فراهم نمایند.»



نوامبر داعش در پاریس، نشان دهنده، فرایند جدیدی در استراتژی این جریان می‌باشد چراکه فشار نظامی جدید دو ائتلاف آمریکا و روسیه بر داعش در سوریه و عراق، آنچنان فضا را بر داعش تنگ کرده است و موجودیت این جریان را به چالش کشیده است، که برای داعش در این شرایط، جهت مقابله با جنگ همه جانبه دو ائتلاف آمریکا و روسیه، راهی جز روی‌آوری به استراتژی القاعده باقی نمانده است، به عبارت دیگر شاید بهتر باشد، که اینچنین مطرح کنیم، که استراتژی جدید داعش، که با عملیات ۱۳ نوامبر پاریس، آغاز شده است، «یک استراتژی تحمیلی، توسط تاسی کردن این جریان از استراتژی القاعده، جهت مقابله کردن، با جنگ همه جانبه تحمیلی دو ائتلاف روسی و آمریکا در عراق و سوریه می‌باشد.»

علی ایحال، به این دلیل است که، از بعد حادثه ۱۳ نوامبر پاریس جناح‌های جنگ سالار کشورهای سرمایه‌داری مغرب زمین و در راس آن‌ها امپریالیسم فرانسه، پیوسته می‌کوشند تا، بر طبل جنگ همه جانبه بر علیه داعش و دولت اسد در سوریه و عراق بکوبند؛ و باز در این رابطه است که، سردمداران امپریالیسم فرانسه، «واقعه پاریس را یازده سپتامبر فرانسه خواندند» و فرانسوا اولاند با رفتاری، مشابه رفتار، «جرج بوش پسر در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حادثه ۱۳ نوامبر پاریس را اعلام جنگ داعش با فرانسه نامید» و ناو هواپیمابر، شارل دوگل روانه مدیترانه کرد و از تغییر قانون اساسی، در جهت کنترل شهروندان فرانسوی و سلب تابعیت و اخراج شهروندان نامطلوب، سخن به میان آوردند؛ و بدین شکل، تلاش می‌کنند تا با محدود کردن آزادی‌ها و تشویق نژادپرستی، «به جنایتی با جنایت بزرگتر پاسخ دهند» آن‌ها می‌خواهند بدین وسیله به بهانه مبارزه با تروریسم، علاوه بر نقض حقوق شهروندی، وجود هر مهاجر مشرق زمین، تروریست بالقوه تعریف کنند.

باز در این رابطه است که فرمان تشدید بمباران مناطق تحت کنترل داعش صادر کردند؛ و علی ایحال، از این مرحله بود که، هر چند قبل از حادثه ۱۳ نوامبر موضوع هجوم آوارگان خاورمیانه و در راس آن‌ها آوارگان سوریه به طرف کشورهای مغرب زمین به صورت یک بحران بین‌المللی برای جهان سرمایه‌داری درآمده بود، اما از بعد از واقعه ۱۳ نوامبر پاریس توسط جنگ همه جانبه جهان سرمایه‌داری به منطقه، شرایط نوینی بر منطقه خاورمیانه حاکم گردیده است، که باعث شده است، تا منطقه آستان تحول جدیدی بشود.

ب - در راستای همین رقابت نظامی بین کشورهای متروپل، در منطقه

خاورمیانه، در فرایند جدید بعد از ۱۳ نوامبر پاریس بود که در روز یکشنبه هشتم آرمه، هواپیمای جنگنده سوخو - ۲۴ روسیه، توسط جنگنده‌های ترکیه ساقط گردید که سقوط این جنگنده روسیه، توسط ترکیه، در این فرایند جدید شرایط، بستر ساز تنش نوینی، در بازار آشفته سیاسی و نظامی منطقه گردید. چراکه:

اولا در شرایطی جنگنده سوخو - ۲۴ روسیه ساقط شد، که روسیه با عملیات همه جانبه و با ائتلاف با ایران و حزب الله لبنان و عراق و دولت سوریه و چین، و به عنوان آلترناتیو و رقیب ائتلاف سرمایه‌داری غرب و ارتجاع منطقه و ترکیه تلاش می‌کند، تا در خاک سوریه، به حفظ اقتدار خود در دریای مدیترانه و به خصوص به تثبیت موقعیت نظامی - اقتصادی در شرق این دریا و تقویت پرستیژ بین‌المللی در عرصه جهانی بپردازد.

ثانیا در این شرایط، منافع سیاسی و استراتژیک روسیه در منطقه خاورمیانه در گرو، تثبیت اقتدار نظامی و اقتصادی این کشور بر شرق مدیترانه توسط پایگاه نظامی طرطوس سوریه می‌باشد (که تا سال ۲۰۴۲ در رهن و اجاره روسیه است) از این رو حضور و تحرکات نظامی ائتلاف غرب و هم پیمان آن‌ها ترکیه، در سوریه، در نگاه روسیه، به معنای به مخاطره افتادن اهداف استراتژیک روسیه شمرده می‌شود.

ثالثا شهر طرطوس بعد از لاذقیه دومین بندر بزرگ و مشرف بر مدیترانه در غرب کشور سوریه می‌باشد، لذا گسترش عملیات، گروه‌های تروریستی در غرب سوریه، زمینه را برای به خطر افتادن امنیت، پایگاه نظامی طرطوس روسیه فراهم می‌کند.

رابعاً در این شرایط، ترکیه در راستای حمایت از ترکمن‌های سوری، و دفاع از گروه‌های مبارز معتدل ضد بشار اسد، برای کنترل مسیر تردد لجستیکی، تا لاذقیه و طرطوس تلاش می‌کند که این موضوع خود موجب نگرانی دولت روسیه شده است.

خامسا پیامدهای سرنگونی جنگنده روسی تا این زمان، که برای ترکیه غیر قابل پیش‌بینی بوده است، عبارتند از:

۱ - تضعیف روابط روسیه و ترکیه.

۲ - ایجاد تنش خطرناک بین روسیه و ناتو.

۳ - به شکست کشیده شدن مذاکرات سیاسی وین.





۴ - انزوای ترکیه تا آنجا که ترکیه منهای تحریم‌های کمرشکن اقتصادی و قطع گاز روسیه، اکنون نگران واکنش غافل‌گیرانه و پیش‌بینی نشده نظامی روسیه نیز هست. چراکه روسیه، بعد از این حادثه با استقرار سامانه ضد هوایی اس ۴۰۰ و جنگنده‌های سوخو ۳۴ مجهز به موشک‌های هوا به هوا در داخل خاک سوریه، کل آسمان منطقه را در تیررس خود قرار داده است و این حق را برای خود قائل شده است تا هر پرنده‌ای را در آسمان سوریه هدف قرار دهد.

سازمان ترکیه در ارزیابی خود جهت سرنگون کردن جنگنده روسیه، دو اشتباه بزرگ کرد:

اول اینکه، اهمیت ژئوپلیتیک سوریه، برای روسیه به مثابه تنها پایگاه روسیه در خاورمیانه، و سوریه به عنوان تنها دریاچه برای پوتین جهت بازسازی نفوذ از دست رفته دوران پس از شوری در منطقه خاورمیانه و عامل حضور دائمی روسیه در آب‌های مدیترانه، در نظر نگرفت یا کم بها داد.

دوم اینکه، شرایط زمانی انجام این حادثه، که بعد از عملیات داعش در پاریس و یک روز بعد از عملیات داعش در لبنان و عراق بود، و جهانیان نگران عملیات بعدی داعش بودند در نظر نگرفت. در نتیجه، طبیعی بود که، سرنگونی کردن جنگنده روسیه، که مشغول عملیات بر علیه داعش بود، در چنین شرایطی، ضربه‌ای برای ترکیه باشد، البته، برداشت ترکیه از انجام این عمل آن بود که، با توجه به وضعیت نه چندان خوب اقتصادی روسیه و فشارهای ناشی از تحریم‌های این کشور به علت اشغال کریمه توسط غرب، پوتین منافع اقتصادی از جمله سرمایه‌گذاری‌های سنگین ترک‌ها در روسیه و قرارداد انتقال نفت و گاز به اروپا از طریق ترکیه را، به یک فروند جنگنده نخواهد فروخت.

سابعاً دعوت ترکیه از نمایندگان پیمان ناتو که خود عضو آن می‌باشد جهت برگزاری اجلاس فوری در حمایت از او نه تنها نتایج دلخواه برای رجب طیب اردوغان به همراه نداشت، بلکه با موضع مخالف به ویژه فرانسه هم روبرو شد؛ لذا به همین دلیل در این شرایط، همپیمانان ترکیه در پیمان ناتو حاضر به حمایت از اقدام ترکیه در زدن هواپیمای روسی نیستند، و اولویت سیاستشان در این مرحله، مقابله با داعش می‌دانند نه با روسیه.

ثامناً برای پوتین که هنوز از فاجعه بمب‌گذاری در هواپیمای مسافربری در مصر قد راست نکرده بود، در این شرایط، سقوط هواپیماهای جنگی توسط ترکیه، باعث رشد ناراضیاتی مردم نسبت به او گردید، همین امر

عاملی شد تا، واکنش اولیه پوتین نسبت به این امر بسیار شدید باشد، که این واکنش عبارت بودند از:

۱ - تعلیق فعالیت شرکت‌های روسیه در ترکیه.

۲ - تعلیق فعالیت شرکت‌های ترکیه در روسیه.

۳ - نیاز شهروندان ترکیه به اخذ ویزا جهت سفر به روسیه از آغاز سال ۲۰۱۶.

۴ - قطع واردات از ترکیه.

۵ - متوقف کردن توریزم بین دو کشور؛ و لذا بدین ترتیب بود، که پوتین ثابت کرد برای او در قضیه سقوط جنگنده سوخو -۲۴ توسط ترکیه، کفه منافع ژئوپلیتیکی در سوریه، بیشتر ارزش دارد تا منافع اقتصادی در ترکیه.

البته در همین رابطه، بحران داخلی ترکیه بعد از سقوط سوخو -۲۴ روسیه توسط:

۱ - قتل حقوقدان برجسته طرفدار کردها.

۲ - دستگیری مدیر مسئول روزنامه جمهوری و معاون او.

۳ - دستگیری برخی مقامات نظامی و غیره، نشان داده است، که خود ترکیه هم آستان رویدادهای جدیدی در آینده در این رابطه می‌باشد.

ج- بحران سوریه و جنگ داخلی ۵ ساله آن در شرایط فعلی، بدل به یک بحران منطقه‌ای- جهانی شده است، زیرا تمامی تضادهای بین‌المللی بین دو بلوک شرق و غرب و تضادهای فرقه‌ای و مذهبی، منطقه‌ای بین دو بلوک تسنن دولتی تحت رهبری عربستان و ترکیه و قطر و بلوک هلال شیعیه دولتی تحت هژمونی رژیم مطلقه فقه‌ای ایران و غیره، در شرایط فعلی همه در جنگ داخلی سوریه مادیت پیدا کرده است. در نتیجه، این همه باعث گردیده است تا، در این شرایط حساس، مبارزه با آن چه که دشمنی و هدف اصلی عنوان می‌شود، یعنی مبارزه با داعش و تروریسم، عملاً تحت الشعاع رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار گیرد؛ لذا به همین دلیل است که، برای نمونه در شرایط فعلی، اعزام نیروی زمینی توسط ترکیه و آمریکا به عراق به یک باره باعث گردید تا کفه تنش‌های سیاسی و نظامی و دیپلماسی منطقه از کشور سوریه به طرف عراق سنگینی کند، زیرا از بعد از دخالت نظامی و سیاسی همه جانبه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تحت سپاه قدس

در سوریه و عراق و از بعد تکوین ائتلاف نظامی رژیم مطلقه فقهاتی و سرانگشت اجرائی و نظامی‌اش حزب الله لبنان و سوریه و عراق تحت هژمونی روسیه و حمایت چین به عنوان آلترناتیو ائتلاف جهان سرمایه‌داری و ارتجاع منطقه و ترکیه تحت هژمونی ناتو و امپریالیسم آمریکا و از بعد از ملاقات سه ساعته پوتین با خامنه‌ای در تهران در حاشیه جلسه سران تولیدکننده گاز و از بعد از اینکه پوتین و خامنه‌ای رسماً دولت بشار اسد را به عنوان خط قرمز خود اعلام کردند و غیره، از آنجائیکه، کشور عراق و نخست وزیر عراق به عنوان فرمانده قوا رسماً حمایت خودشان را از ائتلاف آلترناتیو، تحت هژمونی روسیه در برابر ائتلاف جهان سرمایه‌داری و ارتجاع منطقه و ترکیه اعلام کردند و حاضر شدند تا، پایگاه‌های نظامی در اختیار روسیه قرار دهند، این امر، علاوه بر اینکه توازن نظامی و سیاسی بین دو ائتلاف جهانی و منطقه‌ای، به نفع ائتلاف روسیه، در این شرایط تغییر داده است، عاملی گردیده تا ائتلاف رقیب تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا، در راستای تغییر دوباره در موازنه بین دو ائتلاف رقیب در منطقه سقوط و برکناری حیدر العبادی نخست وزیر عراق و تجزیه عراق به سه قسمت کردستان شمال و تسنن مرکز و شیعه جنوب به صورت نظامی و سیاسی به خصوص از بعد مذاکرات وین در دستور کار آمریکا و ترکیه قرار گیرد.

در این رابطه اعزام نیروی نظامی آمریکا و ترکیه به داخل خاک عراق، باعث گردیده تا شرایط سیاسی منطقه خاورمیانه در این تندبچ سیاسی و نظامی به شدت پیچیده بشود. چراکه قشون‌کشی نظامی آمریکا و ترکیه در راستای تجزیه عراق و برکناری حیدر العبادی و تغییر موازنه بین شیعه و سنی در عراق و جایگزین کردن، فراکسیون اتحاد ملی عراق به ریاست ایاد علاوی، به عنوان مدیریت سیاسی بخش تجزیه شده مرکزی تسنن نشین عراق، پس از آزادسازی موصل از دست داعش می‌باشد و به همین دلیل در این شرایط حساس، پروژه برکناری حیدر العبادی و تجزیه عراق به معنای شکست پروژه نظامی-سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه خاورمیانه می‌باشد. که مدت پنج سال است که رژیم مطلقه فقهاتی، بار اقتصادی و سیاسی و نظامی این پروژه را بر دوش می‌کشد و به خصوص از بعد از ورود همه جنبه روسیه و تکوین ائتلاف جدید تحت هژمونی روسیه، بار تامین نیروی انسانی و نظامی، بر دوش رژیم مطلقه فقهاتی قرار گرفته است.

در این رابطه، کاروان کشته جنگ داخلی سوریه امروز تحت عنوان مدافعین حرم شهر و روستاهای ایران را سیاه پوش کرده است؛ و هر چند رژیم مطلقه فقهاتی، می‌کوشد تا توسط، گرم کردن تنور اسلام

زیارتی و اعزام میلیونی زوار با هزینه نجومی به زیارت عتبات، بسترهای ذهنی جهت تزریق این بار عظیم بر جامعه مصیبت زده ایرانی را فراهم کند، ولی بی‌شک شکست استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه، توسط تجزیه عراق و سقوط و برکناری دولت حیدر العبادی باعث می‌گردد تا، شرایط برای بزرگترین شکست تاریخ ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه و داخل فراهم بشود. چرا که، با تجزیه عراق علاوه بر اینکه، هلال شیعه در منطقه منهدم می‌گردد، خط قرمز رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه که حفظ دولت بشار اسد می‌باشد، هم به چالش کشیده می‌شود. که حذف حاکمیت دولت اسد در سوریه، به معنای نابودی حزب الله لبنان که سرانگشت اجرائی و نظامی، رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد نیز هست و پیامد آن، شکست رژیم مطلقه فقهاتی در جنگ نیابتی یمن نیز می‌باشد.

به همین دلیل رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط نوک پیکان استراتژی خودش در منطقه به طرف ترکیه و فشار آوردن بر این کشور جهت خارج کردن، نیروی‌های نظامی خود، از خاک عراق قرار داده است. که البته در ادامه آن، حمایت سیستانی از حیدر العبادی و حمایت سیاسی نظامی خود رژیم مطلقه فقهاتی، از حاکمیت شیعه در عراق و مخالفت با تجزیه عراق می‌تواند در این شرایط اولویت استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه باشد. اینکه، آیا با شکست داعش در عراق، و آزادسازی موصل، آنچنانکه عربستان و ترکیه و امپریالیسم آمریکا، می‌خواهند عراق تجزیه می‌شود و هلال شیعه منهدم می‌گردد و دولت حیدر العبادی برکنار می‌رود، و استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه شکست می‌خورد و رژیم مطلقه فقهاتی مجبور می‌شود، تا از خط قرمز خود در سوریه یعنی حفظ دولت بشار اسد عقب نشینی کند و حزب الله لبنان در پایان خط اقتدار خود قرار دارد و جنگ نیابتی رژیم مطلقه فقهاتی در یمن خاموش می‌شود، همه و همه بستگی به موقعیت هژمونی نظامی و سیاسی روسیه در جنگ خاورمیانه، در رقابت با ائتلاف آلترناتیو دارد.

به هر حال، این همه باعث گردیده است، تا منطقه خاورمیانه در شرایط فعلی، «در آستانه تحولی جدید قرار گیرد.» ❏

پایان



## جنبش دانشجویی: آب یا سراب؟

۱۳ - تسویه و غربال و بازنشستگی اجباری و روتین و فراگیر، اساتید مستقل و غیر خودی و غیر حکومتی، از دانشگاه‌ها جهت تزریق اساتید وابسته حکومتی و...، سیل خروشان جنبش «ضد استبدادی و ضد استعماری و استقلال طلبانه دانشجویی ایران را، همراه با ۱۶ آذر - نماد تاریخی مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد وابستگی این جنبش-، از چشمه خشک کند، که صد البته، از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی تا تیرماه ۷۸ به غلط فکر می‌کرد، که توانسته است توسط استراتژی یا راهبرد، «بزرگترین دفاع از رژیم مطلقه فقهاتی، خوب حمله کردن با حقیقت جنبش دانشجویی است، این جنبش را سترون سازد.

در جریان، قیام ۱۸ تیر جنبش دانشجویی، که آذرخشی بود، که به یک باره سیاهی شب استبداد ۲۰ ساله حاکم بر دانشگاه‌های ایران را شکست، دریافت، که در طول ۲۰ سال (۵۸ تا ۷۸) جهت نابودی جنبش دانشجویی، سورنا را از دهان گشادش نواخته است.

لذا به همین دلیل بود، که از بعد از «سرکوب قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی» (توسط شورای امنیت ملی، شیخ حسن روحانی و نیروی انتظامی باقر قالیباف و حمایت اداری، اجرائی، سیاسی و معنوی دولت هفتم سیدمحمد خاتمی، همراه با هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای) سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی و در راس آن‌ها حزب پادگانی خامنه‌ای کوشیدند تا «توسط پروژه جدید مهندسی شده پلیسی، امنیتی در ادامه طولی و عرضی مکانیزم‌های سرکوب‌گرانه قبلی

هر چند در طول ۳۶ سالی که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد، این رژیم از همان آغاز تکوین خود، الی زمانا هذا، «برای از سکه انداختن و بایگانی کردن روز ۱۶ آذر، به عنوان نماد مبارزه، با استبداد و استعمار و وابستگی، جنبش دانشجویی ایران تلاش کرده است»؛ و به خصوص در جریان، «کودتای فرهنگی بهار ۵۹ که تا مهر ماه ۶۲ ادامه پیدا کرد»، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا توسط:

- ۱ - تسویه و غربال خونین دانشجویان سیاسی و منتقد.
- ۲ - اخراج موقت و دائم دانشجویان غیر خودی و غیر حکومتی.
- ۳ - جلوگیری از هر گونه فعالیت تشکیلات صنفی مستقل از نهادهای حکومتی.
- ۴ - ایجاد تشکیلات زرد، دانشجویی و حکومتی و تزریق شده از بیرون توسط نهادهای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی.
- ۵ - سهمیه‌بندی کردن جذب دانشجویان در چارچوب نهادهای حکومتی.
- ۶ - فیلترینگ چند لایه‌ای در گزینش دانشجویان، جهت آب‌بندی کردن، از ورود نیروهای غیر خودی و غیر حکومتی به دانشگاه‌ها.
- ۷ - امنیتی و پلیسی و پادگانی کردن، فضای دانشگاه‌ها، توسط سیطره و سلطه نهادهای امنیتی حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی - که در راس آن‌ها سپاه قرار دارد - در عرصه مدیریت و جذب و گزینش و محیط و محتوای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دانشجو در دانشگاه‌های کشور.
- ۸ - دستگیری و زندانی و اعدام کردن دانشجویان منتقد سیاسی همراه با تیغ، داغ، درفش، شکنجه، تجاوز و...
- ۹ - ایجاد نهادهای حکومتی دانشجویی دست‌ساز، توسط نهادهای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی از بیرون دانشگاه‌ها، جهت دخالت در مدیریت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دانشگاه‌ها و فعالیت‌های صنفی و فرهنگی دانشجویان.
- ۱۰ - جلوگیری و ممانعت از تکوین هر گونه نهاد غیر حکومتی و مستقل دانشجویی، در دانشگاه‌ها، حتی در عرصه صنفی و فرهنگی.
- ۱۱ - پادگانی کردن فضای دانشگاه‌ها توسط حضور مستقیم نیروهای نظامی و انتظامی رژیم جهت ایجاد رعب عمومی در دانشجویان.
- ۱۲ - تزریق امکانات مالی و صنفی، حکومتی برون از دانشگاه‌ها، از طریق نهادهای دست‌ساز و وابسته دانشجویی حکومتی.



(۲۰ سال قبل از قیام تیر ۷۸) نطفه هر گونه تحرک سیاسی و اجتماعی و حتی صنفی و فرهنگی، مستقل و جمعی جنبش دانشجویی را در دانشگاه‌های ایران خشک کنند و هزینه مبارزه سیاسی و اجتماعی و حتی صنفی و فرهنگی به صورت جمعی در دانشگاه‌ها برای دانشجویان تا آنجا بالا ببرند که دیگر دانشجویان حاضر به ریسک کردن در این رابطه نشوند.»

اما و هزار اما، شکست این پروژه جدید مهندسی شده پلیسی، امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای، در سال ۸۸ توسط قیام همه جانبه جنبش دانشجویی در حمایت از جنبش سبز میرحسین موسوی، برای حزب پادگانی خامنه‌ای، جهت سرکوب جنبش دانشجویی ایران، راهی جز تکیه بر سرنیزه و شکنجه و زندان و اعتراف‌گیری و تجاوز و حمله‌های مغولی به خوابگاه‌های دانشجویی و به چالش کشیدن هر گونه حریم امن دانشجویان همراه با تیغ و داغ و درفش و... در کنار صد چندان کردن آن مکانیزم‌های مهندسی سرکوب‌گرانه امنیتی پلیسی و پادگانی قبلی، باقی نگذاشت؛ و صد البته واقعیت بزرگی که حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح‌های رقیب درونی حکومت، از بعد از انتخابات خرداد ۷۶ و به خصوص انتخابات خرداد ۸۸ به آن دست پیدا کردند، این بود که:

اولا سرکوب درازمدت جنبش دانشجویی، برعکس جنبش‌های عام اجتماعی ایران، به علت عقبه نظری و تاریخی و تجربی و عینی و ذهنی که جنبش دانشجویی ایران دارد، هرگز ممکن نیست.

ثانیا تا زمانیکه جنبش دانشجویی ایران به صحنه سیاسی وارد نشود، امکان اعتلای جنبش‌های عام اجتماعی ایران اعم از کارگری و زنان و کارمندان و غیره وجود ندارد.

ثالثا برای سرکوب و به رکود کشاندن جنبش‌های عام اجتماعی ایران اعم از جنبش مردمی و جنبش کارگران و جنبش زنان و جنبش کارمندان و جنبش دانش‌آموزان و غیره قبل از هر اقدامی، باید جنبش دانشجویی ایران را به رکود کشانید و سرکوب کرد.

رابعا در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، تنها مؤلفه‌ای که می‌تواند پروژه‌های مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای را، نقش بر آب سازد، ورود جنبش دانشجویی به این صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، در حمایت از جناح‌های رقیب حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد.

از این مرحله بود که جناح‌های رقیب حزب پادگانی خامنه‌ای، در عرصه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت درونی حکومت، تنها سلاح

استراتژیک و راهبردی، که برای رقابت با حزب پادگانی و پروژه‌های انتخابات مهندسی او به صحنه آوردن، جنبش دانشجویی است، چراکه در این رابطه از نظر این جناح‌های رقیب، علاوه بر اینکه ورود جنبش دانشجویی، به این صفحه شطرنج تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، باعث می‌شود، «تا موازنه قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، در رقابت با حزب پادگانی خامنه‌ای به سود آن‌ها تغییر نماید» خود ورود جنبش دانشجویی، به این صفحه شطرنج تقسیم قدرت، باعث می‌گردد که مانند لوکوموتیوی، «قطار جنبش‌های عام اجتماعی ایران را به حرکت درآورد»، که این تجربه بی‌بدیل تاریخی در طول ۸ ماه مبارزه بی‌امان جنبش دانشجویی ایران (یعنی از خرداد ۸۸ تا عاشورای ۸۸) برای جناح‌های رقیب درون حاکمیت و حزب پادگانی خامنه‌ای آفتابی شد.

لذا، هر چند «حزب پادگانی خامنه‌ای این حقیقت را در انتخابات خرداد ۷۶ در جریان غلبه جناح به اصطلاح اصلاح طلب سیدمحمد خاتمی بر حزب پادگانی او، و کاندید شش دانگش، یعنی اکبر ناطق نوری تجربه کرده بود»، ولی تجربه ۸ ماهه سال ۸۸، این حقیقت را برای حکومت و جناح‌های درونی آن ثابت کرد، که حضور فیزیکی جنبش دانشجویی ایران در عرصه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت نقش اول بازی می‌کند. علی ایحال، از این مرحله بود که، حضور جنبش دانشجویی در بازی تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، آنچنانکه برای حزب پادگانی خامنه‌ای، صورت هیولای مرگ پیدا می‌کند، برای جناح‌های رقیب حزب پادگانی خامنه‌ای، صورت تنها سوپاپ اطمینان جهت غلبه بر حزب پادگانی خامنه‌ای و شکست انتخابات مهندسی شده او دارد.

به همین دلیل جناح‌های رقیب حزب پادگانی خامنه‌ای در درون حکومت، اعم از جناح کارگزاران هاشمی رفسنجانی یا جناح به اصطلاح اصلاح طلب محمد خاتمی یا جناح اعتدال‌گرای شیخ حسن روحانی یا بخشی از جناح جنبش سبز میر حسین موسوی و شیخ مهدی کروبی، در آستانه هر انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کنند، جهت آچمز کردن حزب پادگانی خامنه‌ای و نقش بر آب کردن انتخابات مهندسی شده او و مقابله کردن با ورود الیگارشی سپاه به عرصه انتخابات توسط بسترسازی در راستای اعتلای جنبش دانشجویی، و ورود این جنبش به صفحه شطرنج انتخابات مهندسی شده، به عنوان «یک آس در بازی تقسیم قدرت»، در دست خود گیرند.

علیهذا، در این شرایط زمانی، به علت نزدیک شدن به انتخابات دو قلوی اسفند ماه ۹۴ از آنجائیکه انتخابات دو قلوی اسفند ۹۴ در صفحه



شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت در درون جناح‌های درونی حکومت، از خودویژگی‌های حساس تاریخی عمر رژیم مطلقه فقهاتی برخوردار می‌باشد (چرا که در انتخابات اسفند ماه ۹۴ برای سومین بار در طول عمر ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، تضاد درونی جناح‌های حکومت به راس هرم یعنی بین هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای می‌رسد، و برای اولین بار در طول ۳۶ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، «این تضاد راس هرم قدرت، به مجلس خبرگان رهبری و انتخابات نمایندگان مربوطه، انتقال پیدا می‌کند»؛ لذا در همین رابطه است که، جناح‌های رقیب حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند، تا با وارد کردن جنبش دانشجویی، به این صحنه، شرایط را برای تثبیت موجودیت آلترناتیوی خود در راس هرم قدرت توسط کسب کرسی‌های مجلس خبرگان رهبری، در انتخابات اسفند ماه ۹۴ فراهم کنند.

البته برعکس آن، در همین رابطه، حزب پادگانی خامنه‌ای تحت لوای جناح‌های اصول‌گرا در سه شاخه اصول‌گرای افراطی و اصول‌گرای اعتدالی و اصول‌گرای به اصطلاح اصلاح‌طلب، از آنجائیکه استمرار هژمونی خود در هرم قدرت حکومت، در گرو هژمونی حزب پادگانی خامنه‌ای و حضور الیگارشی سپاه همراه با انتخابات مهندسی شده خامنه‌ای می‌بینند، لذا در این رابطه است که، حضور جنبش دانشجویی در بازی شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت در اسفند ماه ۹۴ به ضرر خود ارزیابی می‌کنند. در نتیجه همین جدال درونی حکومت در کانتکس انتخابات دو قلوئی اسفند ماه ۹۴ باعث گردید، تا در ۱۶ آذر ۹۴ قشون‌کشی جناح‌های درونی حکومت جهت بسترسازی تثبیت موجودیت خود در هرم قدرت، به جنبش دانشجویی و به صحنه دانشگاه‌های کشور کشیده شود؛ و جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی قدرت به صورت، تضاد جریان‌های درون جنبش دانشجویی مادیت پیدا کند.

بنابراین، بسیار طبیعی است که، در دوران انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی، بازار روی‌آوری به جنبش دانشجویی و دانشگاه‌ها گرم شود و از اینجا بود که در ۱۶ آذر ۹۴ در آستانه فرایند زایمان جدید تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت توسط انتخابات دو قلوئی اسفندماه ۹۴، این ۱۶ آذر بدل به جدال سخنران‌ها و سخنگویان، جناح‌های درونی قدرت در راه بسترسازی جهت وارد کردن یا منفعل کردن، جنبش دانشجویی به صفحه شطرنج تقسیم قدرت در انتخابات دو قلوئی اسفندماه ۹۴ بشود. در نتیجه این امر باعث گردید تا در ۱۶ آذر ماه ۹۴ (و بعد از این تا اسفند ۹۴) سخنگویان و سخنرانان جناح راست در راستای سنگ‌اندازی جهت حضور جنبش دانشجویی در صفحه

شطرنج تقسیم قدرت در انتخابات دو قلوئی اسفندماه ۹۴ حرکت کنند، برعکس جناح‌های رقیب درونی حکومت، اعم از جناح کارگزاران هاشمی رفسنجانی یا جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب سیدمحمد خاتمی و جناح اعتدالیون شیخ حسن روحانی و بخشی از جناح جنبش سبز میرحسین موسوی در ۱۶ آذر ۹۴ (و ادامه آن تا اسفند ماه ۹۴) تلاش می‌کنند، تا جهت آچمز کردن پروژه مهندسی کردن انتخابات دو قلوئی اسفند ماه ۹۴ - مانند انتخابات خرداد ۹۲ - حزب پادگانی خامنه‌ای «در چارچوب تجربه خرداد ۷۶ و ۸۸ توسط جنبش دانشجویی، به عنوان رقیب حزب پادگانی خامنه‌ای وارد فرایند انتخابات مهندسی شده اسفند ماه ۹۴ بشوند.»

برای نمونه در این رابطه، برای فهم این جدال جناح‌های درونی قدرت در ۱۶ آذر ماه ۹۴ می‌توانیم به سخنرانی شیخ حسن روحانی در دانشگاه شریف توجه کنیم که محورهای سخنرانی او عبارت بودند از:

۱ - ذکر نام بهشتی و مفتوح و طالقانی و بازرگان و شریعتی به عنوان افرادی که دانشگاه را متحول کردند.

۲ - اینکه قدرت باید توسط دانشجویان نقد شود و از آنجائیکه در این زمان نقد برخی قوا و نهادهای حکومت سخت می‌باشد، فعلا شما نقد را از دولت و رئیس جمهوری شروع کنید.

۳ - در این سخنرانی، او اعلام کرد که در انتخابات خرداد ۹۲ مردم مسئله هسته‌ای را به بحث گذاشتند و در مورد هسته‌ای هم رای دادند.

۴ - بعضی فکر می‌کنند که دولت یازدهم، دولت لبخند، گفتگو و مذاکره است و دنبال بنیه نظامی نیست اما دولت یازدهم در طول ۲ سال گذشته به اندازه ۱۰ سال گذشته در حوزه دفاعی کار کرده است.

۵ - امروز تورم دارد تک رقمی می‌شود.

۶ - فضای امنیتی را در دانشگاه نمی‌پسندم، ما فضای امن می‌خواهیم نه امنیتی.

۷ - ما در شرایط بعد از «برجام» و تحول اقتصادی هستیم.

۸ - همه باید تلاش کنیم تا حماسه خرداد سال ۹۲ را در انتخابات اسفند ماه ۹۴ تکرار کنیم. ❏

والسلام





# تحلیل اوضاع جاری، درسه مؤلفه

## «اوضاع جاری داخل»

### «منطقه‌های»

### «پیدا کننده»



حاکمیت، در مرحله انتخابات رئیس جمهوری، تضاد جناح‌های درونی حاکمیت به نقطه اوج خود برسد؛ و متعاقب آن در چارچوب فضای مبارزه کاندیداتوری نماینده‌های جناح‌های درونی حاکمیت، آنچنانکه در انتخابات دولت دهم در اردیبهشت ماه سال ۸۸ مشاهده کردیم، شرایط برای ریزش این تضادها به قاعده جامعه فراهم گردد.

ولی این موضوع مربوط به زمانی بود که مانند ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، مجلس خبرگان رهبری (که وظیفه‌اش تعیین و نظارت بر رهبری یعنی تنها مقامی در رژیم مطلقه فقهاتی که بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی، اداری، اجرایی، اقتصادی، تبلیغاتی، نظامی و انتظامی مملکت بدون آنکه نسبت به مرجع یا نهادی پاسخگو باشد و به صورت مادام‌العمر هم بر کرسی قدرت تکیه زده است)، به صورت چک سفید امضائی در دست رهبری قرار داشت و همیشه قبل از انتخابات و تشکیل جلسه، «دود سفید از دودکش آن در حال بلند شدن بود»؛ و برای انجام پروسه انتخاب این مجلس، ابتدا این نمایندگان در چارچوب «فیلترینگ نظارت استصوابی شورای نگهبان» همین رهبری انتخاب می‌شوند، و بعد خود همین «منتخبین رهبری» جهت مقبولیت برای بار دوم وارد فرایند انتخابات عمومی می‌گردند و منتخبین دوباره به صورت مهندسی شده، انتخاب می‌شوند و در آخر این منتخبین رهبری وظیفه دارند، تا رهبری را انتخاب کنند و بر این رهبری، نظارت هم داشته باشند، «سه معادله و سه مجهول و در آخر، پیدا کنید پرتغال فروش را.»

اما از آنجائیکه در انتخابات دو قلوبی اسفندماه ۹۴ جناح هاشمی رفسنجانی در عرصه انتخابات نمایندگان مجلس خبرگان و جناح حسن روحانی با حمایت هاشمی رفسنجانی و جناح سیدمحمد خاتمی و بخش میانرو جناح راست یا به اصطلاح

## جنگ جناح‌های درونی حاکمیت در مرحله «پیش‌انتخابات و پس‌اجرام و پساتحریم»:

آنچنانکه که قبلاً مطرح کردیم، اولویت دادن به حاکمیت در «تحلیل اوضاع جاری داخلی» نسبت به دو مؤلفه، «جنبش» و «مردم» به معنای عمده کردن نقش حاکمیت و کم بها دادن یا نادیده گرفتن نقش دو لایه «جنبش» و «مردم» در آرایش لایه‌های سه‌گانه مخروط جامعه ایران نیست. بلکه بلعکس، این اولویت دادن تنها در این رابطه می‌باشد، که در «شرایط فعلی جامعه ایران» یعنی در مرحله «پیش‌انتخابات دو قلوبی اسفند ماه ۹۴» و مرحله «پس‌اجرام و پساتحریم» از آنجائیکه در عمر ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، «به خصوص در دو فرایند خرداد ۷۶ و ۸۸» نشان داده شده است که در جامعه ایران به علت ریزش تضاد جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه مبارزه انتخاباتی، «همراه با گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالائی‌های تقسیم باز تقسیم قدرت» شرایط برای اعتلای جنبش‌های عام اجتماعی فراهم می‌گردد.

به همین دلیل به علت اینکه انتخابات اسفندماه ۹۴ در شرایطی انجام می‌گیرد که عمق تضادهای داخلی حاکمیت به راس هرم رژیم مطلقه فقهاتی رسیده است و برای اولین بار در تاریخ ۳۶ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی، مجلس خبرگان رهبری و بالتبع انتخابات نمایندگان این مجلس، وارد چرخه تقسیم باز تقسیم قدرت و تضادهای بین جناح‌های درونی حاکمیت شده است و همین امر باعث گردیده، تا اگرچه در عمر ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، تنها انتخاباتی که بستر ساز اعتلای جنبش‌های عام اجتماعی ایران شده است، فقط و فقط انتخابات دولت یا رئیس‌جمهوری بوده است، زیرا جایگاه این کرسی قدرت - که در قانون اساسی بعد از رهبری قرار دارد -، از آنجائیکه رئیس‌جمهور، رئیس قوه مجریه می‌باشد، طبیعی است که در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی



اصول‌گرا تحت مدیریت و هژمونی اکبر ناطق نوری و علی لاریجانی تلاش می‌کنند تا در انتخابات مجلس دهم با استفاده از سفره «پسابرجام و پساتحریم» توازن قوا به سود خود و بر علیه جناح راست‌گرای افراطی رقم بزنند، همین امر باعث گردیده است تا پروسه انتخابات دو قلوئ اسفندماه ۹۴ رژیم مطلقه فقاهتی، آبستن شرایط اعتلای جنبش‌های عام اجتماعی ایران همراه با ورود تمام قد و شش دانگ حزب پادگانی خامنه‌ای با داغ و درفش جهت «تغییر فرایند و فرآورده» این دو انتخابات به خصوص انتخابات مجلس خبرگان بشود؛ لذا در این رابطه است که در تحلیل اوضاع جاری داخلی (از آنجائیکه در طول سه ماه آینده هم لایه میانی، یعنی جنبش‌های عام اجتماعی ایران و هم قاعده محروم از قدرت جامعه ایران تحت تاثیر انتخابات دو قلوئ اسفندماه ۹۴ رژیم مطلقه فقاهتی در کانتکس سفره «پسابرجام و پساتحریم» هستند) ما مجبور شدیم تا تحلیل از حاکمیت و جنبش و مردم ایران را، در کانتکس انتخابات دو قلوئ اسفندماه ۹۴ به انجام برسانیم.

در نتیجه از آنجائیکه در خصوص جامعه ایران، معتقد به سه لای‌های بودن، مخروط ساختار این جامعه هستیم و مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه ایران را سرمایه‌داری وابسته آن هم به صورت رانتی و نفتی می‌دانیم، و حاکمیت ۳۶ ساله رژیم مطلقه فقاهتی بر جامعه ایران را یک حاکمیت دسپاتیزم و توتالی‌تر و اقتدارگرا و تمامیت‌خواه ارزیابی می‌کنیم، و باور ما بر آن است که جنبش‌های عام اجتماعی ایران که در لایه میانی مخروط ساختار اجتماعی ایران قرار دارند و شامل جنبش زنان و کارگران و دانشجویان و جنبش‌های خاص اجتماعی معلمان و پرستاران و کارمندان و غیره می‌شوند، از سال ۸۸ به علت شکست جنبش سبز در حال رکود به سر می‌برند؛ و قاعده مخروط ساختار اجتماعی ایران، به علت بحران‌های تو در تو اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اعم از رکود و تورم و بیکاری و اعتیاد و محیط زیست و غیره و غیره در شرایط فعلی مانند کشتی به گل نشسته در حال نزار می‌باشند، این همه باعث شده تا فونکسیون حاکمیت یا رژیم مطلقه فقاهتی نقشی پر رنگ‌تر داشته باشد.

به همین دلیل در طول ۳۶ سال گذشته به علت اینکه این حاکمیت مطلقه فقاهتی، محصول خروجی نهائی «تئوری ولایت فقیه خمینی» بوده است که آنچنانکه خود خمینی در بهمن ماه ۵۷ در حکم نخست وزیری یا دولت موقت به بازرگان گفت، او منشاء قدرت خود را جهت تعیین بازرگان، «بنابه حکم شرعی اعلام کرد نه رای و انتخاب و

اعتماد توده‌های مردم ایران» که صد البته این قدرت شرعی که خمینی برای اولین بار به صورت سیاسی در حکم به بازرگان از آن سخن گفت همان قدرت ولایت پیامبر اسلام می‌باشد که در کتاب «ولایت فقیه» خود برای اولین بار در تاریخ شیعه و حوزه اعلام کرد که این ولایت پیامبر منتقل به فقیه حوزه‌های فقاهتی شیعه و در راس آن‌ها، خود او می‌شود؛ لذا در چارچوب این انتقال ولایت از پیامبر به فقیه که اس اساس و بستر اولیه تکوین رژیم مطلقه فقاهتی از سال ۵۷ تا کنون بوده است، از آنجائیکه دیگر نیازی به رای و انتخابات مردم وجود ندارد، (و البته اگر رژیم مطلقه فقاهتی در چارچوب تئوری ولایت فقیه خود تن به نهادینه کردن صوری رژیم خود در کانتکس لیبرالیسم سیاسی، توسط صندوق‌های رای و تفکیک قوا و انتخابات و پارلمان مقننه و غیره داده است به این خاطر بوده است که دریافته، نه در عرصه بین‌المللی و نه در عرصه داخلی، دیگر شرایط ذهنی و عینی جهت پذیرش نظام‌های سیاسی طالبانی و القاعده و داعشی وجود ندارد. در نتیجه حسینعلی منتظری به همراه سیدمحمد بهشتی در کادر مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸ کوشیدند تا تئوری ولایت فقیه خمینی را به روز کنند و آن را در چارچوب لیبرالیسم نهادی سیاسی از قانون اساسی تا انتخابات و تفکیک قوا و غیره حقوقی و نهادینه کنند) در نتیجه این امر باعث گردیده تا از همان آغاز تکوین نظری و عملی نهادهای رژیم مطلقه فقاهتی یعنی از سال ۵۸ تمامی این نهادها از بالا تا پائین، آبستن پارادوکس، دو تئوری، «سننتی ولایت فقیه» و «مدرن لیبرالیسم نهادی» بشوند. که، «فرآورده این فرایند» آن شده، تا در طول ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی، این «پارادوکس ساختاری رژیم مطلقه فقاهتی» بسترساز تولد «جناح‌های رنگارنگ قدرت در درون نظام مطلقه فقاهتی بشود.»

بالتبع همین جناح‌بندی در چارچوب آن پارادوکس ساختاری، خود عامل تکوین و اعتلای جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت و انتخابات می‌باشد. که کمترین محصول این جنگ داخلی جناح‌های درونی قدرت در ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی، ریزش این تضادها از دایره بالائی‌های قدرت به عرصه قاعده و بدنه مخروط ساختاری جامعه ایران - که جنبش‌های عام اجتماعی قرار دارند -، می‌باشد؛ و همین ریزش تضادها همراه با خودآگاهی سیاسی معلول آن در لایه میانی و لایه پائینی جامعه ایران است که عامل به چالش کشیده شدن این نظام توسط توده‌ها و جنبش‌های عام اجتماعی ایران اعم از جنبش کارگران و جنبش دانشجویان و جنبش زنان و



جنبش کارمندان و غیره می‌شوند.

علیهذا، در طول ۳۶ سالگی که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد، به علت اینکه این پارادوکس ذاتی و ساختاری این رژیم می‌باشند (نه عرضی و صوری، برعکس آنچه که بعضی از جریان‌های سیاسی می‌پندارند) در نتیجه این امر باعث شده است تا این تضادها و جناح‌بندی‌ها و جنگ درون نظام مطلقه فقهاتی از آغاز تا کنون به عنوان مشکل اصلی سردمداران این نظام باشد. چراکه هم باعث می‌شود تا رژیم مطلقه فقهاتی نتواند بر جامعه ایران حکومت کند و هم بستری است تا توده‌ها به عدم توانایی این نظام در حکومت کردند پی ببرند. آنچنانکه در جریان کودتای انتخاباتی سال ۸۸ مشاهده کردیم که شعار محوری توده‌های مردم ایران عبارت بود از اینکه، «انتخابات بهانه است / اصل نظام نشانه است»، یعنی توده‌های مردم ایران پس از اینکه دریافتند که در کودتای انتخاباتی سال ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، رای آن‌ها وجه‌المعامله جنگ و جدال و تضاد بین جناح‌های درونی قدرت شده است، با عبور از جنگ جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی خود موجودیت این رژیم را هدف قرار دادند، یعنی از فرایند عبور کردند و کل فرآورده را مورد هدف حمله خود قرار دادند. تا آنجا که دیدیم در تظاهرات عاشورای ۸۸ مردم تهران، «اصل ولایت فقیه» به صورت عریان و علنی توسط شعار مردم به چالش کشیده شد و همین به چالش کشیده شدن «اصل ولایت فقیه» در عاشورای ۸۸ توسط جنبش‌های عام اجتماعی ایران باعث گردید تا حزب پادگانی خامنه‌ای از فردای عاشورا ۸۸ (آنچنانکه در راهپیمایی دولتی نهم دی ۸۸ حزب پادگانی خامنه‌ای که تحت هژمونی تشکیلات مداحان و هیئت‌های سازماندهی شده مذهبی، در میدان فردوسی تهران صورت گرفت)، حزب پادگانی خامنه‌ای رسماً وارد جنگ تمام عیار با رهبری جنبش سبز شد و با شعار، «درخواست اعدام رهبران جنبش سبز» در این تجمع به صورت مستقیم رهبری جنبش سبز را خاکریز اول حمله خود قرار داد که با حصر رهبران جنبش سبز از فردای این خیمه شب بازی، الی زماننا هذا، این جنگ مستقیم تمام عیار خود با رهبری جنبش سبز ادامه دهد و با اینکه اکنون مدت شش سال است که از عمر این جنگ مستقیم و تمام عیار می‌گذرد، حزب پادگانی خامنه‌ای حتی یک قدم هم حاضر به عقب نشینی در این رابطه نشده است و همین موضوع را خط سرخ نظام و مرز بین نیروهای خودی و غیر خودی درون نظام تعریف کرده است.

البته این جناح‌بندی در سال‌های اولین پساانقلاب ۵۷ نسبت به نظریه ولایت فقیه ابتدا از بیرون نظام و در عرصه حوزه‌های فقهاتی و مراجع فقهاتی آغاز شد، (آنچنانکه تضاد بین شریعمتداری و خوئی و حتی علامه طباطبائی با خمینی از آغاز در حوزه‌های فقهاتی ایران و عراق) در این رابطه تکوین پیدا کرد ولی به مرور زمان با تکوین نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی این تضادها از عرصه فقهی و حوزه‌های فقهاتی وارد جناح‌بندی‌های درونی قدرت نظام شد، تا آنجا که نخستین قتل رسمی این جنگ فرسایشی، بزرگترین مدافع و تئوریسین فقهی آن یعنی حسینعلی منتظری در سال ۶۷ شد.

علی‌البحال، عامل اصلی تضاد و جنگ قدرت بین جناح‌های درونی نظام مطلقه فقهاتی، (برعکس رژیم توتالی‌تر و کودتائی و ضد خلقی پهلوی که عامل تکوین تضاد درونی‌اش نمایندگی آن جناح‌ها از گروه‌های مختلف نظام طبقاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی ایران بود) همین پارادوکس بین دو نظریه فقهاتی و لیبرالیستی نهادی در کانتکست نظام سازی و نهادینه کردن رژیم مطلقه فقهاتی از آغاز مرحله پساانقلاب ۵۷ جهت سیطره این نظام بر سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و معرفتی جامعه ایران بوده است. البته هر کدام از این جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشند تا خواسته‌های تاریخی و طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گروه خاص اجتماعی جامعه ایران را در چارچوب دفاع از یکی از این دو مؤلفه فقهاتی و لیبرالیستی نهادی رژیم مطلقه فقهاتی تبیین نظری و عملی نمایند.

بنابراین در این رابطه است که اگر گاهی ما جنگ جناح‌های داخلی رژیم مطلقه فقهاتی ایران را در عرصه «نظام طبقاتی» و «نظام سرمایه‌داری وابسته و رانتی و نفتی ایران» تحلیل می‌کنیم، نباید بیگانه با نظریه فوق، در «باب ساختار دو مؤلفه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی» تحلیل بشود. علیهذا، تمامی «صف‌بندی‌های که در درون رژیم مطلقه فقهاتی» در طول ۳۶ سال گذشته از آغاز تکوین این رژیم توتالی‌تر در مرحله پساانقلاب ۵۷ الی زماننا هذا در رابطه با سمت‌گیری سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و در لوای جنگ بین جناح‌های درونی قدرت صورت گرفته است، معلول، «بافت ثنوی فقهاتی و لیبرالیستی نهادی» این رژیم می‌باشد، که توسط این «پاشنه آشیل نظام، است که (به قول مولوی: رگ است این آب شیرین، آب شور / در خلأق می‌رود تا نفخ صور) در طول ۳۶ سال گذشته حتی برای یک آن، با اینکه دیگ



جنگ جناح‌های درونی نظام در حال جوشیدن می‌باشد، فتنه این چراغ پائین نیامده است و هر چه زمان می‌گذرد این تضاد عمیق و عمیق‌تر می‌شود تا آنجا که امروز برای جامعه ایران به صورت تنها عامل خودآگاهی‌ساز و خودآگاهی‌بخش در آمده است (انتخابات بهانه است / اصل نظام نشانه است) تا توسط آن به ناتوانی رژیم مطلقه فقهانی در مدیریت این کشور پی ببرند.»

بنابراین اگر در طول ۳۶ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهانی، پیوسته جناحی، تحت عنوان به اصطلاح «جناح اصول‌گرا» تلاش کرده‌اند و تلاش می‌کنند تا مؤلفه ولایت مطلقه فقهانی را جهت بسترسازی ایده تمامیت‌خواهی قدرت حاکم (برای خود) پر رنگ سازند و جناح دیگر تحت عنوان، به اصطلاح «اصلاح‌طلب» (که خود خمینی در سال ۶۴ بسترساز تکوین آن‌ها توسط شیخ مهدی کربوبی و موسوی خونی‌نی و سیدمحمد خاتمی بوده است) تلاش کرده‌اند و تلاش می‌کنند تا خواسته «مشارکت در قدرت و سهم‌خواهی خود را در شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های داخلی نظام مطلقه فقهانی با پر رنگ کردن مؤلفه لیبرالیست نهادی» رژیم دنبال کنند. هر دو جناح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب در تحلیل نهائی بازیگر یک سناریو می‌باشند؛ لذا در این رابطه است که آنچنانکه در جریان سرکوب قیام ۱۸ تیر جنبش دانشجویی ایران توسط حزب پادگانی خامنه‌ای دیدیم، هر زمان که این دو جناح احساس کنند، که «موجودیت رژیم مطلقه فقهانی (نه ثبات و تثبیت آن) به لرزه در آمده است یا به خطر افتاده است، در کنار هم قرار می‌گیرند و اصلاً و ابداً در این رابطه بین آن‌ها نزاعی وجود ندارد.» شاهد ما حمایت علنی سیدمحمد خاتمی از حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب جنبش دانشجویی در سال ۷۸ در همدان بود. (قابل ذکر است که این سرکوب مهندسی شده در تیر ماه ۷۸ توسط شیخ حسن روحانی رئیس شورای امنیت ملی وقت و محمد باقر قالیباف فرمانده نیروی انتظامی رژیم مطلقه فقهانی اجرائی گردید، همچنین شرکت مخفیانه و شرمگینانه، سیدمحمد خاتمی در روستاهای دماوند در انتخابات سال ۹۰ مجلس نهم جهت محکوم کردن و به محاق کشاندن سیاست تحریم انتخابات جنبش سبز است و غیره غیره که در این رابطه شرح شواهد و فرصت‌طلبی‌های مهره‌های دو جناح، مثنوی را هفت من کاغذ می‌کند).

ماحصل اینکه مؤلفه نهادی لیبرالیستی ساختاری رژیم مطلقه فقهانی، اعم از، خود قانون اساسی رژیم و تفکیک قوا یا انتخابات یا پارلمان و غیره، آنچنانکه شیخ فضل الله نوری در توصیف کلمه آزادی سیاسی،

با عنوان «کلمه منحوس آزادی» یاد می‌کرد و به توپ بستن پارلمان یا مجلس شورای ملی توسط محمد علی شاه در چارچوب تئوری مشروعیت ولایتی و فقهانی، تقدیس و تکریم می‌کرد، «جناح اصول‌گرای رژیم مطلقه فقهانی» در طول ۳۶ سال گذشته این نهادسازی لیبرالیستی رژیم را علاوه بر اینکه امری کاذب و غیر شرعی و غیر دینی می‌دانند، موضوعی تحمیل شده بر رژیم ارزیابی می‌کنند، لذا این جناح پیوسته بر مؤلفه، «ولایت فقیه ساختاری رژیم» تکیه داشته و آن را پر رنگ می‌سازند و تحت لوای مختلف، این جناح پیوسته بر این طبل می‌کوبند و با محکوم کردن جناح مقابل اعلام می‌کنند، «که من مصیبت و خصم مخطی» در نتیجه این جناح هر گونه نهادسازی لیبرالیستی را در نظام مطلقه فقهانی حاکم ایران، امری «بدعت و وارداتی» می‌دانند و حتی ایجاد نهاد، «تشخیص مصلحت نظام توسط خمینی» را در تحلیل نهایی قبول ندارند و معتقدند، که «نهاد تشخیص مصلحت نظام» در راستای «عرفی کردن فقه سنتی حوزه‌های فقهانی» می‌باشد که از نظر این جناح امری غلط و صوری است، آنچنانکه در مشروطیت شیخ فضل نوری، دفاع محمد حسین نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» از مشروطیت و همچنین «فساد فی الارض» دانستن به توپ بستن مجلس توسط محمد علی شاه، در فتوای محمد حسین نائینی، در راستای عرفی کردن فقه، امری باطل می‌دانست.

به همین ترتیب از نظر این «جناح به اصطلاح اصول‌گرا درون حاکمیت» با تاسی از نظریه خمینی در کتاب «ولایت فقیه» و دیدگاه شیخ فضل الله نوری در مشروطیت، «نهاد انتخابات در چارچوب نظریه ولایت فقیه و رژیم مطلقه فقهانی ایران تنها جهت تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حاکمیت، آن هم بین جناح‌های خودی درون حاکمیت و به شکل، انتخاب کردن، انتخاب شده‌های شورای نگهبان تحت نظارت استصوابی مشروعیت دارد نه بیشتر از این.» ❏

ادامه دارد



# ۲

## ۱۶ آذر، «حادثه»؟ یا «پروسی»؟

### ب - مدل سوسیالیستی یا جنبشی، «جامعه مدنی» در ایران از کدامین مسیر؟

نشر مستضعفین از سال ۵۸ یعنی ۳۶ سال پیش، که به علت انقلاب ضد استبدادی مردم ایران تصمیم گرفت تا در راستای «حرکت سه ساله درونی گذشته خود» و همچنین در «چارچوب مانیفست اندیشه شریعتی»، حرکت برونی خودش را آغاز کند، بی‌شک در آن شرایط تنور گرم پسانقلاب بهمن ماه ۵۷ جامعه ایران که همراه با موج سواری سردمداران از راه رسیده اعم از «ارتجاع مذهبی و لیبرالیسم اقتصادی» شده بود، مهم‌ترین سوالی که در چنان شرایطی در برابر موسسین نشر مستضعفین قرار داشت، تعیین استراتژی حرکت در مرحله فرایند برونی کار خویش در جامعه پسانقلاب بهمن ماه ۵۷ بود. چراکه، تا زمانی که یک حرکت «دوران جنبشی» یا فرایند درونی خود را سپری می‌کند، بیش از استراتژی و تاکتیک عملی، نیازمند به تدوین نظری منظومه معرفتی خویش می‌باشد تا مطابق آن بتواند آینده حرکت خود در عرصه‌های تاریخی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تشکیلاتی و غیره به صورت نظری روشن سازد.

اما به موازات اینکه این جنین از رحم مادر خارج شود، و وارد پراکسیس اجتماعی گردد و فرایند برونی حرکت خود را از سر بگیرد، دیگر این جنین نمی‌تواند در چارچوب حیات درون رحم مادر توسط ناف، از شیره جان مادر خود تغذیه کند؛ و او هر چند در مرحله فرایند برونی حیات خود مجبور است تا توسط همان ابزار و اندامی که در مرحله رحم صاحب شده است، اعم از مغز و دست و پا و چشم و غیره ادامه حیات بدهد، اما فراموش نباید کرد که گرچه اندام و اعضا و ابزار تکوینی در رحم برای فرایند برونی او وسیله و بستر می‌باشند هرگز خود این بستر و ابزار برای نوزاد در فرایند برونی بدون پداگوژیکی نمی‌تواند زندگی‌ساز و هدف آفرین باشد؛ لذا بوسیله مادر و پدر و جامعه و آموزش و پرورش این پداگوژیکی به طفل تعلیم داده می‌شود و از بعد از این تعلیم است که نوزاد می‌تواند ابزار و اعضا و آلات و بسترهایی که در رحم مادر صاحب شده است در راستای حیات برونی خود به کار گیرد.

در خصوص پروسه تکوین یک حرکت اجتماعی هم قضیه به همین ترتیب می‌باشد، یعنی تمامی این حرکت‌ها مجبورند پروسه تکوین خود را به دو فرایند «مکی و مدنی» یا «درونی و برونی» تقسیم کنند و در فرایند مکی یا درونی مانند جنین، اقدام به دستیابی اعضا و ابزار و آلاتی کنند که هر چند که به ظاهر کاربردی در رحم و مرحله درونی و مکی نداشته باشد، اما در مرحله برونی هرگز بدون آن بسترهای درونی و جنبشی امکان حرکت برای آن‌ها نیست، به همین دلیل تمامی حرکت‌های اجتماعی که فاقد مرحله درونی و جنبشی و

مکی باشند در مرحله برونی راهی جز آلت دست اصحاب سه گانه قدرت شدند، (و به صورت دستوری و تکلیفی و فتوایی مانند قارچ در وقت انتخابات ظاهر شدند، و توسط دستور و فتوا و تکلیف دیگری به محض اینکه تاریخ مصرف آن‌ها پایان یابد، «مثل برف آب شوند و در زمین فرو بروند») نمی‌ماند.

آنچنانکه در ۳۶ سال گذشته در جامعه خودمان شاهد این رویش و زایش و فرسایش بوده‌ایم و هستیم و خواهیم بود؛ و به همین دلیل نشر مستضعفین که از تابستان ۵۵ در چارچوب منظومه معرفتی شریعتی و استراتژی «اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی او» در زمانی که موسسین نشر دریافتند که تمامی حرکت‌های چریکی در سال ۵۵ به بن بست کامل تئوریک و استراتژیک رسیده‌اند و حرکت‌های حزبی هم به خاطر اینکه مانیفست استراتژی آن‌ها مانند رویکرد چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰ صورت وارداتی داشتند و همگی آن‌ها به خاطر اینکه در چارچوب تئوری حزب طراز نوین لنین حرکت می‌کردند، نتوانستند در جامعه ایران حداقل تاثیر ممکن داشته باشند.

همچنین موسسین نشر مستضعفین در تابستان ۵۵ به این جمع‌بندی نهائی رسیدند که دیگر امکان سکنداری شریعتی جهت استمرار این حرکت به لحاظ امنیتی و فردی در داخل کشور وجود ندارد (و گرچه معتقد به هجرت شریعتی به غرب جهت تداوم کار نظری‌اش مانند زمان حسینیه ارشاد در سطح بین‌المللی بودند) ولی من حیث المجموع موسسین نشر در سال ۵۵ در جمع‌بندی نهائی خود از آنجائیکه بزرگترین بحران جنبش





سیاسی ایران را در شاخه مختلف چریکی و حزبی و محفلی، «بحران استراتژی» ارزیابی می‌کردند در جهت حل این بحران تنها آلترناتیوی که مطرح گردید، «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه توده‌ای در چارچوب جنبش‌های مختلف اجتماعی» بود. به همین دلیل در سال ۵۸ به موازات برونی شدن حرکت نشر مستضعفین (گرچه به علت انقلاب ۵۷ این برونی شدن حرکت نشر مستضعفین جنبه سقط جنین برای نشر داشت، زیرا طبق پلان اولیه موسسین نشر مستضعفین قرار بر این بود که طی یک مدت ده ساله تدوین تئوری‌های ایدئولوژی و استراتژی و پرورش کادرهای همه جانبه تشکیلاتی انجام گیرد، اما اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران و پیروزی آن در بهمن ماه ۵۷، در مرحله پساانقلاب ۵۷) شرایط جدیدی در برابر موسسین نشر مستضعفین قرار گرفت که بی‌تفاوتی موسسین در برابر آن به معنای «نشستن بر روی شاخه و اره کردن بن آن شاخه بود.»

لذا پس از سقط جنین نشر مستضعفین در سال ۵۸ (که البته ریشه تمامی بحران‌های تشکیلاتی نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ معلول و مولود همین نارسایی جنین دوران رحم بود چراکه این نارسایی جنینی باعث گردید تا نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ در برابر سیل بی‌امان جذب نیروها به علت ضعف در کادرهای همه جانبه و ضعف در تدوین تئوریک، نتواند هدایت‌گری لازم عملی و نظری بکند که این امر باعث آن شد تا تشکیلات نشر مستضعفین از نیمه دوم سال ۵۹ گرفتار بحران همه جانبه‌ای بشود و همین بحران همه جانبه بود که توانست از بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ کاملاً کشتی حرکت نشر را به گل بنشاند) بود که مهم‌ترین سوالی که در برابر موسسین نشر مستضعفین قرار گرفت، عملیاتی کردن استراتژی «اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی - جنبشی» بود که در راستای این منظور پلاتفرمی که موسسین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ در دستور کار خود قرار دادند، عبارت بود از:

۱ - حضور «سیاسی و نظری» در عرصه جنبش‌های قومی که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ به علت اعتلای همه جانبه این جنبش‌های قومی باعث شد تا مبارزه دموکراتیک جامعه ایران به جای اینکه از فرایند ملی عبور کند در آن مقطع حساس تاریخی خودویژه از فرایند جنبش‌های قومی بگذرد. به همین دلیل نشر مستضعفین (کوشید تا با حضور «سیاسی و نظری» در این جنبش‌ها، با عنایت به اینکه نشر معتقد بود که ضعف اساسی، «جنبش‌های قومی ضعف تئوریک و هژمونی» می‌باشد) توسط تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و تاریخی خود در جهت پر کردن این خلع گام بردارد.

علی‌احمال در این رابطه بود که توسط کتب و جزوات و مقاله‌هایی

که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ تحت عنوان «جنبش کردستان» و «جنبش خوزستان» و «جنبش گنبد» و «جنبش بلوچ» و غیره، نشر مستضعفین تلاش می‌کرد تا در این رابطه حرکت کند.

۲ - تاسیس ارگان‌ها و نهادهای تشکیلاتی خود در چارچوب همان استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی - حزبی خود که عبارت بودند از:

الف - «آرمان مستضعفین» به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی کل حرکت و تشکیلات.

ب - «آوای مستضعفین» به عنوان ارگان سیاسی تشکیلات جنبش دانشجویی.

ج - «راه مستضعفین» به عنوان ارگان سیاسی تشکیلات جنبش دانش‌آموزی.

د - «خروش مستضعفین» به عنوان ارگان سیاسی تشکیلات جنبش زنان ایران.

ه - «بازوی مستضعفین» به عنوان ارگان سیاسی تشکیلات جنبش کارگران ایران.

و - «کانون ابلاغ توسط ارشاد» به عنوان ارگان سیاسی تشکیلات جنبش اجتماعی جامعه ایران.

۳ - تکیه بر استراتژی دو مرحله‌ای تشکیلاتی، که شامل دو فرایند: الف - تشکیلات عمودی.

ب - تشکیلات افقی، که هدف نشر مستضعفین در فرایند تشکیلات عمودی تکیه بر سازماندهی پیشگام مستضعفین و پرورش نظری و عملی کادرهای همه جانبه جهت هدایت‌گری و پیوند با جنبش‌های اجتماعی بود، در صورتی که در فرایند تشکیلات افقی، نشر مستضعفین از همان آغاز معتقد بود که از آنجائیکه «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی- جنبشی» می‌بایست از مسیر زندگی و مبارزه صنفی - سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی همراه با مکانیزم سازمان‌گرایانه به جای سازماندهی عبور کند، در نتیجه این امر باعث گردید تا نشر از همان آغاز به جای سازماندهی توسط تشکیلات عمودی معتقد به سازمان‌گری افقی این جنبش‌ها در چارچوب حرکت صنفی - سیاسی خود جنبش‌ها بشود؛ و در همین رابطه بود که از همان آغاز نشر مستضعفین تلاش می‌کرد تا، خود حرکت صنفی - سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی بسترساز اعتلای جنبش‌های اجتماعی در جامعه ایران بکند.

۴ - تکیه بر عنصر خودآگاهی در پنج مؤلفه آن که عبارت بودند از:

الف - خودآگاهی اعتقادی.

ب - خودآگاهی طبقاتی.

ج - خودآگاهی اجتماعی و تاریخی.

د - خودآگاهی سیاسی.

ه - خودآگاهی انسانی به عنوان موتور حرکت جنبش‌های اجتماعی ایران.

۵ - اعتقاد به نقش جنبش دانشجویی ایران به عنوان لوکوموتیو اعتلای جنبش‌های اجتماعی ایران. چراکه هر چند نشر مستضعفین معتقد به هژمونی تاریخی جنبش کارگران ایران در فرایند سوسیالیستی جهت اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت در ایران می‌باشد، اما خودویژگی‌های جامعه ایران به علت:

الف - استبدادزدگی تاریخی.

ب - فقه‌زدگی و حاکمیت اسلام تقلیدی و تکلیفی و تبعیدی و فتوایی در طول بیش از هزار سال گذشته.

ج - ضعف تاریخی و ساختاری مناسبات سرمایه‌داری ایران به علت جایگزین شدن سرمایه‌های نفتی به جای سرمایه تجاری بورژوازی کلاسیسم ایران.

د - عدم تجربه دموکراسی جامعه ایران در ۱۵۰ سال دوران پشامشروطیت.

ه - فقدان نهادهای سازماندهی شده مستقل کارگری اعم از اتحادیه‌ها و سندیکاها. بطوریکه در این رابطه، جامعه امروز ایران یک قرن عقب‌تر از حتی کشور بنگلادش می‌باشد، و همین امور باعث گردیده است، تا جنبش کارگری ایران، بدون کاتالیزور جنبش‌های اجتماعی و در راس آن‌ها جنبش دانشجویی نتواند توان اعتلا پیدا کند.

در نتیجه، نشر مستضعفین در طول ۴۰ سالی که از عمرش می‌گذرد (تابستان ۵۵ تا کنون) پیوسته معتقد بوده و معتقد است که «کلید استارت استراتژی جنبشی در جامعه ایران» در دست «جنبش دانشجویی ایران» می‌باشد. اما از آنجائیکه جنبش دانشجویی ایران (که در دهه ۲۰ همزمان با تاسیس دانشگاه تهران در قالب یک جنبش آرمان‌خواه و ظلم‌ستیز و عدالت‌خواه و آزادی‌طلب پا به عرصه حیات سیاسی جنبش‌های اجتماعی ایران گذاشت، که این جنبش اجتماعی از اواخر قرن نوزدهم در دوران پشامشروطیت و به خصوص در فرایند جنبش تنبکو و رژی تکوین پیدا کرده بود) از همان آغاز به علت آفاتی از جمله:

الف - کم‌تجربگی در عرصه تشکیلات و پراتیک سیاسی و اجتماعی.

ب - ضعف تئوری در عرصه ایدئولوژی و استراتژی.

ج - ضعف پتانسیل جهت هژمونی کردن بر جنبش خود و دیگر جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران.

د - عدم برخورد فرایندی در پروسس مبارزاتی خود، که باعث گردیده تا به سرعت با سیاسی کردن حرکت خود و بالا بردن سطح مطالبات حرکتش، در فقدان شرایط ذهنی جامعه ایران، بستر سکتاریسم این جنبش نسبت به جنبش گروه‌های دیگر اجتماعی فراهم بشود که خود همین امر عامل سرکوب این جنبش توسط رژیم توتالیتر حاکم بر ایران شده است.

ه - تأثیرپذیری جنبش دانشجویی ایران از جریان‌های سیاسی در طول هفتاد سال گذشته که خود این موضوع باعث گردیده تا فونکسیون جنبش دانشجویی ایران در رابطه با این جریان‌ها چه در مرحله چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ و چه در مرحله حزبی به صورت ابزار جریان‌گستر نه جریان‌ساز در خدمت این جریان‌ها درآید؛ و البته همین موضوع باعث شده تا جنبش دانشجویی ایران در ۷۰ سال گذشته عمر خود، تنها یا در خدمت جریان‌های سیاسی قرار گیرد و یا (آنچنانکه از بعد از کودتای فرهنگی سال ۵۹ رژیم مطلقه فقه‌داری تحت مدیریت فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش شاهد آن بوده‌ایم) دنباله رو جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقه‌داری بشوند.

پر واضح است که همین عامل باعث شکست این جنبش در قیام تیر ۷۸ و قیام سال ۸۸ شده است؛ و قطعاً تا زمانی که جنبش دانشجویی ایران نتواند خود را از این آفات نجات بدهد، هرگز نمی‌تواند نقش محوری و هژمونی خود را (در این شرایط که تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران به علت شکست جنبش سبز در سال ۸۸ دوران رکود خود را سپری می‌کنند) بر جنبش‌های اجتماعی پیدا کند و همین آلت شدن جنبش دانشجویی ایران در طول ۳۶ سال گذشته باعث شده است تا در مرحله پس‌انقلاب ۵۷، علاوه بر اینکه تمامی جنبش‌های اصلاح‌طلبانه گروه‌های مختلف اجتماعی ایران که از نیمه دوم دهه هفتاد تکوین پیدا کرده‌اند، به شکست گرفتار شوند، خود جنبش دانشجویی هم گرفتار ورطه رکود پی در پی بشود و صد البته غیر از این، این بحران تئوریک جنبش دانشجویی ایران در طول ۷۰ سال گذشته عمر خود است که باعث گردیده تا امکان حرکت مستقلانه سیاسی و تشکیلاتی از جنبش دانشجویی ایران گرفته شود. ❑

ادامه دارد



# تأثیر «برجام»، بر

## «جنبش‌های اجتماعی ایران»

### در مرحله پساتوافق

#### ج - ماحصل آنچه گفته شد:

ماحصل آنچه تا کنون گفته شد اینک:

گردید. در نتیجه رژیم مطلقه فقهاتی نتوانست مانند پاکستان و کره شمالی از این شجره خبیثه میوه چینی کند.

۴ - از همان آغاز تکوین پروژه هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی ناف این پروژه چه به لحاظ مدیریتی و چه به لحاظ امنیتی و چه به لحاظ اجرائی به تشکیلات الیگارشسی سپاه وصل شد چراکه الیگارشسی سپاه یا همان حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص از بعد از تجاوز و اشغال نظامی عراق و لیبی و سقوط صدام حسین و قذافی، توسط ناتو و امپریالیسم آمریکا، تضمین آینده حاکمیت خود را مانند کره شمالی در گرو پروژه هسته‌ای می‌دیدند و باور کردند که تنها فاکتوری که می‌تواند مانع از سقوط آن‌ها در برابر تجاوز امپریالیستی بشود، فقط و فقط (آنچنانکه در کره شمالی تجربه شد) پروژه هسته‌ای می‌باشد؛ لذا در همین رابطه بود که الیگارشسی سپاه از سال ۸۴ توسط دولت دست‌نشانده نهم و دهم کوشیدند تمامی انرژی مالی، مدیریتی، علمی، فنی، اداری، سیاسی، تشکیلاتی و امنیتی خودشان را جهت به ثمر رساندن این پروژه متمرکز کنند.

۵ - از آنجائیکه خامنه‌ای از سال ۶۸ که بر کرسی رهبری رژیم مطلقه فقهاتی تکیه زد، جهت مدیریت بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی، اجرائی، قضائی، نظامی، انتظامی، اقتصادی و تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهاتی متمرکز شده در دست خود بدون اینکه در برابر احدی پاسخگو

۱ - از آنجائیکه توافق «برجام» باعث گردیده تا پروژه هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در بین راه عقیم و سترون بشود این امر بسترساز آن شده است که رژیم مطلقه فقهاتی، آینده حاکمیت تضمین شده هسته‌ای خود را وجه معامله یا وجه المصلحه تثبیت موجودیت خود در حال حاضر در داخل و منطقه و بین‌المللی قرار دهد.

۲ - معمار اصلی این پروژه مصلحه یا معامله خود خامنه‌ای است (که از نیمه دوم سال ۹۱ پس از تحریم نفت و تحریم بانک مرکزی ایران و تورم بیش از ۴۰٪ و بیکاری بالاتر از ۲۰٪ و همزمانی «رکود تورمی» در اقتصاد ایران و رشد منفی منهای ۶٪ تولید ناخالص ملی و قطع و بلوکه شدن دلارهای نفتی که تنها شریان درآمد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و تحمیل هزینه سرسام آور جنگ‌های نیابتی در منطقه، به همراه عدم توانایی دولت دست‌نشانده دهم محصول کودتای انتخاباتی سال ۸۸ و خطر به چالش کشیده شدن ثبات و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی توسط آتش زیر خاکستر جنبش‌های سرکوب شده اجتماعی ایران و رشد بحرانی تضادهای داخلی حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت) خامنه‌ای را مجبور گردید تا عطای پروژه هسته‌ای را به لقائش ببخشد و خود را آماده نوشیدن جام سوم زهر بکند (که جام اول زهرخوران رژیم مطلقه فقهاتی بعد از شکست پروژه اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ بود و جام دوم زهرخوران این رژیم در تابستان ۶۷ بعد از شکست شعار «جنگ، جنگ» تا رفع فتنه در کل جهان» و یا شکست شعار صدور انقلاب توسط «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و یا شکست استراتژی جنگ طلبانه رژیم توسط شعار «اگر از اسرائیل و صدام بگذریم از فهد نخواهیم گذشت» و یا شکست هژمونی طلبانه با شعار «اگر این جنگ صد سال هم ادامه پیدا کند عقب نشینی نخواهیم کرد» بوده است).

۳ - از آنجائیکه هدف رژیم مطلقه فقهاتی (در تکوین پروژه هسته‌ای و استمرار ۲۰ ساله آن، تحت مدیریت الیگارشسی سپاه پاسداران یا حزب پادگانی خامنه‌ای همراه با هزینه صدها میلیارد دلار نفتی ملت نگون بخت ایران در راستای ایجاد توازن استراتژیک در منطقه خاورمیانه با کشور متجاوز و اشغالگر و کودک کش اسرائیل و تضمین آینده این رژیم در برابر تجاوزات نظامی قدرت‌های امپریالیستی جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بوده است)، به علت سقط جنین این پروژه توسط افشاگری‌های مجاهدین خلق این پروژه خامناسوز سترون و عقیم



باشد، نه مانند خمینی از جایگاه کاریزما برخوردار بود و نه فقیه برجسته‌ای در حوزه‌های فقه‌ای بود و نه از حمایت مردمی برخوردار بود و نه اتوریته تشکیلاتی و فقهی در روحانیت داشت و نه صاحب حزب سیاسی بود، لذا برای مدیریت دسپاتیزم کرسی رهبری خود، تنها یک راه برایش باقی مانده بود و آن پیوند با «سپاه برگشته از جبهه‌های ۸ ساله جنگ با صدام» و استحاله و نهادینه کردن آن و تبدیل کردن آن به بزرگترین کارتل و الیگارشی حکومت ایران بود؛ و از اینجا بود که از همان سال ۶۸ به موازات تکوین و تثبیت قدرت خامنه‌ای در رهبری، سپاه به عنوان بزرگترین کارتل تاریخ ایران جهت جایگزینی با بورژوازی بزرگ فراری دربار پهلوی تکوین پیدا کرد.

۶ - در طول ۲۶ سالی که از عمر کرسی رهبری خامنه‌ای بر رژیم مطلقه فقه‌ای می‌گذرد، الیگارشی سپاه برای او به مثابه یک حزب سیاسی پادگانی می‌باشد که دارای یک تشکیلات سیاسی - اجتماعی با بیش از صدها هزار کادر حرفه‌ای در تمامی ادارات و واحدهای تولیدی و دانشگاه‌های و محلات از شهر تا روستا و تمامی نهادهای اداری و سیاسی و قضائی و نظامی و انتظامی و تبلیغاتی حضور دارد. در نتیجه این الیگارشی یا کارتل بزرگ اقتصادی یا حزب پادگانی یا چماق سرکوب یا مشت آهنین خامنه‌ای امروز در جهان به صورت یک پدیده منحصر به فرد و هیولای غیر قابل کنترلی در آمده است که سیاست و اطلاعات و اقتصاد و پول و امنیت و رسانه و قضا همه را یکجا در خود جمع کرده است و امروز خود را صاحب اصلی نظام و رژیم مطلقه فقه‌ای می‌داند و لذا حفظ رژیم مطلقه فقه‌ای در حال و آینده در برابر جنبش‌های اجتماعی ایران و تضادهای درون حکومت و تجاوزات منطقه‌ای و بین‌المللی را جزء رسالت خود می‌داند.

۷ - رابطه خامنه‌ای با الیگارشی سپاه در طول ۲۶ سال گذشته مانند رابطه او با ارتش یک رابطه یکطرفه نبوده است بلکه بالعکس خامنه‌ای از همان آغاز کسب قدرت رهبری کوشید تا توسط یک رابطه دو طرفه با این الیگارشی به آن‌ها تفهیم کند تا آنچنانکه حیات قدرت او به این حزب پادگانی متکی است، استمرار حیات این الیگارشی به استمرار حیات او متصل می‌باشد؛ لذا به همین دلیل بود که از زمانیکه تضاد درون حاکمیت رژیم مطلقه فقه‌ای به راس قدرت یعنی «هاشمی رفسنجانی» از انتخابات دولت نهم در سال ۸۴ به بعد رسید، هاشمی رفسنجانی نخستین فردی بود که می‌دانست شیشه عمر خامنه‌ای در دست الیگارشی سپاه می‌باشد و به همین ترتیب از آن تاریخ هاشمی رفسنجانی با شعار «بازگشت سپاه به پادگان‌ها» این شیشه عمر خامنه‌ای را به چالش گرفت.

۸ - بزرگترین بازنده «توافق برجام» الیگارشی سپاه می‌باشد چراکه او احساس می‌کند که توسط «برجام» پروژه سترون شده هسته‌ای که شیشه عمر او بود از ید قدرت او خارج شده است و بدل به یک پروژه تحقیقاتی گردیده. در نتیجه این هیولای زخم خورده در مرحله پساتوافق می‌کوشد تمامی دستاوردهای سیاسی و نظامی و انتظامی و اقتصادی و غیره «برجام»، تحت الشعاع تاخت و تازهای مهار ناشدنی خود درآورد و همین امر بسترساز آن شده است تا در مرحله پساتوافق همه چیز، چه در منطقه و چه در داخل تحت الشعاع جولان این هیولای زخم خورده قرار گیرد بطوریکه بدون تحلیل مشخص از این هیولای قدرت و الیگارشی و حزب پادگانی و چماق سرکوب هر گونه تحلیل از شرایط پساتوافق چه در عرصه جنبش‌های اجتماعی ایران و چه در رابطه با فضای سیاسی داخلی و چه در خصوص منطقه و شرایط بین‌المللی سترون و عقیم خواهد بود.

۹ - از آنجائیکه نیاز خامنه‌ای به این حزب پادگانی یا کارتل یا الیگارشی، «یک نیاز، بود و نبود می‌باشد» با عنایت به اینکه معمار بلامنازع «توافق برجام» خود خامنه‌ای از اول تا آخر بوده است، لذا جهت کسب رضایت این هیولا، خامنه‌ای می‌کوشد در مرحله پساتوافق دست این الیگارشی در تمامی عرصه‌های قدرت باز بگذارد و همین امر باعث شده است تا در محاق مه گرفته و تاریک ایران در دوران پساتوافق هم چیز در خطر حمله و تصاحب و سلطه این هیولا قرار گیرد.

۱۰ - تاریخ گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای در طول ۳۷ سال گذشته نشان داده است که به موازات شکست و زهرخوران این رژیم، بلافاصله رژیم مطلقه فقه‌ای جهت ترمیم زخم خود به جان جنبش‌های اجتماعی ایران می‌افتد آنچنانکه کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقه‌ای «تحت مدیریت فرج دباغ معروف به عبدالکریم سروش» که از بهار ۵۹ تا مهر ۶۳ ادامه داشت و بسترساز نابودی جنبش سیاسی و دانشجویی ایران گردید، هزینه‌ای بود که جنبش‌های اجتماعی ایران برای شکست پروژه اشغال سفارت رژیم مطلقه فقه‌ای پرداخت کرد و نسل کشی زندانی‌های سیاسی در تابستان ۶۷ هزینه دومی بود که جنبش سیاسی ایران بابت زهرخوران شکست دوم رژیم مطلقه فقه‌ای در جنگ ۸ ساله با صدام حسین پرداخت کرد و طبیعی است که در مرحله پساتوافق جنبش‌های اجتماعی ایران باید منتظر پرداخت هزینه سوم این شکست رژیم مطلقه فقه‌ای توسط الیگارشی سپاه و حزب پادگانی خامنه‌ای باشند. ❑

والسلام



# استراتژی جنبش و جامعه‌مدنی



## در ایران

### آسیب‌شناسی استراتژی شریعتی:

شریعتی امکان فهم استراتژی شریعتی وجود ندارد.

البته شریعتی خودآگاهی را به دو نوع، خود انسانی یا فردی و خودآگاهی اجتماعی تقسیم می‌کند و آنچنانکه خودآگاهی انسانی از نظر شریعتی توجه به خویشتن خویش، تعریف می‌شود، خودآگاهی اجتماعی که موضوع مورد بحث ما می‌باشد از نظر شریعتی احساس مسئولیت در زمان و در جامعه و توجه من به مجموعه‌ای که وابسته به آن هستم می‌خواند:

«خودآگاهی اجتماعی یعنی احساس کردن این که آدم در چه مرحله از تقدیر تاریخی و اجتماعی جامعه‌اش قرار دارد؟ چه وابستگی به جامعه دارد. و سرنوشت حاکم بر او و جامعه‌اش و وابستگی متقابل او و مردمش چه چیزهاست. و خود را در مقابل آن. در مقابل جمع احساس کردن. و خود را در جمع و وابسته به جمع حس کردن. وجدان کردن. و در قبال جمع. مسئولیت‌های خویش را یافتن. و برای هدایت، رهبری، نجات و حرکت جمع. مسئولیت یک رائد یک پیشاهنگ را بر خود یافتن. و حس کردن» (م. آثار ۲۰ - ص ۲۰۷).

بنابراین از نظر شریعتی این خودآگاهی اجتماعی و انسانی است که می‌تواند جامعه ایران را دچار تحول بکند و رسالت پیشگام

برای آسیب‌شناسی استراتژی شریعتی باید از اینجا آغاز کنیم که هسته صلب استراتژی شریعتی، کلمه «خودآگاهی» است، آنچنانکه در استراتژی چریک‌گرایی هسته صلب آن استراتژی «چریک» است یعنی در استراتژی چریک‌گرایی این چریک است که عامل شکست و پیروزی این استراتژی می‌باشد، این چریک است که هم تاکتیک است و هم استراتژی، این چریک است که هم مردم است و هم پیشاهنگ، این چریک است که قدرت سیاسی را می‌گیرد، این چریک است که با صاحبان قدرت در می‌افتد.

اما در استراتژی شریعتی کلمه «خودآگاهی» است آنچنانکه خود او می‌گوید:

«خودآگاهی آنچه که ایمان می‌آفریند و حرکت و کمال. نه آب که تشنگی. نه حکومت بر طبیعت که بر خویش. نه واقعیت که حقیقت. نه آنچه هست که آنچه باید باشد و بالاخره آتش پرومته‌ای، نور خدائی و آن روح که در ظلمت و جمود شبستانی و زمستانی جهان انسان، آفتاب و بهار می‌آفریند و اندیشه را روشن می‌سازد و خرد روشنگر می‌بخشد و در کالبد فسرده نسلی و قبرستان مرده عصری و وجود سرد راکد انسانی. صور اسرافیلی می‌دمد و قیام و قیامتی انقلابی بر پا می‌کند و آنگاه ترازوی حق و عدل به پا می‌شود و بهشت و دوزخ به فرمان ترازو. دست اندرکار خویش می‌شوند. در عمق فطرت انسان انقلابی عمیق و دگرگونی وجودی و شور خودسازی بر می‌انگیزد و به جای عالم، روشنفکر می‌پرورد و به جای فلسفه، ایدئولوژی و به جای ترقی، تکامل و به جای سود، ارزش و به جای قدرت، حقیقت و به جای تفنن، تعهد و به جای رفاه هدف و به جای چگونه بودن، چگونه شدن و به جای مجتهد، مجاهد. همان است که قرآن پیامبران را حامل آن برای ابلاغ به مردم اعلام می‌کند و امروز این خودآگاهی است که بشیریت را به حرکت درآورده است و تمدن بشری را از درون به لرزه افکنده و روح تازه‌ای به انسان امروز دمیده و آدم را به عصیان تازه‌ای در این بهشت بی درد زمینی واداشته است» (م. آثار ۲۴ - ص ۲۵۲).

یعنی در استراتژی شریعتی این خودآگاهی است که باعث حرکت تحول آفرین جامعه ایران می‌شود. این خودآگاهی است که جامعه ایران را از خواب بیدار می‌کند. این خودآگاهی است که در احساس فکر و شعور راکد و مرده و خفته مردم ایران وارد می‌شود و در عصری مرگبار و در سرزمینی قبرستانی که همه اندیشه‌ها و ارده‌ها و شخصیت‌ها و استعدادها در خاک گور مدفون شده‌اند همچون صور اسرافیل در این قبرستان می‌دمد و گورها را می‌شکافد و کالبدهای مرده را جان می‌بخشد و رستاخیز بر پا می‌کند. بنابراین بدون فهم جایگاه ترم خودآگاهی در دیسکورس





از نظر شریعتی چیزی نیست جز انتقال این خودآگاهی به وجدان مردم و به همین دلیل شریعتی معتقد بود که حتی خود دیالکتیک و تضاد موجود در جامعه تا زمانی که توسط پیشگام به وجدان جامعه منتقل نشود، نمی‌تواند ایجاد حرکت تحول آفرین بکند، لذا در این رابطه بود که شریعتی معتقد بود اگر خود دیالکتیک موجود در جامعه می‌توانست ایجاد حرکت و تحول نماید در عصر برده‌داری این دیالکتیک بیش از هر زمانی وجود داشت اما دیدیم که به علت اینکه این دیالکتیک بدل به خودآگاهی اجتماعی نمی‌شد هرگز این دیالکتیک بی‌مثال در تاریخ بشر نتوانست در جامعه برده‌داری ایجاد تحول و حرکت بکند. علی‌الاحاله از نظر شریعتی تا زمانی که خودآگاهی اجتماعی در وجدان یک جامعه تکوین پیدا نکند امکان تحول و حرکت وجود ندارد و به همین دلیل رسالت پیشگام از نظر شریعتی رهبری کردن توده‌ها نیست.

«روشنفکر رسالتش رهبری کردن سیاسی جامعه نیست. رسالت روشنفکر خودآگاهی دادن به متن جامعه است. فقط و فقط همین و دیگر هیچ. اگر روشنفکر بتواند به متن جامعه خودآگاهی بدهد. از متن جامعه قهرمانانی بر خواهند خواست که لیاقت رهبری کردن خود روشنفکر را هم دارند و تا وقتی که از متن مردم قهرمان می‌زاید. روشنفکر رسالت دارد» (م. آثار ۲۰ - ص ۵۰۱).

«روشنفکر کارش این است که این تضادهایی را که در متن جامعه وجود دارد. این ناهماهنگی‌ها و ناهنجاری‌هایی که در متن جامعه وجود دارد و در متن واقعیت وجود دارد. از متن واقعیت بردارد و توی احساس و آگاهی جامعه وارد کند. هنرمند رسالتش این است. روشنفکر رسالتش این است. تضاد موجود در متن جامعه را از واقعیت وارد ذهنیت کند. تضاد تا در درون عینیت وجود دارد هرگز عامل حرکت نیست. برای اینکه ما جامعه‌هائی را می‌بینیم که در قرن بیستم در دوره فئودالیتة زندگی می‌کنند. در صورتی که فئودالیتة مربوط به دوره دوم و سوم مرحله تاریخی بشر است. جامعه‌هائی را می‌بینیم که هنوز وارد مرحله تاریخی نشده‌اند و در قرن بیستم هستند. در یک طرف فضا را کشف کرده‌اند ولی آن‌ها هنوز وارد مرحله تاریخی نشده‌اند. یعنی وارد مرحله لباس و خط نشده‌اند. بنابراین نفس تضاد عامل حرکت نیست. اگر تضاد وارد ذهنیت انسان‌ها شد و به آگاهی رسید آن وقت عامل حرکت است. این است که فقر عامل حرکت نیست. احساس فقر عامل حرکت است» (م. آثار ۲۰ - ص ۵۰۶).

بنابراین برای آسیب‌شناسی استراتژی شریعتی باید از همین هسته

استراتژی شریعتی شروع بکنیم چراکه هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی توانست در برابر استراتژی چریک‌گرایی که «چریک را یک حزب» می‌دانست و چریک‌گرایی را «هم تاکتیک می‌دانست و هم استراتژی» قرارگیرد و شریعتی به جای چریک در کنفرانس «شیعه یک حزب تمام»، شیعه یا بهتر است بگوئیم تشیع را یک حزب بداند و در عرصه تبیین حزب مکتب و عقیده را جایگزین چریک بکند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث شد تا شریعتی به «نجات اسلام قبل از مسلمین» معتقد گردد و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی به پروتستان‌تئیسیم اسلامی معتقد گردد و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی به شعار «اسلام منهای روحانیت» بسان «اقتصاد بدون نفت مصدق» برسد و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا به دانشجویان به عنوان گروهی که توسط «نداشتن» و «نخواستن»، آن‌ها را انقلابی کرده است تکیه استراتژیک بکند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی در کنفرانس اقبال لاهوری اصلاحات تحول گرایانه را جانشین انقلاب ویرانگر بکند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا او در آرایش مبارزه سه مولفه‌ای ضد استثمار و ضد استبداد و ضد استعمار، مؤلفه مبارزه ضد استعماری را عمده نماید و در رمی جمره ثلاثه در منی جمره سوم که همان جمره عقبی می‌باشد قبل از جمره اولی و وسطی رمی کند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی در کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکثین» خطر مارقین (که همان خشک مقدس‌های دگماتیسیم مذهبی می‌باشند) بیشتر از خطر ناکثین و قاسطین بداند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی در داستان خلقت انسان در آیات قرآن، میوه ممنوعه بهشت اولیه که آدم نهدی به خوردن آن گردید، آگاهی تفسیر کند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی ایدئولوژی را بر خلاف معنای رایج آن ادامه غریزه در انسان بداند و معنای اصطلاحی (نه تحت لفظی آن) بینش و خودآگاهی انسان نسبت به خود و جایگاه طبقاتی و پایگاه اجتماعی و وضع ملی و تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی‌ایی که بدان وابسته است تعریف بکند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردید تا شریعتی برای ایجاد حرکت تحول‌خواهانه نه به دکتزین مارکس معتقد بشود که می‌گفت «تحول باید از زیربنا به روبنا صورت گیرد» و نه به تز و دکتزین ماکس وبر که می‌گفت «تحول باید از روبنا به طرف زیربنا برود»،



بلکه تز خودش را به صورت «مارکس وبر» تعریف نماید و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردیده تا او قلم خودش را توتم خودش بخواند و اگر هسته خودآگاهی در استراتژی شریعتی باعث گردیده تا شریعتی در داستان یونانی پرومته، آتش پرومته را که از خدایان آسمان دزدید و مخفیانه به زمین آورد، خودآگاهی تفسیر کند با همه این دستاوردها نباید فراموش کنیم که تکیه استراتژی شریعتی بر خودآگاهی باعث گردید تا خودآگاهی برای شریعتی به دوا به صورت یک مقوله عام مطرح گردد نه یک مقوله کنکریت و مشخص.

در نتیجه این امر باعث می‌شود تا جهت دستیابی به این خودآگاهی و مقوله عام همیشه و همه جا از خودآگاهی عام و کلی او شروع بکند و بعدا به سمت خودآگاهی خاص و مشخص و کنکریت برود (هر چند این متدولوژی او که یک متدولوژی قیاسی می‌باشد عکس اندیشه او بود که معتقد به متدولوژی استقرائی بود) در نتیجه این امر باعث گردیده تا شریعتی هر جا که در عرصه تبیین تئوری بر مقوله کلی و عام تکیه می‌کند انحراف ناپذیر می‌باشد. اما همین که وارد تبیین مقولات کنکریت و مشخص می‌شود وارد جاده خاکی بشود که موضوع «رهبری دموکراتیک انقلابی» در کنفرانس «امت و امامت» که از کنفرانس باندوگ تاسی کرده بود در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. در صورتی که اگر شریعتی به جای هسته خودآگاهی در استراتژی خود مانند «آرمان مستضعفین» یا «نشر مستضعفین» هسته جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری مبنا می‌گذاشت، خودآگاهی عام او صورت کنکریت و مشخص پیدا می‌کرد در نتیجه این امر باعث نمی‌شد تا شریعتی مجبور بشود در عرصه استراتژی شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» بدهد چراکه اصلا امکان «نجات اسلام قبل از مسلمین» وجود ندارد و این شعار شریعتی معلول همان تکیه استراتژی بر آگاهی کلی به جای آگاهی کنکریت می‌باشد.

همچنین شعار شریعتی که در نامه به احسان می‌گوید «اگر می‌خواهی گرفتار یوغ دیکتاتورها نشوی پیوسته بخوان و بخوان» باز معلول همین تکیه بر خودآگاهی کلی است که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ این تکیه بر خودآگاهی کلی و عام و مجرد آرمان مستضعفین در عرصه آموزش و پرورش نیروهای تشکیلاتی خود باعث گردید تا در تشکیلات آرمان مستضعفین معیار ارتقاء و ارزش نیروها توان آگاهی‌های نظری آن‌ها بشود و به همین دلیل هر نیروئی که ذهنیت پر باری داشت در تشکیلات آرمان مستضعفین دارای ارزش بیشتری می‌شد و صد البته در زندان

رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰ نیروی‌های آرمان مستضعفین با همین مشخصه نسبت به دیگر زندانی‌ها تعریف می‌شدند بطوریکه از سال ۶۰ که قرار شد با بسته شدن درب‌های اتاق‌های زندان زندانی‌ها را تفکیک کنند، آرمانی‌های را در اتاق مارکسیست‌ها می‌گذاشتند چرا که مدیریت زندان معتقد بودند که این‌ها به لحاظ نظری قوی هستند و مارکسیست‌ها نمی‌توانند روی آن‌ها تاثیر اعتقادی بگذارند.

در رابطه با ضربه استراتژیک تشکیلاتی شهریور ۵۰ مجاهدین خلق، سعید محسن در زندان علت ضربه را عمده شدن آگاهی به عنوان معیار ارزش در تشکیلات مجاهدین تحلیل می‌کرد، به این ترتیب که او می‌گفت از آنجائیکه توان نظری کادر اولیه رهبری مجاهدین خلق بالا بود در نتیجه به علت معیار ارزش بودن توان نظری باعث می‌شد که اعضا جدیدالورود به تشکیلات خود را در برابر رهبری تشکیلات کوچک و حقیر ببینند، همین امر باعث پرورش انفعالی و نفی خلاقیت در آن‌ها می‌شد بنابراین تکیه استراتژی بر خودآگاهی کلی و عام و مجرد بستر ساز اولویت یافتن کله‌های گنده بر دست‌های مجرب می‌شود در نتیجه ذهن‌گرایی جایگزین خلاقیت در بصیرت می‌شود یا به قول فرانسویس بیکن ذهن مورچه‌ای و ذهن عنکبوتی جایگزین ذهن زنبور عسلی می‌شود چراکه از نظر فرانسویس بیکن تفاوت ذهن مورچه‌ای با ذهن عنکبوتی و ذهن زنبور عسلی در این است که ذهن مورچه‌ای فقط کارش انبار کردن دانستی‌ها می‌باشد، در صورتی که کار ذهن عنکبوتی فقط بافتن ذهنی است، اما ذهن زنبور عسلی یک ذهن خلاق است که از گل عسل می‌سازد.

به همین دلیل هر جریانی که می‌خواهد در راستای حرکت شریعتی کار تشکیلاتی بکند برای اینکه گرفتار بحران آرمان مستضعفین در سال‌های ۵۹ و ۶۰ نشود، مجبور است که به جای تکیه بر خودآگاهی کلی و عام، بر آگاهی کنکریت و مشخص در جامعه تکیه کند و از آگاهی‌های مشخص به طرف آگاهی عام کلی مکتب برود. ❑

ادامه دارد



## فرآورد؟ یا فرایند؟

اعضای خود در کشورهای مغرب زمین، به صورت افراد عادی، شهروند این کشورها بشوند، این استراتژی ارتش خلقی مجاهدین خلق است، که به فاز نهایی خود خواهد رسید، نه فیزیک شهر اشرف و لیبرتی.

به همین دلیل است که در چارچوب استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و مبارزه مسلحانه قومی و منطقه‌ای ایران از ستارخان تا جنگل و کردستان و غیره و از انقلاب مشروطیت دوم تا امروز، «موضوع بحران ساختارسازی و سازماندهی به صورت استراتژیک اصلا برای استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و مبارزه مسلحانه بوجود نیامده است»، برعکس آن موضوع بحران و سازماندهی از زمانی در جنبش ۱۵۰ ساله تحول‌گرایانه مردم ایران تکوین پیدا کرده است، که استراتژی تحزب‌گرایانه - جنبشی، به صورت آلترناتیو استراتژی چریکی و ارتش خلقی و مبارزه آنتاگونیستی و قهرآمیز در جامعه ایران مطرح شده است.

در رابطه با برخورد با این بحران ساختاری در جریان‌های تحزب‌گرا بعضی مانند فدائیان خلق و پیکار و غیره، (در سال‌های ۵۸ و ۵۹) دوباره بر تن استراتژی تحزب‌گرایانه لباس نظامی پوشانیدند و در جنگ منطقه‌ای و جنبش‌های قومی در زیر چتر استراتژی تحزب‌گرایانه، استراتژی چریکی و ارتش خلقی قبلی خود را دنبال می‌کردند و با اینکه فرار را بر قرار ترجیح دادند و در بیرون از مرزها به صورت محفلی بر تن استراتژی چریکی و ارتش خلقی قبلی خود لباس سیاسی‌گرایی پوشانند. البته دلیل اصلی بحران ساختارسازی و سازماندهی در استراتژی تحزب‌گرایانه (نه چریکی و ارتش

زیرا شهر اشرف (و در ادامه آن امروز لیبرتی) برای مجاهدین خلق، «حکم یک جغرافیا یا مکان مشخصی ندارد» تا با رها کردن و تحویل آن به دولت عراق و غیره و هجرت به اروپا یا آمریکا بتوانند، جایگزینی برای آن پیدا کنند. دلیل این امر آن است که:

۱ - شهر اشرف برای مجاهدین خلق از آغاز و از بعد از خروج از ایران در چارچوب استراتژی ارتش خلقی بنا شده است.

۲ - شهر اشرف در چارچوب ساختارسازی و سازماندهی استراتژی ارتش خلقی تکوین پیدا کرده است.

۳ - شهر اشرف به موازات تغییر تاکتیک مجاهدین خلق، چه زمانی که در چارچوب، «جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم بعث عراق»، در کنار این جنگ، «استراتژی تهاجم نظامی خود را عملیاتی می‌کردند» و چه زمانی که با «خلع سلاح شدن مجاهدین خلق در عراق» (توسط ارتش متجاوز و اشغالگر آمریکا) دیگر امکان تهاجم نظامی از مجاهدین خلق سلب گردید، و چه امروز که مجاهدین خلق شکل مبارزه خودشان را با رژیم مطلقه فقهاتی به صورت سیاسی درآورده‌اند، در همه این حالات، از آنجائیکه این «تغییرات در برخورد» مجاهدین خلق، «تغییرات در تاکتیک می‌باشند نه در استراتژی» در نتیجه شهر اشرف و امروز لیبرتی به عنوان، «نماد استراتژی ثابت ارتش خلقی مجاهدین خلق می‌باشد».

۴ - از آنجائیکه شهر اشرف و امروز لیبرتی به عنوان، «نماد استراتژی تغییرناپذیر ارتش خلقی مجاهدین خلق می‌باشد» در نتیجه دفاع از شهر اشرف و لیبرتی برای مجاهدین خلق دفاع از یک مکان و جغرافیا و محل نیست، بلکه دفاع از حیثیت و استراتژی این تشکیلات می‌باشد.

۵ - به همین دلیل است که در طول ۱۲ سال گذشته که مجاهدین خلق در عراق توسط ارتش متجاوز امپریالیسم آمریکا خلع سلاح شده‌اند، این سازمان، «جهت دفاع از استراتژی ارتش خلقی خود» تمام قد و سینه‌خیز می‌کوشد تا آخرین نفس از شهر اشرف و امروز در ادامه آن لیبرتی دفاع نماید. چراکه دفاع سینه‌خیز مجاهدین خلق، از اشرف و لیبرتی در عراق، دفاع از استراتژی ارتش خلقی یا تنها خط قرمز آن‌ها یا بود و نبود آن‌ها می‌باشد. یعنی با نفی شدن این استراتژی ارتش خلقی مجاهدین اصلا موجودیت نیم قرنه این سازمان به زیر سوال خواهد رفت؛ و در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای با چنگ و دندان تلاش می‌کند تا مجاهدین را در این رابطه قتل و عام کند که آخرین ضربه آن‌ها در حمله اخیر موشکی رژیم در ۷ آبان ماه جاری بود که باعث کشتار وحشیانه بیش از ۲۴ نفر از مجاهدین گردید.

۶ - قطعاً تا زمانی که مجاهدین خلق در منطقه نتواند آلترناتیوی نمادین در برابر شهر اشرف و لیبرتی حاصل کنند، مجبور به حضور و دفاع از اشرف یا لیبرتی می‌باشند.

۷ - گرچه فیزیک شهر اشرف توسط مجاهدین خلق تحویل دولت عراق شده است و این فیزیک از مکان شهر اشرف به لیبرتی منتقل شده است، ولی نباید فراموش کنیم که امروز باز لیبرتی همان شهر اشرف به عنوان نماد استراتژی ارتش خلقی مجاهدین می‌باشد. در نتیجه به فرض محال در صورتی که مجاهدین تن به خواسته مغرب زمین بدهند و حاضر بشوند تا با پراکنده کردن

خلفی) در این است که، برای ساختارسازی و سازماندهی در چارچوب استراتژی حزب‌گرایانه، ما:

اولا نیازمند به فضای باز سیاسی هستیم.

ثانیا نیازمند به تجربه و پراتیک کنکری و مشخص ساختارسازی و سازماندهی در آن جامعه مشخص می‌باشیم.

که از این حیث ساختارسازی تشکیلاتی یا سازماندهی در کانتکس استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی نسبت به این دو مؤلفه بی‌نیاز می‌باشد؛ و به همین دلیل است که من‌های ساختارسازی و سازماندهی حزب‌گرایانه به شکل حزب عمودی طراز نوین لنینیستی که او در «چه باید کرد؟» مطرح می‌کند و در چارچوب سانترالیسم دموکراتیک لنینیستی که در این منظومه، نمادی از ساختاری‌سازی و سازماندهی غیر چریکی به تشکیلات حزبی تزریق می‌گردد، در استراتژی حزب‌گرایانه در فضای استبدادزده و فقه‌زده جامعه ایران، یک انتقال ساختارسازی و سازماندهی به صورت غیر لنینیستی آن، کاری کارستان می‌باشد و لذا در این رابطه است که نشر مستضعفین جهت برخورد با این معضل بزرگ، «استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و حزب‌گرایانه جنبشی خود در جهت ساختارسازی و سازماندهی تشکیلاتی به حرکت تشکیلاتی دو مؤلفه‌ای افقی - عمودی تکیه می‌کند»، تا با تفکیک ساختارسازی و سازماندهی افقی در عرصه جنبش‌ها و ساختارسازی و سازماندهی عمودی در عرصه پیشگام، بتواند گام عملی بردارد.

باز در همین رابطه است که در دوران دو ساله دولت مصدق با اینکه مصدق قدرت مجریه کشور را در دست داشت و با اینکه در این مدت تمام تلاش مصدق بر آن قرار داشت تا «با تکیه بر جنبش‌های عام اجتماعی و وداع با استراتژی پارلمانتاریستی» قبلی‌اش به تکوین پایه‌های جامعه مدنی در ایران بپردازد، اما به علت اینکه او در طول دو سال عمر دولت خود هر چند توانست به لحاظ ثوریک و نظری به استراتژی جنبشی به جای استراتژی پارلمانتاریستی قبلی‌اش اعتقاد نظری پیدا کند اما در عرصه عملی به علت فقدان تجربه‌اش، نتوانست گریبان خودش را از استراتژی پارلمانتاریستی قبلی‌اش نجات دهد در نتیجه این امر باعث گردید تا مصدق نتواند در چارچوب استراتژی حزب‌گرایانه جنبشی و جامعه مدنی جنبشی خود جهت شکست، «کودتای نظامی آمریکائی - انگلیسی - درباری - ارتجاع مذهبی» بسترسازی کند و قطعا اگر مصدق توانسته بود حداقل در دو سال عمر دولت خودش، جنبش‌های اجتماعی حامی خودش را به لحاظ تشکیلاتی ساختارسازی و سازماندهی بکند، با کمترین تلاشی می‌توانست بلوای لومپنیسم ۲۸ مرداد ۳۲ را خنثی کند و کودتای ۲۸ مرداد شکست دهد.

همچنین در جریان قیام ۱۸ تیر سال ۷۸ جنبش دانشجویی، با اینکه خواستگاه اولیه تشکیلاتی و سازماندهی این قیام، تشکیلات دولتی و حکومتی، «انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت» بود و با اینکه در سطح این تشکیلات دولتی و حکومتی انشعاب و فراقسیون با رویکرد مختلف چپ و راست تحت نهادهای دانشگاه شیراز و علامه طباطبائی و غیره حاصل شده بود و با اینکه استارت این قیام در ادامه تعطیل کردن روزنامه سلام مربوط به جناح روحانیون محمد خاتمی زده شد و با اینکه جنبش دانشجویی در ادامه جنبش اصلاحات خرداد ۷۶ چنین تحلیل می‌کردند که واقعا سردمداران به اصطلاح جنبش اصلاحات (که توانسته بودند در زیر چتر شعار اصلاحات دو قوه مجریه و مقننه در کف خود گیرند) از این جنبش و قیام آن‌ها حداقل حمایت سیاسی می‌کنند، ولی با همه این احوال دیدیم که تمام این تحلیل‌ها و انتظارات قبلی جنبش دانشجویی در جریان قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ نقش بر آب شد. زیرا همان سردمداران به اصطلاح جنبش اصلاحات که بر دوش این جنبش دانشجویی در سال ۷۶ وارد کاخ پاستور شدند، در اولین فاز از حرکت جنبش دانشجویی، این جنبش را در پای حزب پادگانی خامنه‌ای و شورای امنیت ملی حسن روحانی و نیروی سرکوبگر قالیباف ذبح کردند. چرا؟

آیا عامل شکست جنبش دانشجویی در قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ فقط معلول ذبح سردمداران جریان به اصطلاح اصلاح طلب بود؟ نه گرچه معامله سردمداران به اصطلاح اصلاح طلب با حزب پادگانی خامنه‌ای و حسن روحانی و قالیباف بر سر جنبش دانشجویی و رها کردن این جنبش در برابر منجنیق سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی بی‌تاثیر نبود، ولی نباید فراموش بکنیم که علت اصلی شکست جنبش دانشجویی در قیام تیرماه ۷۸ فقدان توانائی این جنبش در ساختارسازی و سازماندهی حرکت خود و جنبش اجتماعی پیوسته به قیام خود بود، که برای اولین بار در تاریخ ۷۰ ساله حیات جنبش دانشجویی ایران با این جنبش پیوند کرده بودند. این عدم توانائی جنبش دانشجویان ایران در قیام ۱۸ تیر ۷۸ در ساختارسازی و سازماندهی تا آنجا بود که این جنبش حتی در راهپیمائی‌های خود در تیرماه ۷۸ نمی‌توانستند به صورت هماهنگ مسیر راهپیمائی خود را به صورت هماهنگ از قبل برنامه‌ریزی و تعیین کنند، در نتیجه همه چیز در مسیر خود به خودی و بی‌هدفی پیش می‌رفت.

بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم علت شکست تمامی جریان‌های سیاسی معتقد به استراتژی حزب‌گرایانه جنبشی در طول ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران را در فقدان یا ضعف توانائی ساختارسازی و سازماندهی بدانیم. به عبارت دیگر فقدان یا ضعف در ساختارسازی و سازماندهی جنبش‌های عام اجتماعی در ۱۵۰ سال گذشته، به عنوان کلید



واژه یا مخرج مشترک علل شکست همه این جنبش‌های عام اجتماعی ایران اعم از جنبش کارگران یا جنبش زنان یا جنبش دانشجویی و غیره می‌باشد و قطعا تا زمانی که با آسیب‌شناسی به رفع این خلاء نپردازیم، تکرار شکست جنبش‌های عام اجتماعی در آینده، امری طبیعی خواهد بود. البته طرح این نکته در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد، که زمانی که ما موضوع عدم توانایی ساختارسازی و سازماندهی به عنوان مخرج مشترک و کلید واژه شکست، استراتژی جنبشی یا حزب‌گرایانه غیر لنینیستی در ۱۵۰ سال گذشته ایران مطرح می‌کنیم هرگز نباید به این داوری پردازیم، «که عدم توانایی در ساختارسازی و سازماندهی به عنوان تنها علت شکست استراتژی جنبشی یا حزب‌گرایانه غیر لنینیستی در طول ۱۵۰ سال گذشته بوده است» بلکه بالعکس، «عدم توانایی در ساختارسازی و سازماندهی فقط به عنوان مخرج مشترک علل شکست همه جریان‌های پیرو استراتژی جنبشی و حزب‌گرایانه غیر لنینیستی در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ جنبش‌های عام اجتماعی ایران می‌باشد» که این محدودیت در خط کشی از نظر ما، مشخص کننده آن خواهد بود، که بی‌شک هر کدام از این جریان‌ها در ۱۵۰ سال گذشته علاوه بر ضعف یا فقدان در توانایی ساختارسازی و سازماندهی، به لحاظ آسیب‌شناسی علل شکست آن‌ها، «دارای علل کنکریت و خاص خود نیز می‌باشند» که می‌بایست این علل کنکریت شکست جریان‌ها توسط «بازشناسی و آسیب‌شناسی کنکریت» مورد شناسایی مجدد قرار گیرند و قطعا تا زمانی که این «علل کنکریت شکست» مورد شناسایی قرار نگیرند، تنها توسط «علت عام شکست که ضعف و فقدان ساختارسازی و سازماندهی می‌باشد، نمی‌توان به بازسازی علمی این جنبش‌ها در راستای حرکت اعتلا بخش دست پیدا کرد.»

برای نمونه با اینکه علت عام شکست جنبش سبز در سال ۸۸ «عدم توانایی رهبری جنبش سبز در ساختارسازی و سازماندهی تشکیلاتی بوده است» ولی هرگز نباید فراموش کنیم که این جنبش از آفت‌های دیگری هم در رنج بود و بعضی از این آفت‌ها مثل «غیبت جنبش کارگری ایران نقش کلیدی در شکست این جنبش داشته است». البته نکته‌ای که در این رابطه طرح آن حائز بسیار و بسیار اهمیت می‌باشد، اینکه در شرایط فعلی، مقابله کردن با آفت عدم توانایی ساختارسازی و سازماندهی تشکیلاتی در استراتژی حزب‌گرایانه جنبشی غیر لنینیستی در جامعه استبدادزده و فقمزده ایران تنها با تکیه کردن بر شبکه‌های اجتماعی اعم از فیسبوک یا اینستاگرام یا توئیتر یا تلگرام یا وایبر و غیره ممکن می‌باشد. در نتیجه هر جریان معتقد به استراتژی حزب‌گرایانه جنبشی غیر لنینیستی که توسط تشکیلات افقی در چارچوب شبکه‌های اجتماعی اقدام به ساختارسازی و سازماندهی تشکیلاتی در جامعه استبدادزده و فقمزده ایران نکند، قطعا و جزما در شرایط فعلی خفقان حاکم بر ایران با شکست روبرو خواهد شد؛ و صد

البته رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای در این زمان آگاه به این پاشنه آشیل حیات سیاسی خود شده است و در همین رابطه است که حزب پادگانی خامنه‌ای امروزه تمامی زین و رکاب خود را بسیج کرده است تا تحت شعار «مقابله با تهاجم فرهنگی و شعار مقابله با نفوذ» به مبارزه با این پاشنه آشیل عمر خود بپردازد.

علی‌احمال، تنها جریان‌هایی می‌توانند در جامعه امروز ایران توسط استراتژی حزب‌گرایانه جنبشی غیر لنینیستی موفق شوند که بتوانند با «تکیه بر شبکه‌های اجتماعی» توسط تغذیه جنبش‌های مختلف عام اجتماعی ایران، (اعم از جنبش خاص اجتماعی ایران، جنبش کارگران ایران، جنبش دانشجویان ایران، جنبش زنان ایران، جنبش معلمان و پرستاران و دیگر کارمندان ایران، جنبش دانش‌آموزان ایران، و غیره) اقدام به ساختارسازی و سازماندهی تشکیلاتی این جنبش‌ها بکنند. چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای در این مقطع به این باور رسیده‌اند که هر چند توانسته‌اند در زیر چتر سرنیزه و سرکوب و اختناق جلو ساختارسازی و سازماندهی جنبش‌های عام اجتماعی ایران به صورت فیزیکی بگیرند، «در عرصه ساختارسازی و سازماندهی به شکل سیگنالی و غیر فیزیکی توسط شبکه‌های اجتماعی ضعیف و ناتوان می‌باشند» و این ناتوانی حزب پادگانی خامنه‌ای در رابطه با شبکه‌های اجتماعی تا آنجا رسیده است، که دیگر برای به محاق کشیدن این شبکه‌های اجتماعی، «حتی سرنیزه خود بر روی جمع‌آوری و پارازیت ماهواره‌ها را هم برداشته است» چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای خوب فهمیده است که توسط ماهواره می‌توان اطلاع رسانی کرد، «اما نمی‌توان اقدام به ساختارسازی و سازماندهی جنبش‌های عام اجتماعی ایران کرد» و این مهم در جامعه امروز ایران «فقط و فقط و فقط» در این شرایط توسط شبکه‌های اجتماعی ممکن می‌باشد» زیرا تنها ریسمانی که امروز از روستاهای بلوچستان و کردستان و خوزستان گرفته تا شهروند آن کلان شهرهای ایران مانند یک نخ تسبیح به هم مرتبط می‌سازد و تمامی این افراد می‌توانند با همدیگر دیالوگ بدون سانسور بکنند، «فقط و فقط و فقط همین شبکه‌های اجتماعی می‌باشد» در نتیجه به همین دلیل است که، «تمامی حرکت‌های جنبش مطالباتی سازمان یافته مردم ایران به خصوص از یکسال قبل اعم از جنبش معلمان یا کارگران یا پرستاران یا زنان یا دانشجویان و غیره، همه از طریق شبکه‌های اجتماعی صورت گرفته است و آنچنان این شبکه‌های اجتماعی امروز در جامعه استبدادزده و فقمزده ایران جای خود را باز کرده است که تقریبا تمامی ساختارسازی زرد دولتی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه جنبش‌های عام اجتماعی ایران را به محاق برده است.» ❏

ادامه دارد







# فرایند گذار اسلام تطبیقی از

## سید جمال‌الدین اسدآبادی به اقبال لاهوری

سوم «پروسه بازسازی اسلام تطبیقی» (که از قرن هشتم هجری توسط عبدالرحمن ابن خلدون تونسی در کتاب گرانسنگ مقدمه تاریخ العبر آغاز شد، و در قرن هیجدهم میلادی توسط شاه ولی الله دهلوی در کتاب گرانسنگ حجه الله بالغه ادامه پیدا کرد و بعداً در کتاب بازسازی فکر دینی در نیمه اول قرن بیستم به علامه محمد اقبال لاهوری رسید این میراث گرانبها در نیمه دوم قرن بیستم به شریعتی رسید) کوشید که این فرایند در دوران کمال حیات سیاسی - عقیدتی خود (که از سال ۴۷ تا ۵۶ ادامه داشت) یعنی «تاریخی کردن اسلام» تحت عنوان «ایدئولوژیزه کردن دین و اسلام و تشییع» به صورت یک پروسه به انجام برساند (نه یک پروژه).

لذا در این رابطه بود که شریعتی در عین حالی که به قول نیوتن بر شانه‌های غول‌های ماقبل خود یعنی ابن خلدون و شاه ولی الله دهلوی و سیدجمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده و اقبال لاهوری و غیره سوار شده بود، و از همان اوان شروع حرکتش نقطه‌های دور دست و آینده سرنوشت و حرکت خودش را با چشمانی باز مشاهده می‌کرد، و از اولین رساله خود تحت عنوان «اسلام‌شناسی مشهد» که سلسله درس‌های شفاهی مکتوب شده او در دانشگاه مشهد بود، جهت انجام این پروسه دوران‌ساز و مردافکن بسترسازی لازم می‌کرد و به همین دلیل بود که بلافاصله پس از انتشار کتاب

### ج - کلیدواژه فهم فرایند سوم «پروسه بازسازی اسلام تطبیقی» شریعتی در «تاریخی کردن اسلام» نهفته است:

۱ - اگر «اجتهاد در اصول» در فرایند اول «پروسه بازسازی اسلام تطبیقی» که توسط شاه ولی الله دهلوی صورت گرفت یک «اجتهاد در فقه و فقهات و اسلام فقاهتی حوزه‌های فقهی بدانیم» و «اجتهاد در اصول» در فرایند دوم «پروسه بازسازی اسلام تطبیقی» که توسط حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری به انجام رسید یک «اجتهاد کلامی در عرصه وحی و ختم نبوت» تبیین نمائیم، بی شک باید «اجتهاد در اصول» در فرایند سوم «پروسه بازسازی اسلام تطبیقی» که توسط معلم کبیرمان شریعتی به انجام رسید یک «اجتهاد زیرساختی توسط تاریخی کردن اسلام تحت عنوان ایدئولوژیزه کردم اسلام» نامگذاری کنیم. چراکه بزرگترین کاری (که خود کارستانی بود در تاریخ چهارده قرن اسلام) که توسط شریعتی در عرصه اسلامیات انجام گرفت این بود که او تحت عنوان «ایدئولوژیزه کردن دین و اسلام» کوشید که «با چراغ خاموش» در عصر «حاکمیت مطلق اسلام فقاهتی حوزه بر اندیشه مسلمانان و به خصوص مردم ایران» پلانفرم تاریخی کردن اسلام فقاهتی و روایتی و صوفیانه و فیلسوفانه یونانی (از سال ۴۷ که به صورت رسمی به قول خودش مبارزه آزادی‌بخش فکری و فرهنگی خود را آغاز کرد) استارت بزند.

از همان زمان او به خوبی می‌دانست که با تاریخی کردن اسلام بسیاری از «دکان‌های چهار نبش و دو نبش» اسلام فقاهتی، اسلام صوفیانه، اسلام روایتی، اسلام شفاعتی، اسلام فیلسوفانه یونانی و اسلام متکلمانانه اشعری تعطیل می‌شود. زیرا با تاریخی کردن اسلام برای اولین بار در عمر چهارده قرن حیات اسلام پس از پیامبر اسلام، علاوه بر اینکه «تاریخی شدن اسلام» باعث «زمینی شدن و غیر اسکولاستیک شدن» اسلام می‌گردد، خود این امر باعث تبدیل «اسلام مقلدانه ولایتی به اسلام محققانه قرآنی» می‌گردد، همچنین «تاریخی شدن اسلام و دین یا تکوین اسلام تاریخی» باعث اسطوره‌زدائی شدن اسلام سنتی می‌شود؛ و در همین رابطه قطعاً تاریخی شدن اسلام و تکوین اسلام تاریخی بسترساز نفی خرافات تاریخی هزار ساله از دامن دین و اسلام و تشییع می‌گردد.

به همین دلیل شریعتی با آگاهی به تمامی این فونکسیون‌های اسلام تاریخی بود که به صورت تک سوار این میدان در نیمه دوم قرن بیستم فرایند «تاریخی کردن دین و اسلام و تشییع» تحت عنوان «ایدئولوژیزه کردن اسلام و دین» را از سر گرفت. البته شریعتی در فرایند

«اسلام‌شناسی مشهد» شریعتی در سال ۴۷، سونامی حمله به شریعتی از تمامی سنگرهای اسلام ولایتی، اسلام فقهاتی، اسلام محدثانه روایتی، و اسلام شفاعتی، اسلام صوفیانه و اسلام متکمانه اشعری به راه افتاد و آنچنان این سو نامی توفنده ویرانگر بود که نه تنها ولایت و ایمان و اسلام و عقیده شریعتی، توسط این دکان‌های چهار نبش به چالش کشیده شد، حتی هویت و حیثیت تاریخی خانواده شریعتی از استاد محمدتقی شریعتی تا خانواده او بر آفتاب افکنده شد.

البته تا امروز تمامی همه‌هایی که در طول نزدیک به نیم قرن گذشته بر علیه شریعتی صورت گرفته است از فتوای تکفیر مراجع شیعه تا ساواکی دانستن او توسط بلندگوهای دارالندوه و بی ولایت خواندن شریعتی و غیره همه و همه بهای آن «تاریخی کردن اسلام» توسط پروژه «ایدئولوژیزه کردن اسلام» شریعتی می‌باشد، که هنوز حتی تا امروز که بیش از ۳۶ سال که از وفات شریعتی می‌گذرد خاک و استخوان شریعتی توسط اصحاب قدرت «زر و زور و تزویر» در رابطه با پلاتفرم فوق به چالش کشیده می‌شود؛ و تا آنجا که اگر تمام کارهایی که شریعتی در طول حیات فکری - سیاسی خود که از سال ۴۷ تا ۵۶ به مدت ده سال صورت گرفته بخواهیم در همین «تاریخی کردن اسلام» یا «ایدئولوژیزه کردن دین و اسلام و تشییع» خلاصه کنیم، قضاوتی بی ربط نمی‌باشد، چراکه دیدیم در طول بیش از نیم قرن گذشته جهت ناتمام گذاشتن این پروسه‌ای که شریعتی از «اسلام‌شناسی مشهد» شروع کرد و تا «حسین وارث آدم» و «قاسطین و مارقین و ناکثین» و «درس اول و دوم اسلام‌شناسی ارشاد» ادامه داد و در نهایت با رساله «عرفان، برابری و آزادی» و «خودسازی انقلابی» و «حر» و «تخصص» در سال‌های ۵۵ و ۵۶ به انجام رسانید، نه تنها اسلام فقهاتی تحت مدیریت جریان شیخ مرتضی مطهری تمام بود و نبود و سخت افزاری و نرم افزاری شریعتی در این رابطه به چالش کشید، بلکه تا آنجا پیش رفت که (درست در زمانی که جنازه شریعتی در خیابان‌های انگلستان در تیرماه سال ۵۶ در حال تشییع بود) شیخ مرتضی مطهری در منزل فرج دباغ در انگلستان پروژه نهضت ضد شریعتی با عنوان مقابله با منهایون با همدستی فرج دباغ پایه گذاری می‌کرد. (استناد شیخ مرتضی مطهری در این نام گذاری پروژه ضد شریعتی خود در منزل فرج دباغ در سال ۵۶ در انگلستان تحت عنوان منهایون اشاره به بیان شریعتی است که قبل از وفاتش در نامه‌ای که به پدر بزرگوارش استاد محمد تقی شریعتی نوشت اعلام کرد که «آنچنانکه مصدق تز اقتصاد منهای نفت داد من معتقد به تز اسلام منهای آخوند و روحانیت هستم.»)

و آنچنان شیخ مرتضی مطهری و یار غارش فرج دباغ در این عرصه

مصمم بودند که علاوه بر اینکه در همین زمان در منزل فرج دباغ در انگلستان در حضور صادق خرازی، شیخ مرتضی مطهری اعلام کرد که هجرت شریعتی به اروپا در اردیبهشت ۵۶ ماموریت ساواک بوده است، در همین زمان رسماً اعلام کرد که شریعتی غسل جنابت نمی‌کرده و در نامه‌ای که در همین زمان برای خمینی از انگلستان نوشت، فوت شریعتی را مکر خداوند در حمایت از اسلام و روحانیت اعلام کرد و در همین زمان که در خانه فرج دباغ در انگلستان حال توطئه بر علیه شریعتی بود، آنچنان قهر و غضبش را بر علیه شریعتی به نمایش گذاشت که حتی به صورت فرمالیته و نمایشی حاضر نشد در انگلستان در تشییع جنازه شریعتی شرکت کند و در ادامه این نهضت ضد شریعتی او بود که تحت شعار منهایون توانست در سال ۵۷ در برابر وجه معامله صدرات و نخست وزیری آینده امضاء مهدی بازرگان در اعلامیه بر علیه شریعتی بخرد و فرج دباغ به عنوان بلندگوی این نهضت ضد شریعتی در داخل و خارج کشور تعیین نماید. هر چند با فوت شیخ مرتضی مطهری در سال ۵۸ لیدری این پروژه ضد شریعتی از او به فرج دباغ منتقل گردید ولی ظهور روحانیت مغضوب شریعتی تحت نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی همراه با انتشار کتاب‌هایی تحت عنوان یادواره مطهری بر علیه شریعتی و کتاب‌هایی با عنوان شریعتی در اسناد ساواک و غیره باعث شد تا در خلاء شیخ مرتضی مطهری به موازات ایجاد شکاف بین شیخ محمد تقی مصباح یزدی (امام الحرمین جوینی فرج دباغ) و خود فرج دباغ علمداری این پروژه توسط جریان شیخ محمد تقی مصباح یزدی از فرج دباغ گرفته شود و به روحانیت صاحب قدرت و سوار بر قدرت جریان وابسته به خود بدهد و از اینجا بود که پروژه نهضت مبارزه با شریعتی تحت عنوان مقابله با منهایون شیخ مرتضی مطهری به صورت فردی از اواخر دهه ۶۰ پس از تسویه حساب رژیم مطلقه فقهاتی با فرج دباغ و دستور خمینی به سیدعلی خامنه‌ای جهت قطع برنامه‌های تبلیغ اسلام صوفیانه فرج دباغ از رادیو و تلویزیون رژیم مطلقه فقهاتی، فرج کوشید به صورت تک سوار، علم نهضت ضد شریعتی منهایون شیخ مرتضی مطهری از طریق خارج از رژیم ادامه دهد که الحق و الانصاف فرج دباغ تا این تاریخ این پروژه را در غیبت شیخ مرتضی مطهری بر علیه شریعتی در طول نزدیک به ۲۵ سال گذشته در داخل و خارج کشور به خوبی پیش برده است.

۲ - مبانی معرفت‌شناسانه منظومه اسلام تاریخی شریعتی عبارت است از:

الف - تنها با «تاریخی کردن اسلام و دین و تشییع» است که امکان



دستیابی به «پروسه بازسازی اسلام تطبیقی» برای ما ممکن می‌شود. چراکه لازمه اولیه‌ی تئوریک انجام پروسه بازسازی اسلام تطبیقی اعتقاد به تکامل‌پذیر بودن اسلام و دین و تشییع به عنوان یک موجود سیال در عرصه تاریخ می‌باشد که این مهم تنها با تاریخی کردن اسلام و دین و تشییع ممکن می‌شود. یعنی به مجرد اینکه قبول کردیم که دین و اسلام و تشییع آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید، «یک موجود تاریخی است همراه با آن باور کرده‌ایم که دین و اسلام و تشییع موجودی است که تاریخ و زمان بر آن می‌گذرد» و همین اعتقاد به گذر زمان و تاریخ بر موجود دین تاریخی است که باعث می‌گردد تا ما دیگر به دینی که تکوین یافته از حقایق ثابت از آغاز تا انجام آنچنانکه اسلام دگماتیسم فقهاتی داعشی، ولایتی، فقهاتی، شفاعتی، روایتی، صوفیانه و فیلسوفانه یونانی می‌گوید تکیه نکنیم بلکه بالعکس به دینی اعتقاد پیدا کنیم که برای استمرار حیثیتش در تاریخ مجبور است با زمان و عصر و جامعه و یا به قول اقبال با تغییر در کانتکس ابدیت مراد شده تنگاتنگ انطباقی یا تطبیقی داشته باشد. همین امر بستر ساز ضرورت «پروسه بازسازی دین و اسلام و تشییع در طول زمان و در جوامع مختلف تاریخی می‌شود.»

ب - تنها در چارچوب «دین تاریخی» یا «تاریخی کردن دین و اسلام و تشییع» است که باعث می‌گردد تا دین و اسلام و تشییع از آسمان به زمین بیاید و اسطوره‌زدائی گردد و مضمون محققانه و عقلانی پیدا کند و گذشته او بستر ساز آینده‌اش بشود و امری سیال بشود نه حقایقی ثابت و لایتغیر و همراه با تکامل و انحطاط جوامع مسلمین گرفتار رشد و انحطاط بشود. قطعاً با این نگاه و این رویکرد به دین است که دیگر بر خلاف اندیشه اسلام فقیهانه، فیلسوفانه و صوفیانه و متکلمانه اشعری‌گری است که از نظر شریعتی «دین ماهیت ندارد» بلکه بالعکس «دین تاریخ دارد»، چراکه اگر بسان اسلام فرج دباغ (معروف به عبدالکریم سروش) پذیرفتیم که «دین ماهیت دارد نه تاریخ» قطعاً در ادامه آن باید بپذیریم که «دین ماهیت دار باید از حقایق ثابت فرازمانی و فراتاریخی تشکیل بشود» لذا تنها با قبول این اصل معرفت‌شناسانه شریعتی است که می‌گوید «دین تاریخ دارد نه ماهیت» ما می‌توانیم اعتقاد پیدا کنیم که آنچنانکه شریعتی می‌گوید، معرفت، دینی غیر از دین است چراکه معرفت دینی از نظر شریعتی یک امر تکامل‌پذیر و متغیر و سیال می‌باشد، در صورتی که خود جوهر دین که اقبال با عنوان ابدیت از آن یاد می‌کند از نگاه شریعتی یک امر ثابت و لایتغیر است.

ج - از نگاه شریعتی بدون اعتقاد به دین تاریخی ما نمی‌توانیم زرادخانه «اجتهاد در اصول و فروع» بین دو مقوله ابدیت و تغییر پیوندی ایجاد کنیم، چراکه خارج از دین تاریخی یا مجبوریم مانند محمد

ارگون بر «تغییر بدون ابدیت و ثبات» تکیه کنیم یا مانند اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی بر «ابدیت بدون تغییر» تکیه نماییم که هر دو این کار غلط می‌باشد و تنها با تکیه بر «دین تاریخی» یا «اسلام تاریخی» یا «تشیع تاریخی» است که ما می‌توانیم بر دین سیالی تکیه نماییم که وام دار گذشته خود می‌باشد؛ لذا تنها اینچنین دینی است که می‌تواند دو مقوله مورد اعتقاد اقبال یعنی «ابدیت و تغییر» را با هم جمع نماید.

د - «اجتهاد در اصول و فروع» در چارچوب دین و اسلام و تشییع تاریخی فن پیوند بین «ثابت و متغیر» است.

ه - از نظر شریعتی، اسلام و تشییع نه یک موجود متکلمانه صرف می‌باشد و نه یک موجود فقیهانه و صوفیانه و فیلسوفانه بلکه بالعکس اسلام یک موجود تاریخی است که با جامعه بشریت رشد می‌کند و با انحطاط جوامع مسلمان منحنی می‌گردد و هرگز نمی‌تواند رشدی مستقل و وراى جامعه مسلمین داشته باشد.

و - از نظر شریعتی راه ورود به اسلام و دین و تشییع نه از طریق فلسفه یونانی یا تصوف صوفیانه و عارفانه یا فقه فقیهانه می‌باشد بلکه بالعکس در یک کلام تنها راه ورود برای فهم راستین اسلام و قرآن و دین و تشییع از طریق «تاریخ» می‌باشد پس دین ایدئولوژی‌زده شده شریعتی نه یک دین فیلسوفانه یونانی است و نه یک دین صوفیانه فرج دباغ است و نه یک دین انطباقی محمد ارگون می‌باشد و نه یک دین فقیهانه داعشی و ولایتی است و نه یک دین علم‌زده طبیعی بازرگان پدر و پسر است، بلکه بالعکس دین برای شریعتی فقط یک موجود تاریخی است که با تاریخ و جامعه قابل فهم و قابل استمرار حیات و قابل رشد و قابل انحطاط می‌باشد.

ز - دین تاریخی شریعتی از اینجا شروع می‌شود که معتقد شویم که «اسلام و دین و تشییع ماهیت و وجود ثابت و لایتغیر ندارد بلکه تاریخ» دارد، یعنی به جای اینکه در ظرف ذهنی روحانیت و فقیه و فیلسوف و صوفی رشد کند به صورت یک واقعیت سیال، تنها در ظرف «زمان و جامعه و تاریخ» قابل رشد می‌باشد و به همین دلیل شریعتی بزرگترین کاری که کرد اینکه در دین‌شناسی «تاریخ» را جایگزین ماهیت کرد و به همین ترتیب او توانست با این کار مدعی شود که «دین در بستر تاریخ و زمان و جامعه به موازات رشد و تکامل جامعه و انسان و تاریخ رشد و تکامل می‌کند» در نتیجه دین، دین‌تر می‌شود. ❑

ادامه دارد



# جنبش مشروطه:

## پروژه‌های ناتمام؟ یا پروسه‌های فرایندی؟

### د - آسیب‌شناسی جنبش مشروطه:

آنچنانکه قبلاً مطرح کردیم جنبش مشروطه در چارچوب مبارزه چهار مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثماری و ضد استحصاری آن تعریف می‌شود نه در کانتکست اهداف حداقلی اعلام شده در جنبش مطالباتی دو فرایند اول و دوم این جنبش که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ با فرمان مشروطیت توسط مظفردالدین شاه، و در فرایند دوم جنبش مشروطه که پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار و به توپ بستن مجلس با قیام جنبش‌های منطقه‌ای آذربایجان و گیلان و اصفهان و بختیاری در سال ۱۲۸۸ با فتح دوم تهران و تبعید محمدعلی شاه تکوین پیدا کرد، این اهداف حداقلی به واقعیت رسید. در خصوص آسیب‌شناسی جنبش مشروطه هم باید در همین رابطه به آسیب‌شناسی بپردازیم گرچه اهداف جنبش مشروطه در فرایند اول عبارت بودند از:

۱ - برکناری عین‌الدوله از صدارت.

۲ - برکناری علاء‌الدوله حاکم جبار تهران.

۳ - اخراج کارمندان بلژیکی از مسئولیت‌های مالی.

۴ - تاسیس عدالتخانه.

۵ - اجرای قانون یکسان برای همه آحاد مردم، ولی اهداف فرایند دوم جنبش مشروطه از آنجائیکه در راستای در هم شکستن استبداد صغیر محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس بود، این امر باعث گردید تا به صورت مشخص اهداف حداقلی فرایند دوم مشروطه فقط شامل:

الف - تدوین قانون اساسی، ب - تشکیل مجلس، ج - انتخابات، بشود، که اگر بخواهیم به صورت مشخص‌تری دستاوردهای مشترک جنبش مشروطه در دو فرایند اول و دوم را مطرح کنیم، نخستین دستاورد مشترک دو فرایند اول و دوم جنبش مشروطه عبارت است از:

الف - تبدیل قدرت مطلقه سیاسی حکومت به قدرت مشروطه توسط کاهش اختیارات پادشاه.

ب - تشکیل مجلس شورای ملی.

ج - تاسیس عدالتخانه.

د - تن دادن حکومت به نظام پارلمانی.

ه - تبدیل رعیت به شهروند.

### ه - آفت اول پروسه جنبش مشروطه در پنج فرایندش، از جنبش تنباکو تا این زمان:

در خصوص آسیب‌شناسی جنبش مشروطه اولین آفت این جنبش آنچنانکه در فرایندهای چهارم و پنجم این جنبش یعنی در نهضت مقاومت ملی و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ هم دیدیم هژمونی روحانیت بر این جنبش می‌باشد که این هژمونی به دلیل:

۱ - ضعف تئوریک و ذهنی یا سوبرکتیو جنبش است که به علت آن نتوانسته سنت‌های اجتماعی و تاریخی گذشته جامعه ایران را دچار تحول اساسی بکند، به همین دلیل در شرایطی این جنبش تکوین پیدا کرد که جامعه ایران تنها به علت زمینه عینی یعنی «ستم استبدادی یا زورگویی‌های حکومت و ستم استثماری خوانین و زمین داران و ستم استعماری قدرت‌های خارجی از اشغال نظامی روس توسط تحمیل دو معاهده ترکمنچای و گلستان گرفته تا فسادهای لیاخوف و دخالت‌ها و فسادهای مالی بلژیکی‌ها» قیام و حرکت کردند. به عبارت دیگر اگر قیام تنباکو را نخستین طلایه جنبش مشروطه بدانیم مردم ایران در شرایطی جنبش مشروطه را استارت زدند که تنها شرایط عینی مبارزه آماده بود ولی شرایط ذهنی مبارزه به علت خلاء حرکت پیشگام در خمود قرار داشت.



در نتیجه به علت فقدان شرایط ذهنی از آنجائیکه جنبش مشروطه از آغاز تنها در کانتکس شرایط عینی تکوین پیدا کرد این امر باعث گردید تا از همان آغاز تکوین جنبش مشروطه، این جنبش در رحمی بیمار تکوین پیدا کند که تا آخر این مولود از بیماری رحم در رنج می‌باشد. رحم بیماری که جنبش مشروطه در آن تکوین پیدا کرد همان سنت‌های اجتماعی - مذهبی - تاریخی بود که از ۵۰ سال قبل از جنبش مشروطه توسط نهضت روشنگری طالبوف و میرزا فتحعلی آخوندزاده و مستشار الدوله و میرزا آقاخان این سنت‌های اجتماعی - مذهبی - تاریخی به چالش کشیده شدند که البته این طلیعه داران روشنگری ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم به درستی بیماری ذهنی جامعه ایران را تشخیص داده بودند و به درستی می‌دانستند که تا زمانی که سنت‌های اجتماعی و مذهبی و تاریخی مردم دچار تحول کیفی نشود، انتظار تکوین یک حرکت تحول‌گرایانه اصولی و منطقی از جامعه ایران نمی‌رود.

اما گرچه این طلیعه داران روشنگری جامعه ایران بیماری را درست تشخیص دادند از آنجائیکه دارویی که برای درمان این بیماری انتخاب کردند سنجیتی با درد و بیمار نداشت، در نتیجه درمان درد آن‌ها نتوانست موثر واقع شود چراکه دارویی که آن‌ها برای درمان این درد جامعه ایران انتخاب کردن دستاوردهای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی انقلاب کبیر فرانسه بود که گرچه این دارو برای جامعه مغرب زمین نتوانست مثر ثمر واقع شود از آنجائیکه خواستگاه تاریخی و اجتماعی جامعه ایران به لحاظ فرهنگی و تاریخی و مذهبی و اجتماعی با مغرب زمین متفاوت بود در نتیجه این دارو برای درد جامعه ایران جواب نداد و همین امر باعث گردید تا گرچه این طلیعه داران و پیشگامان روشنگری جامعه ایران در نیمه دوم قرن بیستم بیماری را درست تشخیص دادند، اما در درمان آن دچار بن بست بشوند که خروجی نهائی آن این شد که سنت‌های اجتماعی و مذهبی و تاریخی جامعه ایران نتواند دچار تحول بشود و جامعه ایران به لحاظ شرایط ذهنی با گذشته فاصله‌ای نگرفت.

در نتیجه این امر باعث گردید تا جامعه ایران از همان زمان تکوین جنبش تنباکو بر علیه کمپانی رژی توسط موتور شرایط عینی (و بدون آماده سازی شرایط ذهنی) حرکت تحول‌گرایانه مدرن خود را آغاز کند و گرچه در کوتاه مدت این حرکت تحول‌گرایانه جامعه ایران نتوانست به اهداف از پیش تعیین شده خود برسد، اما به لحاظ همین آسیب شرایط ذهنی و به علت اینکه شرایط ذهنی جامعه ایران نتوانست توسط حرکت تحول خواهانه طلیعه داران روشنگری نیمه دوم قرن نوزدهم دچار

تحول کیفی بشود در نتیجه این امر باعث گردید تا شرایط برای ظهور روحانیت به عنوان هژمونی مشروطه در فرایندهای پنج گانه در طول بیش از یک قرن گذشته (از فرایند اول که از جنبش تنباکو شروع شد و با فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ختم گردید تا فرایند دوم جنبش مشروطه در سال ۱۲۸۸ و فرایند سوم جنبش مشروطه که با قیام‌های منطقه‌ای دهه آخر قرن سیزدهم تکوین پیدا کرد و بالاخره با کودتای ۱۲۹۹ سیدضیاء الدین طباطبائی و رضاخان پایان یافت و فرایند چهارم که از شهریور ۲۰ با تبعید رضاخان آغاز شد و با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید و فرایند پنجم که از قیام ۱۵ خرداد آغاز شد و هنوز ادامه دارد) مهیا شود که همین ظهور روحانیت در عرصه هژمونی جنبش مطالباتی مردم ایران در طول بیش از یک قرن گذشته باعث پیدایش آسیب‌های بعدی جنبش مشروطه و حرکت تحول خواهانه مردم ایران شده است، زیرا:

الف - هژمونی روحانیت در خلاء شرایط ذهنی باعث گردید تا اسلام فقاهتی به عنوان ذهنیت جامعه ایران در حرکت تحول‌گرایانه‌اش از طرف روحانیت جایگزین گردد.

ب - جایگزینی اسلام فقاهتی به جای ذهنیت تحول‌گرایانه جامعه ایران باعث گردید تا مکانیزم‌های فقاهتی به عنوان ابزار حرکت تحول‌گرایانه جامعه ایران درآید که این ابزارهای اسلام فقاهتی جهت به حرکت درآوردن جامعه ایران عبارت بودند از: ۱ - فتوی، ۲ - تکلیف، ۳ - تقلید، ۴ - تعبد.

ج - جایگزین شدن مکانیزم‌های فتوی، تقلید، تکلیف و تعبد به جای «حق و حقوق»، «تفکر»، «رهبری جمعی» و «سازمان‌گری» باعث گردید تا اختلافات جناحی روحانیت حوزه‌های فقاهتی شیعه که انعکاس تضادهای طبقاتی و تاریخی جامعه ایران می‌باشند به درون جامعه ایران انعکاس پیدا کنند چراکه از آنجائیکه جناح‌های مختلف روحانیت حامی یا نماینده گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه ایران می‌باشند این امر باعث گردیده تا تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران در جناح بندی میان روحانیت انعکاس پیدا کند و همین امر بسترساز آن شده است تا تضادهای سیاسی بین جناح‌های روحانیت حوزه‌های فقاهتی شیعه همیشه سمت و سوی خشونت و آنتاگونیستی پیدا کند.

لذا در همین رابطه بود که در فرایند دوم انقلاب مشروطیت که از بعد از فتح تهران در سال ۱۲۸۸ صورت گرفت خشن‌ترین برخوردها در عرصه تسویه حساب بین جناح‌های روحانیت به نمایش در آمد. از اعدام شیخ فضل الله نوری به دست شیخ ابراهیم زنجانی تا فتوای آخوند





خراسانی نسبت به حرام دانستن اخذ شهریه از شیخ فضل الله نوری و ترور سیدعبدالله بهبهانی در سال ۱۲۸۹ و غیره همه نشان دهنده همان انعکاس تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران به جامعه روحانیت فقهاتی می‌باشد و به موازات انتقال این تضادها به عرصه جنبش‌های مطالباتی و تحول خواهانه مردم ایران باعث گردید تا بیشتر انرژی جامعه ایران صرف قشون کشی بین جناح‌های قدرت طلب روحانیت بشود (تا در خدمت جنبش مطالباتی مردم ایران باشد) بطوریکه از سال ۱۲۸۸ یعنی در فرایند دوم جنبش مشروطه جنگ بین جناح‌های روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه به عنوان عمده‌ترین موضوع حرکت تحول خواهانه جامعه ایران گردید.

آنچنانکه اوج این قشون کشی به جنگ بین شیخ فضل الله نوری نماینده جناح ارتجاعی و حکومت استبدادی محمدعلی شاه و مناسبات زمینداری در برابر علمای ثلاثه نجف یعنی آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل تهرانی و سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی در تهران متبلور گردید و آنچنان این جنگ طبقاتی سیاسی اجتماعی بین جناح‌های روحانی طوفانی بود که دیگر همه چیز فراموش شد. در قضیه اعدام شیخ فضل الله نوری دیدیم که:

اولا دادگاهی که حکم اعدام شیخ فضل الله نوری را صادر کرد به ریاست فردی روحانی به نام شیخ ابراهیم زنجانی بود نه یک قاضی غیر روحانی.

ثانیا شیخ ابراهیم زنجانی صادر کننده حکم اعدام شیخ فضل الله نوری چهار دوره نماینده مجلس شورای ملی بود ولی هیچگاه در مجلس که دو دوره آن مدرس حضور داشت، مدرس به اعتبار نامه او اعتراضی نکرد و با اینکه قاتل شیخ فضل الله نوری ۸ سال با مدرس در مجلس شورای ملی همکار و همراه بودند در هیچکدام از سخنرانی‌های مدرس در مجلس، ما اعتراضی نسبت به این امر نمی‌بینیم مهتر از آن مرجعیت وقت حوزه‌های فقهاتی شیعه یعنی آخوند خراسانی و نائینی نه تنها اعتراضی قلم و قلمو به اعدام شیخ فضل الله نوری نکردند بلکه بالعکس طبق گفته سیدمحمد بهشتی، آخوند خراسانی حتی شهریه گرفتن از شیخ فضل الله نوری را حرام می‌دانست و البته آخوند خراسانی کسی بود که کتاب‌هایش تا این زمان در تمامی حوزه‌های فقهاتی شیعه جزء متون اصلی درسی طلاب شیعه می‌باشد که خود این امر نشان می‌دهد که مدرس و آخوند خراسانی و نائینی و غیره نسبت به اعدام شیخ فضل الله نوری توسط شیخ ابراهیم زنجانی اعتراضی نداشته‌اند.

ثالثا شیخ ابراهیم زنجانی در دادگاه شیخ فضل الله نوری جهت صدور حکم اعدام برای شیخ فضل الله نوری استناد به فتوای خود آخوند

خراسانی در خصوص به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه قاجار کرد که آخوند خراسانی در فتوای خود عمل به توپ بستن مجلس شورای ملی محمد علی شاه را افساد فی الارض دانست، لذا از آنجائیکه شیخ فضل الله نوری در رساله «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» خود ضمن ستایش از محمدعلی شاه قاجار از عمل به توپ بستن مجلس محمدعلی شاه حمایت می‌کند، شیخ ابراهیم زنجانی با استناد به همین حمایت شیخ فضل الله نوری از عمل به توپ بستن مجلس و با تاسی از فتوای آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری را مفسد فی الارض دانست و حکم اعدام صادر کرد.

رابعا علاوه بر چهار هزار نفر مردم تهران که در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ (سالروز تولد امام علی) در میدان توپخانه پای جنازه شیخ فضل الله نوری رقص و پایکوبی می‌کردند هیچگونه اعتراضی از جانب مراجع و روحانیت نجف و روحانیت تهران و ایران در خصوص حکم اعدام شیخ ابراهیم زنجانی نشد بطوریکه خود خمینی در صحیفه نور موضوع عدم اعتراض روحانیت ایران و نجف در رابطه با حکم اعدام شیخ فضل الله نوری تأیید می‌کند.

خامسا طبق عادت همیشه روحانیت در طول ۱۰۹ سال گذشته، شیخ ابراهیم زنجانی در دادگاه شیخ فضل الله نوری، اجازه دفاع از خود به شیخ فضل الله نوری نداد و حکم خود را در چارچوب فتوا و تکلیف و تقلید و تبعید صادر کرد و شیخ فضل الله نوری را به اتهام خیانت به اسلام و مسلمین و کشور محاکمه کرد و او را مفسد فی الارض نامید.

سادسا در فرایند دوم جنبش مشروطیت از بعد از فتح تهران در سال ۱۲۸۸ آنچنان جنگ بین جناح‌های روحانیت شدید و قهرآمیز شده بود (که در همین) زمانی که شیخ فضل الله نوری در روز تولد امام علی در سکوت رضایت آمیز روحانیت ایران و نجف به دار آویخته می‌شود، علاوه بر اینکه عین الدوله «جلاد آزادی‌خواهان» به صدارت برمی‌گردد و لیاخوف روسی عفو می‌شود و محمدعلی شاه قاجار با «حقوق سالانه یکصد هزار تومانی» از بیت المال جهت خوش گذرانی به غرب تبعید می‌شود و روحانیت به جان هم افتادند و یکدیگر را لت و پار می‌کردند، بطوریکه کمتر از یکسال بعد از اعدام شیخ فضل الله نوری، آخوند کشی به سیدعبدالله بهبهانی هم رسید و او هم ترور شد.

به هر حال ماجرای اعدام شیخ فضل الله نوری در مشروطیت بیش از هر چیز نمایش جنگ درونی روحانیت بر اثر انتقال تضادهای طبقاتی و اجتماعی و تاریخی جامعه ایران به عرصه جناح بندی‌های روحانیت بوده است که آنچنانکه فوقا مطرح کردیم هژمونی روحانیت بر جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران از جنبش



تنباکو تا امروز (به علت ضعف تشکیلات و حرکت سازمان‌گرایانه پیشگام و ضعف تاریخی جامعه مدنی در ایران و ضعف تئوریک جنبش سیاسی و مردم و ضعف شرایط ذهنی جنبش مشروطه در طول بیش از ۱۰۹ سال گذشته) باعث گردید تا این انتقال تضاد طبقاتی و اجتماعی و تاریخی در عرصه جناح بندی‌های روحانیت صورت قهرآمیز و آنتاگونیستی به خود بگیرد.

لذا طبیعی است که تا زمانی که مردم ایران تنها در چارچوب شرایط عینی مبارزه کنند و شرایط ذهنی جامعه ایران دچار تحول کیفی نشود در کانتکس سنت‌های مذهبی و تاریخی و اجتماعی که از جنبش تنباکو تا امروز تعیین کننده ذهنیت مردم ایران بوده است، هژمونی روحانیت بر جنبش‌های مطالباتی مردم ایران یک امر جبری می‌باشد و تا زمانی هم که این هژمونی جبری روحانیت بر جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی و مطالباتی جامعه ایران ادامه داشته باشد آنچنانکه از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز تجربه کرده‌ایم، شکست و انحراف و بن بست جنبش‌های مطالباتی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران امری محتوم خواهد بود.

علی‌الاحاله در همین رابطه در طول ۱۰۹ سال گذشته بعد از مشروطیت تنها جریانی که توانسته شرایط ذهنی مردم ایران در چارچوب سنت‌های مذهبی و تاریخی و اجتماعی به صورت جدی به چالش بکشد حرکت اقدام عملی خودآگاهی‌بخش و سازمان‌گرایانه شریعتی بوده است و به همین دلیل قهرمان این عرصه یعنی معلم کبیرمان شریعتی هنوز به صورت تک سوار عرصه این میدان می‌باشد که به علت بسته شدن ارشاد و دستگیری و مرگ او این پروسه (نه پروژه) استحاله سنت به ایدئولوژی خودآگاهی‌بخش ناتمام مانده است و به همین دلیل در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بستر جهت هژمونی دوباره روحانیت بر جنبش ضد استبدادی جامعه ایران فراهم گردید و همین امر باعث گردید تا در مدت ۳۶ سال گذشته جامعه ایران به صورت خطرناکتر از گذشته گرفتار آن ورطه‌ای بشود که در مشروطیت و نهضت مقاومت ملی گرفتار آن شد.

دستاورد منفی دیگری که هژمونی روحانیت برای جنبش مطالباتی جامعه ایران در طول بیش از یک قرن گذشته از جنبش تنباکو تا امروز داشته است اینکه از آنجائیکه روحانیت شیعه در چارچوب اسلام فقاهتی معتقد به برتری فقیه بر غیر فقیه یا آخوند بر غیر آخوند می‌باشد، با عنایت به اینکه در اسلام فقاهتی و به خصوص در شاخه اسلام ولایتی آن از آنجائیکه قدرت فقیه معلول تفویض اراده و انتخاب توده‌ها نمی‌باشد (بلکه بالعکس قدرت فقیه تفویض شده از آسمان و ولایت

پیامبر و امام زمان به آن‌ها است) و به دلیل اینکه بن‌مایه و زیرساخت اسلام فقاهتی در هر شکل و شمای آن بر چهار تبعیض:

۱ - مرد بر زن، ۲ - مسلمان بر نامسلمان، ۳ - آخوند یا فقیه بر غیر آخوند و غیر فقیه، ۴ - برده دار بر برده، استوار می‌باشد، این امر باعث شده است که اصلاً با هژمونی روحانیت شیعه و اسلام فقاهتی و اسلام ولایتی در هر شکل و جناح آن امکان استحاله رعیت به شهروند در نظام حقوقی اسلام فقاهتی (که بستر ساز دستیابی به دموکراسی و جامعه مدنی و اصلاحات بنیادین در جامعه ایران است) نباشد. چراکه آنچنانکه در طول ۳۶ سال گذشته شاهد بوده‌ایم روحانیت و اسلام فقاهتی حتی در آنجائیکه می‌خواهد به انتخاب مردم ایران بهائی بدهد، سعی می‌کند انتخاب مردم را در چارچوب انتخاب شده‌های شورای نگهبان یا روحانیت تعریف نماید.

بنابراین هرگز با اسلام ولایتی و اسلام فقاهتی و رهبری روحانیت شیعه در هر شکل و شمای آن چه به اصطلاح جناح «اصلاح‌طلب» باشند چه به اصطلاح جناح «اصول‌گرا» نمی‌توان در جامعه ایران به «جامعه مدنی» و «دموکراسی» و «استحاله مردم از شکل رعیت به شکل شهروند» دست پیدا کرد، زیرا آنچنانکه خمینی در ص ۴۴ - س ۳ - کتاب ولایت فقیه خود می‌گوید: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در این است که، در اینگونه رژیم‌ها نمایندگان مردم به قانونگذاری می‌پردازند، در صورتی که در حکومت اسلامی قدرت مقننه و اختیار تشریع به خداوند متعال اختصاص یافته است، شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد، و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه قوه حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد، و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.»

و باز در این رابطه است که شیخ فضل الله نوری هم می‌گفت: «ما در اسلام مجلس نداریم چون با انتخابات رای یک بابی و بهائی با رای یک مجتهد فقیه برابر می‌شود» همچنین در این رابطه بود که شیخ فضل الله نوری از دموکراسی و آزادی با بیان کلمه «منحوس آزادی» یاد می‌کرد. ❑

ادامه دارد

# مدل‌های دموکراسی

۲۲

## الف - جنبش دموکراسی خواهانه، جنبش عدالت خواهانه:

می‌شود. البته به لحاظ «آسیب‌شناسی جنبش دموکراسی خواهانه»، همین گستردگی، «پایه‌های جنبش دموکراسی خواهانه» باعث می‌گردد تا برعکس «جنبش عدالت خواهانه»، «جنبش دموکراسی خواهانه» نتواند در عرصه یک مبارزه درازمدت و فرسایشی روندی نسبتاً پایدار به خود بگیرد. صد البته این آفت در جنبش عدالت خواهانه کمتر تکوین پیدا می‌کند، چرا که در جنبش عدالت خواهانه به علت اینکه تنها گروه‌هایی در آن شرکت می‌کنند که مورد بهره‌کشی یا استثمار مستقیم قرار گرفته‌اند، از آنجائیکه این گروه‌های زحمتکشی و استثمارزده در هر جامعه‌ای نسبت به گروه‌های اجتماعی طبقه متوسط محدود می‌باشند، همین امر علت آن می‌شود تا مبارزه عدالت خواهانه و سوسیالیستی نسبت به مبارزه دموکراسی خواهانه روندی پایدارتر داشته باشد.

به همین دلیل است که مارکس در مانیفست کارگری فریاد می‌زند که «کارگران در جنبش سوسیالیستی به جز زنجیرهایی که بر دست و پا دارند چیزی از دست نمی‌دهند» البته آفت دیگری هم که ممکن است جنبش دموکراسی خواهانه به علت همین گستردگی پایه‌های اجتماعی گرفتار آن بشود، آفت «اعتلای خود به خودی یا خودجوش این جنبش است». چراکه روزی که هر فرد یا گروه اجتماعی به این درجه از آگاهی برسد که باور کنند که، «آزادی و دموکراسی برای او از نان شب واجب‌تر است»، تمام قد در جنبش دموکراسی خواهانه شرکت خواهند

«جنبش دموکراسی خواهانه» جنبشی است که بر «پایه‌های اجتماعی گسترده» در هر جامعه‌ای استوار باشد. به عبارت دیگر برعکس «جنبش عدالت خواهانه یا سوسیالیستی» که تنها بر پایه گروه‌های رنجبر و زحمتکش، استثمارزده و مورد بهره‌کشی قرار گرفته، جامعه استوار می‌باشد، از آنجائیکه در «جنبش دموکراسی خواهانه» تمامی گروه‌های اجتماعی که به نحوی «گرفتار» استبداد سیاسی حاکم بر جامعه شده باشند» مشمول این جنبش می‌شوند، در نتیجه بهتر آن است که، در تمیز بین دو «جنبش دموکراسی خواهانه و عدالت خواهانه» چنین دآوری کنیم که، جنبش دموکراسی خواهانه عبارت است از جنبشی که خواستگاه و تکیه گاه آن «طبقه متوسط» جامعه می‌باشد. در صورتی که خواستگاه و تکیه گاه جنبش عدالت خواهانه طبقه زحمتکش جامعه است. همین دآوری و قضاوت در باب وجه تمایز دو جنبش دموکراسی خواهانه و عدالت خواهانه ما را به طرح این دآوری دوم هم می‌رساند که بگوئیم تا زمانی که در یک جامعه طبقه متوسط و طبقه زحمتکش تکوین پیدا نکند، جنبش دموکراسی خواهانه و جنبش عدالت خواهانه نمی‌تواند مادیت اجتماعی خارجی پیدا کنند. این امر باعث می‌گردد تا گستردگی «پایه‌های اجتماعی» در جنبش دموکراسی خواهانه به مراتب گسترده‌تر از پایه اجتماعی جنبش عدالت خواهانه یا سوسیالیستی بشود. البته گستردگی پایه‌های اجتماعی جنبش دموکراسی خواهانه مولود گستردگی موضوعات برنامه و شعار این جنبش می‌باشد، لذا برای مثال انواع خواسته‌های ملی و دموکراتیک و دموکراتیک ملی می‌توانند جزء شعار و برنامه دموکراسی خواهانه قرار گیرد مثل:

- ۱ - صلح خواهی یا.
  - ۲ - محیط زیست یا سلامت همگانی یا.
  - ۳ - توسعه پایه دار یا.
  - ۴ - آزادی‌های فردی و اجتماعی یا.
  - ۵ - حقوق بشر یا.
  - ۶ - آزادی‌های دموکراتیک در عرصه:
- الف - آزادی بیان. ب - آزادی قلم. ج - نفی سانسور. د - آزادی احزاب. ه - آزاد تشکیلات مستقل. و - حق اعتصاب و تظاهرات و غیره، می‌تواند جزء برنامه و شعار جنبش دموکراسی خواهانه قرار گیرند و همین تنوع موضوعات در شعار و برنامه جنبش دموکراسی خواهانه است که بسترساز جذب گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه تکوین و اعتلای جنبش دموکراسی خواهانه همراه با گستردگی جنبش مطالبات این گروه‌های اجتماعی در کانتکس جنبش دموکراسی خواهانه می‌شود.
- البته عکس این هم صادق است که بگوئیم که گستردگی گروه‌های اجتماعی طبقه متوسط جامعه بسترساز گستردگی موضوعات برنامه و شعارهای مطالباتی در جنبش دموکراسی خواهانه

کرد. در صورتی که در جنبش عدالت‌خواهانه به علت اینکه مبارزه از زندگی عینی آن‌ها عبور می‌کند، «بیشتر صورت سازمان یافته دارد». البته به موازات اینکه، ما در عرصه جنبش دموکراسی‌خواهانه بر تمرکز و سازماندهی و تشکلیابی و آموزش تکیه بکنیم امکان مهار این آفت‌ها وجود دارد.

البته حضور فراگیر «جنبش زنان و جنبش دانشجویان» در عرصه «جنبش دموکراسی‌خواهانه» می‌تواند، به تحکیم دستاوردهای جنبش دموکراسی‌خواهانه کمک شایانی بکند. چراکه این دو جنبش علاوه بر اینکه از «شرایط ذهنی و سازماندهی و تشکل‌نسی» برخوردار می‌باشند، خود جنبش زنان به علت اینکه به لحاظ تاریخی و اجتماعی دچار ستم مضاعف ضد دموکراتیک شده‌اند، انگیزه بیشتری نسبت به گروه‌های دیگر اجتماعی جهت تداوم مبارزه جنبش دموکراسی‌خواهانه دارند. البته عین همین شرایط برای طبقه کارگر در عرصه جنبش عدالت‌خواهانه به علت اینکه در نظام سرمایه‌مورد استثمار و بهره‌کشی مضاعف و مستقیم و فراگیر قرار می‌گیرند، فراهم می‌باشد و باعث می‌گردد تا این طبقه در پروسس مبارزه عدالت‌خواهانه انگیزه بیشتری نسبت به گروه‌های دیگر استثمارزده داشته باشند؛ و شاید بتوانیم در این رابطه اینچنین هم داوری کنیم که جنبش دموکراسی‌خواهانه عبارت از جنبشی است که، با پایه‌های گسترده‌ای که جنبش زنان و جنبش دانشجویان نقطه ثقل و گرانگاه آن می‌باشد تکوین پیدا می‌کند.

آنچنانکه برعکس این هم می‌توانیم بگوئیم که جنبش دموکراسی‌خواهانه در هر جامعه‌ای در غیاب جنبش زنان و جنبش دانشجویان آن جامعه یک جنبش عقیم و سترون می‌باشد. آنچنانکه جنبش عدالت‌خواهانه یا سوسیالیستی در هر جامعه‌ای که در غیاب جنبش طبقه کارگر، آن جامعه اعتلا و تکوین پیدا کند عقیم و سترون خواهد بود. همچنین می‌توانیم اینچنین هم قضاوت کنیم که همان فونکسیون و نقشی که جنبش کارگری در عرصه جنبش عدالت‌خواهانه و سوسیالیستی دارند، جنبش زنان و جنبش دانشجویان در عرصه جنبش دموکراسی‌خواهانه دارند یعنی استعداد و صلاحیت هژمونیک، «بر جنبش دموکراسی‌خواهانه» دارند.

البته مهم‌ترین عاملی که باعث می‌گردد تا جنبش دموکراسی‌خواهانه، در هر جامعه‌ای، به طرف حرکت «خود به خودی و خودجوش» سوق پیدا کنند، استبداد و خفقان رژیم‌های توتالی‌تر حاکم می‌باشد که انجام حداقل پراتیک دموکراتیک که بستر ساز سازماندهی و تشکل‌گروه‌های اجتماعی دموکراتیک در آن جامعه می‌باشد، از آن‌ها سلب می‌نمایند. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم نتیجه بگیریم که، در هر جامعه به موازات اینکه رژیم توتالی‌ر حاکم توان سرکوب بیشتر پیدا کند، مبارزه دموکراسی‌خواهانه در آن جامعه بیشتر در معرض آفت حرکت خود

به خودی و خود جوش می‌باشد و طبیعتاً تا زمانی که چتر استبداد و سلطه و خفقان این رژیم‌های توتالی‌تر دچار گسل نشود، امکان بازتولید جنبش‌های سازمان یافته دموکراسی‌خواهانه در اینگونه جوامع نیست.

پر واضح است که، تاثیرگذاری «جنبش‌های مختلف اجتماعی» در عرصه «جنبش دموکراسی‌خواهانه» جامعه یکسان نیست. چراکه، به موازات اینکه مشکلات آن جنبش مشخص اجتماعی ریشه‌دارتر باشند، نقش آفرینی آن جنبش بیشتر خواهد بود؛ و به این ترتیب است که مبارزه دموکراسی‌خواهانه در هر جامعه‌ای مبارزه گروه‌های مختلف اجتماعی آن جامعه برای دستیابی به آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌باشد. تا به وسیله آن حقوق فردی و اجتماعی مردم بتوانند در تعیین آزادانه و آگاهانه سرنوشت خویش به دست خویش دخالت مستقیم کنند. البته نکته‌ای که طرح آن، در این رابطه در اینجا خالی از فایده نیست، اینکه برعکس جنبش عدالت‌خواهانه که «طبقه زحمتکش» بیشتری سهم در تداوم و پیروزی آن دارند، در جنبش دموکراسی‌خواهانه این «طبقه متوسط» جامعه است که بیشترین سهم در تکوین و تضمین و تداوم این جنبش دارند.

زیرا «طبقه متوسط» به دلیل وضعیت معیشتی‌اش و مهم‌تر از آن به علت خواست‌های فرهنگی‌اش، طبقه‌ای است که می‌تواند «از مفهوم آزادی درکی آزادی‌خواهانه داشته باشد» و همین «درک آزادی‌خواهانه او از مفهوم آزادی می‌تواند بستر ساز رشد و اعتلای ذهنی و عینی او در جنبش دموکراسی‌خواهانه بشود» البته «بین جنبش دموکراسی‌خواهانه و جنبش عدالت‌خواهانه در هر جامعه دیوار چین وجود ندارد». بلکه بالعکس رابطه بین این دو جنبش به قول منطقیون «خصوص و عموم یا اعم و اخص من وجه می‌باشد» چراکه هر چند جنبش دموکراسی‌خواهانه در عرصه مبارزات اجتماعی مراتبی گسترده‌تر دارند، ولی هرگز نباید فراموش کنیم که تا زمانی که جنبش عدالت‌خواهانه هر جامعه از کانال جنبش دموکراسی‌خواهانه عبور نکند آن جنبش عدالت‌خواهانه یک جنبش سترون و عقیم می‌باشد. البته عکس این هم صادق است، چرا که تا زمانی که جنبش دموکراسی‌خواهانه هر جامعه در عرصه شعار و برنامه و ذهن و عین مشمول جنبش عدالت‌خواهانه آن جامعه نشود، آن جنبش دموکراسی‌خواهانه به شکست گرفتار خواهد شد.

دلیل اصلی شکست «جنبش سبز» در سال ۸۸ عدم توانایی رهبری این جنبش جهت طرح مطالبات جنبش عدالت‌خواهانه مردم ایران در چارچوب برنامه و شعار جنبش سبز بود. که خود این امر باعث گردید تا در سال ۸۸، زمانیکه جنبش عدالت‌خواهانه مردم ایران نتوانستند مطالبات و خواسته‌های خود را در عرصه شعار و برنامه «جنبش سبز» ببینند، غیبت خود بر حضور در جنبش سبز را ترجیح دادند و همین غیبت جنبش عدالت‌خواهانه در سال ۸۸ در عرصه جنبش



دموکراسی خواهانه مردم ایران بود که باعث شکست جنبش سبز گردید. علی ایحال، برای اینکه جنبش دموکراسی خواهانه مردم ایران، «از یک سوراخ دو بار گزیده نشوند» لازم است که در جنبش دموکراسی خواهانه، طبقه زحمتکش جامعه ایران در کنار طبقه متوسط جامعه ایران برای دستیابی به حقوق دموکراتیک مبارزه کنند. البته عکس این موضوع هم در تاریخ گذشته جامعه ایران ایجاد بحران‌هایی در جنبش دموکراسی خواهانه و جنبش عدالت خواهانه ایران کرده است یعنی در شرایطی که جنبش دموکراسی خواهانه در ایران در حال اعتلا بود، جنبش سوسیالیستی به صورت مستقل از جنبش دموکراسی خواهانه ایران اقدام به مبارزه مکانیکی کردند لذا، آنچنانکه دیدیم در دهه ۲۰ تا مرداد ۳۲ زمانیکه مصدق در راستای مبارزه رهایی بخش و ضد استبدادی و ضد استعماری خود بر جنبش دموکراسی خواهانه مردم ایران تکیه می کرد و این جنبش به شدت در حال رشد و اعتلا بود، حزب توده با علم کردن جنبش سوسیالیستی جدای از جنبش دموکراسی خواهانه مصدق، می خواست بین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران و جنبش دموکراسی خواهانه طبقه متوسط جامعه ایران دیوار چین ایجاد کند.

لذا در راستای این انحراف حزب توده بود که باعث شد تا علاوه بر اینکه جنبش عدالت خواهانه و سوسیالیستی طبقه کارگر ایران توسط حزب توده در خدمت منافع قدرت های خارجی قرار بگیرد، خود جنبش سوسیالیستی کارگران ایران تحت هژمونی حزب توده به صورت یک مانع جدی در برابر جنبش دموکراسی خواهانه مصدق درآمد و همین امر باعث گردید تا در کودتای ۲۸ مرداد، به علت اینکه جنبش سوسیالیستی تحت هژمونی حزب توده سازماندهی و تشکل یافته بودند و حزب توده هژمونی جنبش عدالت خواهانه در دست داشت، از آنجائیکه این جنبش اعتقادی به جنبش دموکراسی خواهانه مصدق نداشت، با غیبت خود در ۲۸ مرداد جهت پیروزی کودتای امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد ناخواسته بسترسازی کردند و قطعاً اگر در آن تاریخ جنبش سوسیالیستی تحت هژمونی حزب توده این خطای فاحش را نمی کرد و درمی یافت که در آن شرایط تاریخی جنبش سوسیالیستی یا عدالت خواهانه می بایست از کانال جنبش دموکراسی خواهانه مصدق حرکت کند، نه تنها کودتای ۲۸ مرداد «امپریالیسم - ارتجاع - دربار» شکست می خورد، مهم تر از آن مبارزه دموکراسی خواهانه مصدق تحت شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» و «ارتش باید تحت مدیریت دولت باشد نه دربار» به موفقیت می رسید و باعث می گردید تا جامعه ایران علاوه بر تکوین نهادهای دموکراتیک در قاعده جامعه، اصلاً خود دموکراسی را تجربه کنند.

چرا که بزرگترین ضعف و خلاءای که در مبارزه دموکراسی خواهانه جامعه ایران وجود دارد اینکه جامعه ایران تجربه اجتماعی و سیاسی

دموکراسی تا کنون نداشته است و حد اکثر «تجربه دموکراسی دولتی اش» همان دوران دو ساله دولت مصدق می باشد، که به علت سلطه «استبداد و دربار و ارتجاع مذهبی» در آن شرایط دو ساله دولت مصدق باز این «تجربه دموکراسی دولتی نتوانست به قاعده جامعه ایران ریزش کنند». البته عکس این هم قبل از تجربه جنبش سبز در سال ۸۸، در آبان سال ۵۸ (در زمانی که شاخه عزت سحابی تحت عنوان مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی می خواست از جریان نهضت آزادی بازرگان - یزدی خارج بشوند) اتفاق افتاد چراکه در آن اعلامیه که جریان عزت سحابی در آبان ۵۸ جهت تبیین انشعاب خود از نهضت آزادی منتشر کردند، به صراحت از مبارزه ارتجاع حاکم مذهبی در آن شرایط تحت عنوان مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی حمایت کردند و از آن «زاویه راست» جریان نهضت آزادی بازرگان - یزدی را نقد کردند.

غافل از اینکه پروژه مهندسی شده اشغال سفارت خانه آمریکا (در ۱۳ آبان ۵۸) توسط ارتجاع مذهبی حاکم و رژیم مطلقه فقهانی در حال تکوین، نه تنها در راستای مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی نبود، بلکه بالعکس تمهیداتی جهت قلع و قمع کردن جنبش دموکراسی خواهانه جامعه ایران در آن شرایط بود. به همین دلیل انشعاب و اعلامیه عزت سحابی در سال ۵۸ در خدمت حرکت ضد دموکراسی خواهانه ارتجاع مذهبی حاکم درآمد. البته علت اصلی انحراف و اشتباه عزت سحابی و جریان تابع او در آن تند پیچ تاریخی ایران، این بود که تحلیل مشخصی از ارتجاع مذهبی حاکم نداشتند و اینقدر نمی فهمیدند که برای ارتجاع مذهبی حاکم آنچنانکه شیخ فضل الله نوری می گفت: «کلمه منهوس آزادی» و «اقتصاد مال گاو و خرها بود» نه مال جامعه ایران.

باز در همین رابطه بود که خود بازرگان در سال ۵۷ جهت معامله با ارتجاع مذهبی و شیخ مرتضی مطهری در عرصه مبارزه ضد استبدادی مردم ایران، مبارزه با شریعتی را وجه معامله پیوند با ارتجاع مذهبی قرار داد، و در اعلامیه مشترکش با شیخ مرتضی مطهری بر علیه شریعتی، شریعتی را در پای ارتجاع مذهبی ذبح کرد؛ و از بعد از این بود که بازرگان فرمان نخست وزیری یا دولت موقتش را آنچنانکه خمینی در متن فرمان خویش به بازرگان نوشت در چارچوب «بنابه مسئولیت شرعی» خمینی تحویل گرفت نه مانند مصدق در کانتکس «انتخاب مردم ایران» و پیرو این امر بود که بازرگان خطاب به خمینی گفت، «ما بعد از خداوند شما را در روی زمین داریم.» ❑

ادامه دارد





# نشر مستضعفین در ترازوی

## جلسات پالتاکی

در حاشیه جلسه پنجم پالتاکی قسمت سوم

لذا نشر در تحلیل فوق از اینجا شروع کرده است:

گه درون را بنگرند حال را

نی برون را بنگرند و قال را

گه برون را بنگرند و قال را

نی درون را بنگرند و حال را

ما برون را بنگریم و قال را

هم درون را بنگریم و حال را

و البته در این رابطه طرح این موضوع در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد که این متد نشر مستضعفین متأثر از دیالکتیک مارکس وبر معلم کبیرمان شریعتی می‌باشد که در درس ۱۲ اسلام‌شناسی ارشاد با بیان «من نه مارکسم و نه ماکس وبر، من مارکس وبر هستم» مطرح می‌کند. چرا که هدف شریعتی از طرح این دیالکتیک در عرصه معرفت‌شناسی آن است که برای تبیین و شناخت مسائل اجتماعی و انسانی نباید خود را محدود و محصور به دیالکتیک فلسفی یکطرفه از درون به برون بکنیم و رابطه درون و برون را به صورت یکطرفه از درون به سمت برون بدانیم و همیشه درون را اصل بدانیم و برون را فرع و یا همیشه درون را اساس بدانیم و برون را شرط، برعکس در چارچوب دیالکتیک معرفت‌شناسانه شریعتی درون و برون امری سیال هستند نه ثابت، به همین دلیل گاهی مثلاً جنگ صدام و حزب بعث عراق با رژیم مطلقه فقهاتی که یک امر برونی می‌باشد برای مدت ۸ سال می‌تواند تمامی تضادهای درونی جامعه ایران را اعم از تضاد طبقاتی و تضاد اجتماعی و سیاسی تحت الشعاع خود قرار دهد و قطعا عدم توجه به این مساله آن خواهد شد، که در سال ۶۰ به خصوص از بعد از ۳۰ خرداد جنبش سیاسی ایران در مولفه‌های مختلف مذهبی و ملی و غیر مذهبی آن از سازمان مجاهدین خلق گرفته تا فدائیان و جبهه ملی گرفتار آن شدند.

به این ترتیب که آن‌ها چنین فکر می‌کردند که تنها می‌توانند با اعتلای تضادهای درونی در اشکال مختلف آن تضاد برونی رژیم با حزب بعث را تحت تاثیر خود قرار دهند و در نتیجه آنچنانکه لنین در جنگ اول بین‌الملل در روسیه توانست جنگ برونی را بدل به جنگ درونی بکند و توسط آن توانست رژیم تزار را از پای درآورد، این‌ها هم می‌توانند. غافل از اینکه شرایط اجتماعی و تاریخی و بین‌المللی ایران در سال‌های ۵۹ تا ۶۷ غیر از روسیه سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ میلادی بود؛ و به همین دلیل است که در همین نشست پنجم پالتاکی منتقد پنجم اعلام می‌کند که توافق هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی با گروه ۵+۱ به ضرر جامعه ایران می‌باشد چراکه اگر جنگ می‌شد و جامعه سرمایه‌داری جهانی تحت رهبری ناتو و امپریالیسم آمریکا مانند افغانستان و عراق و لیبی به ایران حمله می‌کردند، این حمله نظامی آن‌ها باعث فروپاشی نظام اجتماعی ایران می‌گردید، در نتیجه همین فروپاشی اجتماعی باعث گرایش مردم ایران به جنبش‌های اجتماعی می‌شد.

البته این منتقد برای طرح دلیل بر مدعای خود به طرح چند نمونه پرداخته است که از جمله

آن‌ها انقلاب اکتبر روسیه و ژاپن و فرانسه می‌باشد، غافل از اینکه تمامی مصداق‌های مطرح شده از طرف این منتقد، جنگ بین قدرت‌های امپریالیستی است نه مانند شرایط فعلی جنگ کلاسیک بین کشورهای امپریالیستی از یکطرف با کشورهای پیرامونی از طرف دیگر، که حتی یک نمونه هم وجود ندارد که فروپاشی نظام اجتماعی در کشورهای پیرامونی توسط جنگ کلاسیک بین ارتش‌های دو طرف بتواند باعث گرایش توده‌ها به جنبش‌های اجتماعی در کشورهای پیرامونی بشود. البته دلیل آن این است که در جنگ‌های کلاسیکی امپریالیست‌ها به کشورهای پیرامونی، متروپل‌ها از استراتژی بیابان‌های سوخته استفاده می‌کنند و تمامی زیرساخت‌های اقتصادی آن جوامع را نابود می‌کند و آنچنانکه در عراق و افغانستان و لیبی شاهد آن بودیم و شاهد آن هستیم با نابود کردن زیرساخت‌های اقتصادی این کشورها، آن‌ها را برگرداند به دوران ماقبل مدرنیته، بطوریکه مثلاً با اینکه بیش از ۱۲ سال است که از تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به عراق می‌گذرد امروز دولت‌های بعد از تجاوز حتی توان پاسخگویی نیازمندی‌های اولیه مردم مثل آب و برق هم ندارند.

به همین دلیل همه این کشورها به جای

دموکراسی‌های وارداتی وعده داده شده امروز گرفتار حکومت‌های ملوک الطوایفی و سیاست بالکانیزه امپریالیستی شده‌اند البته در این رابطه نباید مبارزه مسلحانه جنبش‌های متشکل اجتماعی مثل چین، ویتنام، الجزائر و غیره را به عنوان دلیل و مصداق ذکر کنیم چراکه جنگ بین «جنبش‌های اجتماعی متشکل سازماندهی شده» با «قدرت‌های امپریالیستی» با جنگ بین «ارتش‌های کلاسیک» در شرایطی که «جنبش‌های اجتماعی از حداقل سازماندهی محروم می‌باشند» یکی نیست، به همین دلیل از آنجائیکه کشور ایران تحت ظلال پروژه هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی جزء فصل هفتم منشور سازمان ملل قرار گرفته بود لذا هر گونه حمله نظامی امپریالیستی به کشور ایران در چارچوب استراتژی بیابان‌های سوخته به انجام می‌رسید که باعث نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی کشور می‌شد و در شرایطی که جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران از حداقل سازماندهی برخوردار نمی‌باشند قطعا و جزما چه در کوتاه مدت و چه در درازمدت اینگونه اشغال و تجاوز نظامی به ضرر مردم ایران تمام می‌شود و در نهایت خاک آن به چشم مردم ایران می‌رود.

لذا در این رابطه نشر مستضعفین در تحلیل خود از «توافق برجام» با عنایت به اینکه این توافق باعث شده تا رژیم مطلقه فقهاتی (گرچه تا کنون صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های نفتی این ملت نگون بخت در طول ۲۰ سال گذشته از دولت پنجم و ششم تا پایان دولت دهم خرج این پروژه خانمانسوز و بی حاصل کرده است) با عقب نشینی از استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای کشور ایران را از فصل هفتم منشور سازمان ملل (که باعث بسط ید قدرت‌های امپریالیستی جهت حمله نظامی به ایران می‌شود) خارج کند فقط در این رابطه مثبت ارزیابی کرده است. چراکه دستیابی رژیم مطلقه فقهاتی به استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای تنها دور نمایش برای جامعه ایران حداکثر کره شمالی امروز به لحاظ سیاسی و اقتصادی می‌بود و حمله نظامی امپریالیست‌ها به ایران تنها دستاوردش حداکثر لیبی و عراق و افغانستان امروز می‌بود که همه این کشورها گرچه بیش از یک دهه از تجاوز نظامی کشورهای سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌گذرد، امروز صد سال عقب‌تر از زمانی هستند که آمریکا به این کشورها حمله نظامی کرد.

البته در خصوص دستاوردهای سیاسی و اقتصادی این توافق نسبت به جنبش‌ها و مردم ایران آنچنانکه قبلا در تحلیل‌های متعدد نشر مستضعفین مطرح کردیم به علت اینکه رژیم مطلقه فقهاتی در استراتژی آینده امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه با هژمونی پلی پولی ایران و ترکیه و عربستان و اسرائیل به عنوان هژمونی هلال شیعیه و رهبری جنگ‌های نیابتی منطقه جناح شیعیه در برابر جناح سنی‌ها قرار می‌گیرد، این امر بسترساز حاکمیت دوباره

جنگ سالاران و جناح راست‌گرا و محافظه کار در ایران تحت هژمونی اولترا هیولای اقتصادی و سیاسی و اداری سپاه در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی می‌شود و همین موضوع باعث می‌گردد تا توافق فوق دستاوردی مستقیم سیاسی و اقتصادی در مرحله پساتوافق برای جنبش‌های اجتماعی ایران نداشته باشد.

لذا در این رابطه است که در سرمقاله پساتوافق موضوع جلسه پنجم پالتاکی نشر مستضعفین در عرصه تاثیر این توافق بر جنبش‌های اجتماعی مردم ایران تنها به تاثیرات غیر مستقیم آن مثل خروج از فصل هفتم و خوردن جام زهر دوم به علت عقب نشینی رژیم مطلقه فقهاتی از استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای بسنده کرده‌ایم و در رابطه با تاثیرات مستقیم این توافق در مرحله پساتوافق بر مردم ایران و جنبش‌های اجتماعی چه به لحاظ سیاسی و اجتماعی و چه به لحاظ اقتصادی نشر مستضعفین در تحلیل فوق به صورت بدبینانه برخورد کرده است و تنها دستاورد مستقیم سیاسی این توافق از نظر نشر مستضعفین در مرحله پساتوافق برمی‌گردد به تاثیرات این توافق بر جنگ جناح‌های داخلی قدرت حاکم و ریزش این تضادها به عرصه پائینی‌های جامعه، به خصوص در انتخابات مهم دو قلو ۷ اسفندماه ۹۴ یعنی انتخابات مجلس دهم و خبرگان رهبری که موضوع توافق هسته‌ای در مرحله پساتوافق باعث شده تا این تضادها برای سومین بار در عمر ۳۷ ساله رژیم مطلقه فقهاتی به راس هرم قدرت صعود کند.

البته آنچنانکه لنین در «چه باید کرد؟» خود می‌گوید حاصل نهایی این امر آن خواهد شد که رژیم مطلقه فقهاتی به علت رشد تضادهای درونی خود «توان حکومت کردن بر توده‌های مردم ایران» را از دست بدهد چراکه آنچنانکه لنین می‌گوید وضعیت تحول اجتماعی و اعتلای مبارزه جنبش‌های اجتماعی در یک جامعه تنها زمانی حاصل می‌شود که «حاکمیت در اثر رشد تضادهای درونی خود توان حکومت کردن بر مردم را از دست بدهد» یعنی تنها با نفرت مردم از حکومت و قدرت حاکمه همراه با فقر و رکود و تورم و بیکاری و بحران‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی در شرایطی که هنوز حاکمان می‌توانند حکومت کنند، نمی‌توانند به مرحله رشد و اعتلا دست پیدا کنند، برعکس تنها زمانی جنبش‌های اجتماعی می‌توانند وارد فاز رشد و اعتلای خود بشوند که حاکمان و صاحبان قدرت بر اثر رشد تضادهای داخلی‌شان توان حکومت کردن را از دست بدهند.

در همین راستا است که تنها تاثیر سیاسی توافق هسته‌ای رژیم مطلقه فقهاتی با ۵+۱ به رهبری امپریالیسم آمریکا بعد از خارج شدن ایران از فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد، همین «گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالائی تقسیم باز تقسیم قدرت» بین خودشان می‌باشد، که با ریزش این تضادهای اوج گرفته به پائینی‌های جامعه رفته رفته شرایط جهت اعتلای جنبش‌های اجتماعی مردم ایران فراهم می‌شود



و به همین دلیل نشر مستضعفین در این مرحله جهت افشای ناتوانی رژیم در حکومت کردن بر توده‌ها بزرگترین رسالت سیاسی خود را پس از توافق انتقال تضادهای بالائی‌های قدرت به درون خودآگاهی سیاسی مردم ایران می‌داند و در چارچوب همین امر نشر معتقد است که توده‌های مردم ایران در مرحله پساتوافق (به علت پیوند تنگاتنگ و دیالوگ آزاد بین خودشان توسط شبکه‌های اجتماعی از قبیل فیسبوک یا اینستاگرام و یا توئیتر و تلگرام و وایبر و غیره) تنها در مدرسه و پراتیک برخورد با تضادهای درونی قدرت حاکم می‌توانند رشد کنند، و در این کانتکست است که «احساس فقر و اعتراضات صنفی می‌تواند در راستای نتوانستن حاکمیت در حکومت کردن بر توده‌ها تاثیرگذار باشد» و برعکس آنچه که منتقد پنجم جلسه پنجم پالتاکی مطرح می‌کند، نشر مستضعفین در طی تحلیل‌های ماهانه خود در راستای انتقال تضاد بین بالائی‌های قدرت به پائینی‌های جامعه معتقد است که قانون اساسی اعتلای جنبش‌های اجتماعی ایران در این امر نهفته است و هر گونه سازماندهی و حرکت هدایت‌گرانه پیشگام مستضعفین می‌بایست در ادامه طولی این امر انجام گیرد نه در ادامه عرضی آن.

مهم‌تر از آن اینکه، نشر مستضعفین معتقد است مشکل امروز جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران برعکس آنچه که منتقد پنجم جلسه پنجم پالتاکی مطرح کرد، مشکل رهبری نیست بلکه بالعکس آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در کنفرانس «از کجا آغاز کنیم؟» اعلام کرد، مشکل امروز جنبش‌های اجتماعی گرفتار رکود شده ایران «مشکل تئوریک» است. که مطابق منظومه معرفتی شریعتی به موازات اعتلای همین جنبش اجتماعی، خود این جنبش‌ها رهبری خود را، خود از درون زایش می‌کنند. آنچنانکه در طول بیش از ۱۵۰ سال که از عمر جنبش‌های اجتماعی ایران می‌گذرد هر زمانیکه که ما رهبری از بیرون به درون جنبش‌های اجتماعی تزریق کرده‌ایم، زیان کار شده‌ایم و ضرر کرده‌ایم، بالعکس هر زمانی که خود جنبش در پروسه اعتلای حرکتش از درون خود رهبری خود را جوشانیده است، ما حداقل در کوتاه مدت پیروز شده‌ایم.

چرا در سه مرحله انقلاب مشروطیت اول و دوم و نهضت مقاومت ملی ما پیروز شدیم ولی در انقلاب بهمن ۵۷ و جنبش اصلاحات ۷۶ و جنبش سبز ۸۸ شکست خوردیم؟ با اینکه همه این‌ها رهبری داشتند اما به دو شکل، علت اصلی آن این بوده است که در سه حرکت اول رهبری از درون جنبش جوشیده است، در نتیجه حداقل در کوتاه مدت پیروز شدیم. اما در سه حرکت دوم به علت اینکه رهبری از بیرون شسته و رفته با نمادسازی به جنبش‌های اجتماعی تزریق کردیم، شکست خوردیم و قطعا و جزما اگر صد بار دیگر هم بخواهیم با تبیین خلاء رهبری به عنوان مشکل جنبش‌های اجتماعی ایران توسط نمادسازی از بیرون برای این جنبش‌ها رهبری سازی بکنیم و عکس آن‌ها را در

قرص ماه بیندازیم، شکست خواهیم خورد و آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید «وظیفه پیشگام مستضعفین رهبری کردن توده‌ها در عرصه جنبش‌های اجتماعی نیست. بلکه تنها بر فروختن خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیک در وجدان توده‌ها است» که به موازات تکوین و اعتلای این خودآگاهی‌ها در وجدان توده‌هاست که جنبش وارد فاز اعتلایی خود می‌شود و بدین وسیله شرایط جهت سازماندهی و هدایت‌گری سیستماتیک مبارزه توده‌ها توسط پیشگام فراهم می‌گردد.

به همین دلیل است که معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید «من در عرصه رهبری جنبش‌های اجتماعی ستارخان و باقرخان بی سواد خرفروش را روشنفکر می‌دانم اما علامه دهخدا را روشنفکر نمی‌دانم» و اصلا تفاوت اصلی استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی شریعتی و آرمان و نشر مستضعفین با استراتژی چریک‌گرایانه و ارتش خلقی که از دهه ۴۰ به عنوان استراتژی مسلط بر جنبش سیاسی ایران حکومت می‌کند در همین اصل نهفته است. چراکه استراتژی چریک‌گرایانه مدرن که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم متولد شد در چارچوب شعار «چریک یک حزب است یا حرکت موتور بزرگ در گرو حرکت موتور کوچک می‌باشد» تنها عامل انقلاب در جامعه تکوین و ورود سازمان چریکی و ارتش خلقی می‌داند، البته همه این تئوری‌ها مولود این اصل است که این‌ها معتقدند که «چریک‌ها و سازمان‌های چریکی و ارتش خلقی باید توده‌ها و جنبش‌های اجتماعی را از بیرون رهبری کنند» و تئوری حزب طراز نوین کمونیست لنین در «چه باید کرد؟» هم مولود همین تئوری رهبری از بیرون جنبش می‌باشد، چرا که او معتقد است که خود جنبش‌ها نمی‌توانند خودشان را رهبری کنند لذا ما از برون باید اول رهبری سازی بکنیم و این رهبری را بر جنبش‌های مختلف اجتماعی تزریق نمائیم.

در همین رابطه بود که تمامی ضربات و شکست جنبش‌های جهانی قرن بیستم که در نهایت به فروپاشی نظام‌های سوسیالیسم دولتی انجامید در آسیب‌شناسی نهائی علت‌العلل همه این‌ها همین تئوری غلط لنین بود، زیرا این‌ها در تحلیل رکود جنبش‌های اجتماعی جامعه خود معتقد بودند که فقدان رهبری باعث رکود جنبش‌ها می‌شود و در همین رابطه وظیفه اصلی خود را جهت اعتلای جنبش در رهبری سازی از برون و تزریق آن به جنبش‌ها می‌دانستند، حال یا به صورت فردی و یا به صورت جمعی و تشکیلاتی و باز در همین رابطه بود که دیدیم که تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران که در سال‌های ۵۷ تا ۶۰ در ایران به اعتلای فراگیر دست یافتند از آنجائیکه رهبری این جنبش‌های توسط جریان‌های چریکی از بیرون به آن‌ها تزریق شد، همگی شکست خوردند و به بن بست رسیدند. ❏

ادامه دارد



# نشر مستضعفین در ترازوی

## جلسات پالتاکی

### در حاشیه جلسات ششم و هفتم پالتاکی قسمت دوم

ف - آیا بین دو فرایند فکری و حرکتی «استراتژی نشر مستضعفین در چهل سال گذشته»، «تقدم و تاخر زمانی»، یا «تقدم و تاخر ارزشی» یا «تقدم و تاخر ساختاری» وجود داشته است؟ برای اجتماعی کردن حرکت فکری استراتژی نشر مستضعفین در جامعه امروز ایران باید از کجا آغاز بکنیم؟ مسئولیت خویشاوندان پالتاکی در این رابطه کدام است؟

س - آیا استراتژی جنبشی نشر مستضعفین در چهل سال گذشته با استراتژی جامعه مدنی تفاوت می‌کند؟ آیا تا زمانیکه ما در عرصه تئوری یا حرکت فکری نتوانیم فرایندهای استراتژی خود را تبیین نمائیم، می‌توانیم در عرصه خط حرکتی موفقیتی بدست بیاوریم؟

ق - آیا علت شکست استراتژی‌های مختلف جریان‌های سیاسی جامعه ایران در مقایسه با استراتژی موفقیت‌آمیز شریعتی در این نبوده که آن‌ها به صورت وارداتی و تقلیدی و تاسی از جریان‌های بین‌المللی می‌خواستند خطوط استراتژی در جامعه ایران را تنظیم کنند؟ اگر بپذیریم که مهم‌ترین مشخصه استراتژی شریعتی در زمان خودش یا مهم‌ترین عامل موفقیت شریعتی در عرصه استراتژی خودش عبارت بوده از:

۱ - غیر تقلیدی و غیر وارداتی.

۲ - موخر بر شناخت خودویژگی‌های

ک - آیا استراتژی نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ بیشتر حرکتی و عینی و اجتماعی بود یا در سال‌های بعد از ۸۸؟ چرا در سال‌های ۵۸ و ۵۹ نشر مستضعفین استراتژی جنبشی خود را از کانال جنبش‌های قومیت دنبال می‌کرد؟ اما در سال‌های بعد از ۸۸ نشر مستضعفین معتقد به اولویت جنبش‌های ملی بر جنبش قومیتی جامعه ایران می‌باشند؟ به عبارت دیگر چرا نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ معتقد بود که جنبش‌های ملی از کانال جنبش‌های قومیتی قابل تعریف هستند؟ اما از بعد خرداد ۸۸ معتقد است که برعکس سال‌های ۵۸ و ۵۹، جنبش‌های قومیتی «باید در چارچوب» جنبش‌های ملی «اعم از جنبش‌های اجتماعی، یا کارگری، یا دانشجویی، یا زنان، یا دانش‌آموزی، یا معلمان، یا پرستاران و غیره» تعریف شوند؟ آیا این تغییر رویکرد نشر مستضعفین مولود تغییر استراتژی است یا برعکس مولود تغییر شرایط و جایگاه جنبش‌ها است؟

ل - تکیه نشر مستضعفین در چهل سال گذشته بر استراتژی تشکیلاتی تحزب‌گرایانه در دو مؤلفه عمودی و افقی آیا متناسبی از استراتژی جنبشی نشر مستضعفین می‌باشد یا برعکس الگوبرداری از استراتژی درونی و برونی جامعه ایران در بیش از ۱۵۰ سال گذشته است؟ چه عواملی باعث گردیده تا نشر مستضعفین در چهل گذشته برای اولین بار در تاریخ جنبش‌های مدرن به تشکیلات دو مؤلفه‌ای عمودی و افقی معتقد شود؟

ن - اعتقاد نشر مستضعفین در این شرایط در رابطه با به کارگیری شبکه‌های فیسبوک، اینستاگرام، توئیتر، تلگرام، وایبر و غیره در خدمت تشکیلات افقی جهت پیوند با جنبش‌های اجتماعی، کارگری، معلمان، پرستاران، دانشجویی، دانش‌آموزی، زنان و غیره آیا باعث نمی‌گردد، تا به ورطه سکتاریسم در عرصه جنبش‌های مختلف جامعه ایران بیافتند؟

ع - آیا این همه تکیه تئوری و نظری نشر مستضعفین در چهل گذشته در عرصه استراتژی جنبشی و تحزب‌گرایانه و تغییرگرایانه ساختاری خود باعث نمی‌گردد تا از عینیت جامعه ایران و جنبش‌های موضوع حرکت خود فاصله بگیرد؟ و در دره ذهنیت‌گرایی و مجرداندیشی گرفتار شود؟

ص - اگر بپذیریم که جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته از مشروطیت تا کنون در حال گذار از سنت به مدرنیته می‌باشد، نقش چهل ساله نشر مستضعفین در این رابطه چگونه قابل تعریف می‌باشد؟ آیا اصلاً این سوال درست می‌باشد که بگوئیم «استراتژی شریعتی برای جامعه امروز ما چیست؟» بهتر آن نیست که بگوئیم حرکت شریعتی برای حیات دوباره در زمان ما باید «در کدامین چارچوب استراتژی‌ها قرار دهیم؟» چراکه تعریف استراتژی عبارت است برنامه کوتاه‌مدت و درازمدت جهت عینیت بخشیدن اجتماعی در چارچوب تئوری‌های نظری است. بیان، «استراتژی شریعتی برای جامعه امروز ایران عنوان غلطی می‌باشد» زیرا تمام عظمت شریعتی کشف استراتژی خودش در جامعه زمان خودش بود، هرگز نباید بر تن استراتژی شریعتی «لباس ابدیت ببوشانیم» چراکه آنچنانکه مارکس می‌گوید «اینچنین استراتژی دود می‌شود و به هوا می‌رود.»



تاریخی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران.

۳ - فهم جایگاه دین در جامعه ایران به عنوان بزرگترین نیروی و سر پل تغییر ساختاری و اجتماعی و معرفتی.

۴ - نجات اسلام قبل از نجات مسلمین.

۵ - اعتقاد به خودآگاهی اجتماعی، خودآگاهی اعتقادی، خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی سیاسی از طریق انتقال دیالکتیک از بیرون به وجدان جامعه به عنوان موتور استحاله خط فکری به خط حرکتی.

۶ - تکیه بر اسلام بازسازی شده به عنوان پل اتصال بین «پیشگام و جنبش» در جامعه ایران.

۷ - تکیه بر «جنبش دانشجویان» به عنوان پیشقراول استراتژی حرکت تغییرگرایانه در جامعه ایران.

۸ - اعتقاد به «تقدم زمانی مبارزه دموکراتیک بر مبارزه سوسیالیستی».

۹ - اعتقاد به «تقدم ارزشی مبارزه سوسیالیستی بر مبارزه دموکراتیک».

۱۰ - اعتقاد به «تقدم مبارزه ضد استعماری در جامعه ایران بر مبارزه ضد استثماری و ضد استبدادی»، به عبارت دیگر از نظر شریعتی تا زمانی که مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری در جامعه ایران از کانال مبارزه ضد استعماری در شکل استعمار نو و استعمار کهنه عبور نکند، سرنوشتش شکست خواهد بود.

۱۱ - اعتقاد به «تقدم مبارزه ضد استعمار کهنه - که همان ارتجاع مذهبی می‌باشد - بر مبارزه ضد استعمار نو در جامعه ایران».

۱۲ - اعتقاد به «مبارزه با سنت‌های تاریخی و اجتماعی و مذهبی» از کانال مبارزه با استعمار کهنه توسط «اسلام بازسازی شده».

۱۳ - اعتقاد به «تقدم مبارزه خودآگاهی‌سازانه بر مبارزه سازمان‌گرایانه».

۱۴ - اعتقاد بر «استراتژی حزب‌گرایانه و برتری آن بر استراتژی چریک‌گرایانه و ارتش خلقی».

۱۵ - اعتقاد به اینکه «تا زمانی که جامعه به اندیشیدن آغاز نکند حرکتی سازمان‌گرایانه و هدفمند در جامعه مادیت پیدا نمی‌کند».

۱۶ - اعتقاد به اینکه اشتباه کسروی در عرصه استراتژی این بود که «شرایط تاریخی و اجتماعی خودش نتوانست در تعیین استراتژی‌اش به کار گیرد.» به عبارت دیگر از نظر شریعتی در عرصه آرایش استراتژی یا فرموله کردن آن باید قبل از هر چیز به «کشف خودویژگی‌های اجتماعی و تاریخی خود» بپردازیم.

۱۷ - اعتقاد به اینکه «مبارزه سیاسی و دموکراتیک باید از کانال مبارزه طبقاتی عبور بکند هر چند که در عرصه مبارزه دموکراتیک نباید مبارزه طبقاتی عمده بشود.»

۱۸ - اعتقاد به اینکه اشتباه پطر کبیر در روسیه در تعیین استراتژی‌اش این بود «که بر ریش‌ها تکیه می‌کرد اما ریشه‌ها را فراموش می‌کرد.»

۱۹ - اعتقاد به اینکه رمز موفقیت صمد بهرنگی این بود که توانست «در چارچوب خودویژگی‌های فرهنگی جامعه خود، مبارزه فکری خود را پیش ببرد» و به همین دلیل شریعتی می‌گوید «بچه‌های پا برهنه روستاهای آذربایجان کتاب صمد بهرنگی را بهتر از اساتید دانشگاه ادبیات ایران می‌فهمند.»

۲۰ - اعتقاد به اینکه «علت شکست سیدجمال و عده در عرصه استراتژی این بود که به جای تکیه بر توده‌های قاعده جامعه بر بالائی‌های قدرت اعم از قدرت سیاسی و قدرت مذهبی تکیه می‌کردند.»

۲۱ - اعتقاد به اینکه «ضعف استراتژی تقی‌زاده و میرزا ملکم خان در تقلید و وارداتی بودن استراتژی آن‌ها بود.»

۲۲ - اعتقاد به اینکه «راه بازسازی اسلام در مبارزه ضد استعمار کهنه از حرکت فکری حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری می‌گذرد.»

۲۳ - اعتقاد به اینکه در «اسلام بازسازی شده سه مؤلفه کویریات و اسلامیات و اجتماعیات پیوند تنگاتنگ و ناگسستگی دارند.»

۲۴ - اعتقاد به اینکه «سه پایه عرفان و آزادی و برابری مولود اسلام بازسازی شده در سه مؤلفه کویریات و اجتماعیات و اسلامیات می‌باشد نه برعکس.»

۲۵ - اعتقاد به اینکه «تا زمانی که اسلام از انحصار روحانیت خارج نشود امکان تحول ساختاری در جامعه ایران وجود ندارد.»

۲۶ - اعتقاد به اینکه برای «نجات اسلام از انحصار روحانیت باید مردم را از آن‌ها بگیریم، نه اینکه این‌ها را از مردم بگیریم.»

۲۷ - اعتقاد به اینکه «برای نجات مردم از حصار روحانیت، باید اول اسلام را نجات بدهیم بعدا مسلمانان.»

۲۸ - اعتقاد به اینکه برای «نجات اسلام تنها باید از مسیر اقبال توسط اسلام تطبیقی طی طریق بکنیم نه از راه بازرگان و طالقانی و حنیف نژاد توسط اسلام انطباقی.»

۲۹ - اعتقاد به اینکه «در عرصه استراتژی در فاز اجتماعی مانند ستارخان و باقرخان رهبران جنبش باید از میان خود مردم توسط جنبش برگزیده شوند نه توسط پیشگامان تزیق گردند.»

۳۰ - اعتقاد به اینکه «پیشگام یا روشنفکر تنها در عرصه پراکسیس اجتماعی ساخته می‌شود نه در کلاس‌های دانشگاه و آکادمی» لذا به این دلیل او ستارخان خر فروش را بر دهخدا ترجیح می‌دهد.

۳۱ - اعتقاد به اینکه «سه مؤلفه مبارزه با قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در جامعه باید در پیوند با یکدیگر و هماهنگ صورت گیرد هر چند آرایش آن‌ها در شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی متفاوت می‌باشد.»

۳۲ - اعتقاد به اینکه «در عرصه استراتژی باید تکیه دراز مدت بر مبارزه بکنیم نه کوتاه‌مدت» چرا که تفاوت انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب مشروطیت از نظر شریعتی در این است که انقلاب کبیر فرانسه





با صد سال کار فکری قبلی تکوین پیدا کرد اما انقلاب مشروطیت با چند تا فتوا آمد و با چند تا فتوا هم از بین رفت.

۳۳ - اعتقاد به اینکه در عرصه استراتژی عملی و اجتماعی، «سرمایهداری دشمن است اما مارکسیسم رقیب» برعکس بازرگان که معتقد بود «مارکسیسم دشمن است اما سرمایه‌داری رقیب» چرا که شریعتی معتقد است که «اسلام و مارکسیسم دو طیب هستند که می‌خواهند سرمایه‌داری را با سوسیالیسم مداوا کنند.»

۳۴ - اعتقاد به اینکه «برای شروع و تکوین و اجتماعی کردن جنبش باید از جنبش دانشجویی یا به قول او از جوانان شروع بکنیم»، چرا که دارای دو مشخصه «نخواستن» و «نداشتن» هستند.

۳۵ - اعتقاد به اینکه «سخت‌ترین مرحله استراتژی در جامعه ایران نجات اسلام از حصار ارتجاع مذهبی و روحانیت متولی فقهاتی می‌باشد.»

۳۶ - اعتقاد به اینکه «استراتژی ابوزر در میان اصحاب پیامبر برای جامعه امروز ما بیشتر قدرت عملیاتی دارد» چراکه ابوزر هم زمان با سه مؤلفه قدرت، یعنی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در جامعه زمان عثمان در حال جنگ بود و به همین دلیل بود که شریعتی اعلام کرد «هر چه غیر از مبارزه هم زمان با زر و زور و تزویر در عمر خود گفته‌ام اضافی بوده است.»

۳۷ - اعتقاد به اینکه «سه مسیر انقلاب و اصلاحات و رفرم در استراتژی شریعتی تنها در چارچوب فونکسیون تغییر ساختاری آن‌ها در جامعه معنی پیدا می‌کنند» یعنی هر سه مسیر، چه انقلاب باشد و چه اصلاحات و چه رفرم، در صورتی که بتواند تغییر ساختاری در جامعه ایجاد بکند خود مسیر استراتژی می‌باشد. به عبارت دیگر از نظر شریعتی این صاحبان قدرت سه گانه سیاسی و اقتصادی و معرفتی هستند که تعیین می‌کنند با کدامین مسیر سه گانه انقلاب و اصلاحات و رفرم حاضر به تحویل قدرت سه گانه به مردم می‌شوند. یعنی آنچنانکه انقلاب می‌تواند در شرایطی مثل انقلاب کبیر فرانسه هم کار اصلاحات بکند و هم کار رفرم، اصلاحات آنچنانکه در حرکت مصدق دیدیم می‌تواند هم کار انقلاب بکند و هم کار رفرم، و رفرم آنچنانکه در کار گاندی دیدیم هم کار انقلاب کرد و هم کار اصلاحات.

۳۸ - اعتقاد به اینکه «در عرصه استراتژی اجتماعی انتظار آب آوردن از روحانیت داشتن یک خامی است فقط باید تلاش بکنیم تا این‌ها کوزه ما را نشکنند.»

۳۹ - اعتقاد به اینکه «در عرصه استراتژی اجتماعی کردن حرکت، نباید گرفتار پوپولیسم بشویم»، چراکه از نظر شریعتی در «عرصه استراتژی باید کار خدماتی را از کار اصلاحی جدا بکنیم و مصلح نباید خود را در قبرستان مخدّم قربانی بکند.»

۴۰ - اعتقاد به اینکه در چارچوب آرایش طبقه‌بندی شده استراتژی شریعتی به سه لایه استراتژی عام و استراتژی خاص و استراتژی

مشخص، باید این آرایش به این صورت انجام دهیم:

## اول: اصول استراتژی عام شریعتی عبارتند از:

الف - اعتقاد به طبقاتی بودن مبارزه از آغاز تاریخ (توسط کشته شدن هابیل نماینده جامعه اولیه دامپروری به دست قابیل نماینده مناسبات زمینداری) تا نیل به جامعه توحیدی.

ب - اعتقاد به اینکه مبارزه طبقاتی در تاریخ سرانجام در سر منزل نهائی خود به پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه‌داری منتهی می‌شود و با اجتماعی شدن قدرت در سه شکل سیاسی و اقتصادی و معرفتی آن «جامعه مستضعفین» تحقق پیدا می‌کند جامعه که در آن «مستضعفین زمین هم امام‌اند و هم وارث» «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ - و ما (خداوند) بر مستضعفین زمین منت می‌نهیم و آنان را بالاخره به وراثت و امامت بر زمین باز می‌گردانیم» (سوره قصص - آیه ۵).

ج - اعتقاد به اینکه ماهیت نظام سرمایه‌داری بر «استثمار انسان از انسان» استوار می‌باشد.

د - اعتقاد به اینکه تکوین دو پدیده «مالکیت خصوصی در پنج قرن قبل از میلاد و ماشین در قرن نوزدهم در تاریخ»، فرایندهای پروسه استثمار انسان از انسان در تاریخ بشر را تعیین می‌کند.

ه - اعتقاد به اینکه «تا قبل از پیدایش ماشین در قرن نوزدهم ارزش اضافی فقط متعلق به زحمتکشان بود که به صورت فردی استثمار می‌شدند» اما «با پیدایش ماشین در قرن نوزدهم و در عرصه مناسبات سرمایه‌داری ارزش اضافی فقط مختص به طبقه کارگر نمی‌باشد بلکه جامعه در تقسیم آن شریک می‌باشد.»

و - سوسیالیسم عبارت است از «اجتماعی شدن قدرت در سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی.»

ز - تا زمانی که «تولید و توزیع و مصرف اجتماعی توسط نظام سرمایه‌داری صنعتی حاصل نشود، امکان تحقق سوسیالیسم به معنای اجتماعی شدن سه مؤلفه سیاسی و اقتصادی و معرفتی قدرت نیست.»

ح - از آنجائیکه «ماهیت و جوهر سرمایه‌داری بر استثمار انسان از انسان استوار می‌باشد اگر موضوع استثمار، ملت باشد استثمار بدل به استثمار می‌شود، اما اگر موضوع استثمار طبقه باشد، استثمار طبقه از طبقه استثمار نامیده می‌شود.» بنابراین از نظر شریعتی «استثمار ملت از ملت استثمار نامیده می‌شود اما استثمار طبقه از طبقه استثمار نامیده می‌شود.»

ط - در عرصه «استراتژی عام جوهر حرکت شریعتی بر مبارزه ضد استثمار استوار می‌باشد.» چراکه شریعتی معتقد است که در عرصه تاریخ در جامعه کمون اولیه، بشر نخستین نطفه‌های استثمار توسط زور حاصل شد، لذا مخالفت شریعتی با استبداد و زور به خاطر مبارزه



ضد استثماری شریعتی می‌باشد و البته از نگاه شریعتی «تکوین تزویر یا استحمار» هم در عرصه تاریخ جهت حمایت از استثمار بوده نه برعکس. به عبارت دیگر در عرصه تئوری عام شریعتی هم زور و هم تزویر در شکل نو و کهنه آن در راستای تکوین و حفاظت و حمایت از استثمار نفی می‌کند و در همین رابطه معتقد است که، تا زمانی که زور و تزویر نفی نشود امکان نابودی استثمار در جامعه بشری نیست. بنابراین «مبانی استراتژی عام شریعتی، در چارچوب مبارزه با سه مؤلفه زر و زور و تزویر تعریف می‌شود که جوهر اصلی این استراتژی بر مبارزه با استثمار توسط سوسیالیسم استوار می‌باشد» اما از آنجائیکه از نظر شریعتی امکان مبارزه عریان و مستقیم و بی‌واسطه با استثمار و نفی استثمار در جامعه به علت حمایت استبداد و استحمار از طبقه استثمارگر وجود ندارد، لذا شریعتی در عرصه استراتژی جهت مبارزه با استثمار معتقد به تقدم مبارزه ضد استحمار مذهبی و ضد استبداد سیاسی حاکم بر مبارزه سوسیالیستی بود و تقدم مبارزه دموکراتیک بر مبارزه سوسیالیستی از نظر شریعتی در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. البته در شرایط فعلی جامعه ایران این سه قطب قدرت (به قول برتراند راسل) برای اولین بار در تاریخ ایران از بعد از ساسانیان متمرکز شده است؛ و «تثلیث قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی»، در لوای هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران صورت واحدی پیدا کرده است به طوری که امروز در جامعه ایران «مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم مبارزه با استثمار است و هم مبارزه با استبداد و هم مبارزه با استثمار.»

همین امر از بعد از مبارزه سه مؤلفه‌ای مزدکیان با ساسانیان در تاریخ ایران باعث پیچیدگی طاقت‌سوز مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران شده است، در صورتی که در زمان شریعتی حکومت کودتائی پهلوی هر چند نماینده بورژوازی بزرگ دربار بود و مبارزه با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی هم مبارزه ضد استبدادی بود و هم مبارزه ضد استثماری، اما هرگز مبارزه با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی شامل مبارزه ضد استثماری نمی‌شد و به همین دلیل شریعتی در عرصه استراتژی عام خود مجبور بود که مبارزه ضد استثماری‌اش از مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری‌اش جدا بکند، در صورتی که اقبال در مبارزه ضد استثماری‌اش با مشکل شریعتی روبرو نبود، زیرا مبارزه ضد استثماری اقبال هم جنبه «ضد استثماری» داشت و جنبه «ضد استثماری نو» و به علت اینکه استعمار انگلیس بر شبه جزیره هند و بالطبع پاکستان بعدی، «صورت مستقیم» داشت، همین امر باعث گردید تا برای اقبال مانند شریعتی «مبارزه با سنت‌های مذهبی و استحمار کهنه» عمده نباشد.

البته تشخیص شریعتی در خاکریز اول «مبارزه ضد استثماری کهنه» در بستر استراتژی عام، «عامل اصلی موفقیت شریعتی در مبارزه دموکراتیک و سوسیالیستی ۱۵۰ سال گذشته تاریخ ایران می‌باشد» هر چند شریعتی از این بابت مجبور به پرداخت هزینه تا ده‌ها سال آینده

توسط ارتجاع مذهبی می‌باشد، ولی راهی که شریعتی در این رابطه در استراتژی عام خود باز کرد، «برگشت ناپذیر» می‌باشد و این وظیفه ما است تا استراتژی عام شریعتی با «آپ تو دیت» کردن در جامعه امروز ایران، هر چند اگر با هزینه‌های بیشتر از هزینه‌ای که شریعتی پرداخت کرد هم تمام بشود، باید به پیش ببریم.

علی ایحال همین موضوع از زاویه دیگر از خودیژگی‌های تعیین استراتژی عام در شرایط فعلی جامعه ایران می‌باشد و از تمایزات «استراتژی عام» در زمان شریعتی با «استراتژی عام» در شرایط فعلی است؛ لذا اگر می‌بینیم که ارتجاع مذهبی حاکم امروز حتی بر جنازه شریعتی هم رحم نمی‌کند و می‌کوشند تا با «برچسب‌های لایتچسبیک» هویت سیاسی و انسانی و اجتماعی و مکتبی شریعتی را به خیال باطل خود به چالش بکشند همه برمی‌گردد به همان خاکریز اول بودن مبارزه ضد استثماری در استراتژی عام شریعتی.

باری، از نظر شریعتی برای انجام مبارزه ضد استثماری باید، «به صورت پروسه‌ای در سه فرایند برخورد بکنیم» به این ترتیب که:

فرایند اول آن، «مبارزه ضد استثماری» می‌باشد.

فرایند دوم «مبارزه ضد استبدادی» است.

فرایند سوم «مبارزه ضد استثماری» قرار دارد.

البته در عرصه فرایند سوم یا مبارزه ضد استثماری، شریعتی مانند اقبال معتقد است که «قبل از مبارزه با استثمار طبقه از طبقه در جامعه ایران، باید مانند مصدق به مبارزه با استثمار ملت از ملت که همان مبارزه با استعمار و امپریالیسم می‌باشد بپردازیم.» بنابراین «شریعتی در عرصه استراتژی عام در فرایند مبارزه ضد استثماری معتقد به تقدم مبارزه ضد استثماری بر مبارزه ضد استثماری می‌باشد» آنچنانکه در چارچوب نظام سرمایه‌داری وابسته ایران، در رابطه با استثمار «ارزش افزوده توسط طبقه سرمایه‌دار، معتقد به استثمار جامعه ایران، مقدم بر استثمار طبقه کارگر ایران می‌باشد و لذا در تقسیم ارزش افزوده در عصر سرمایه‌داری و ماشین در جامعه ایران، شریعتی در ارزش افزوده غارت شده توسط سرمایه‌داری ایران، جامعه ایران را سهم می‌داند و این تمایز اصلی بین سوسیالیسم علمی شریعتی با سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا می‌باشد.» ❑

ادامه دارد

# عاشورا: ترسیم آگاهانه و اختیاری منظومه معرفتی حسین



## در سه مؤلفه هماهنگ

# اسلامیات، کوپریات و اجتماعیات

و دموکراسی برسیم و پیوسته دستاورد ما استبدادی مخوفتر از قبلی خواهد بود. چرا؟

برای اینکه پیشگام نظری و عملی ما فکر می‌کند که بدون فهم و دستیابی تئوری استبداد با کپی برداری از تئوری آزادی مغرب می‌تواند به دموکراسی و آزادی در جامعه ایران یا جوامع مسلمین و کشورهای پیرامونی دست پیدا کند و با زدن سورها از دهان گشادش می‌تواند آواز هارمونیک تولید کند و یا در خصوص دستیابی به سوسیالیسم بیش از صد سال است که چنین می‌اندیشیم که بدون فهم تئوری سرمایه‌داری کنکریست جامعه خودمان می‌توانیم تنها با دستیابی به تئوری سوسیالیسم، سوسیالیسم را در جامعه خودمان مستقر کنیم.

علی‌ایحاله خروجی نهائی این تفکر آن می‌شود که چنین بیندازیم که آنچنانکه در خصوص تئوری دموکراسی و آزادی نیازمند به فهم تئوری استبداد در جامعه و تاریخ خود نیستیم، در عرصه سوسیالیسم هم بدون فهم و دستیابی به تئوری سرمایه‌داری کنکریست در جامعه خودمان می‌توانیم به سوسیالیسم دست پیدا کنیم. همین امر باعث می‌گردد تا ما حتی در عرصه دستیابی به تئوری سوسیالیسم به خود زحمت بومی کردن تئوری عام سوسیالیسم وارداتی مغرب زمین را هم ندهیم و تنها با کپی برداری از آثار کلاسیک سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم یا نیمه

### د - مبانی تئوری انحطاط:

یکی از ضعف‌های کلیدی پیشگامان نظری و عملی جامعه ما و جوامع مسلمان به خصوص در ۷۰۰ سال گذشته و بالاخص از بعد از انقلاب کبیر فرانسه و ورود مدرنیته نظری و عملی به کشورهای پیرامونی این بوده و این هست که پیوسته در رابطه با تبیین تئوری حرکت تحول‌خواهانه جامعه خود همیشه معتقد به «تبیین نظری و تئوریک وجه مثبت قضیه بوده‌اند» و چنین می‌انگاشتند که به موازات فهم وجه مثبت حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و تاریخی خود می‌توانند به آرمان‌ها و ایده‌های نظری خود دست پیداکنند و هرگز خود را مجبور به شناخت تئوری مؤلفه منفی که در حرکت تحول‌خواهانه خود خاگریز اول بوده است نمی‌دیدند.

مثلاً چنین فکر می‌کردند که برای دستیابی به آزادی و دموکراسی تنها کافی است که ما تئوری دموکراسی و آزادی را فهم کنیم و تنها با همین تئوری دموکراسی و آزادی ما خواهیم توانست به آزادی دست پیدا کنیم؛ لذا از آنجائیکه این تئوری‌ها، هم در جایگاه دیگری در قرن ۱۸ و ۱۹ تکوین پیدا کرده بود آن‌ها برای دستیابی به آزادی و دموکراسی دیگر خود را حتی نیازمند به دستیابی در همین تک مؤلفه مکانیکی هم نمی‌دیدند در نتیجه با کپی برداری از تفکیک سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه منتسکیو و ادغام کردن با قانون انتخابات عمومی مهندسی شده تکلیفی و تعبدی و تزریقی فقهاتی و در چارچوب تعریف دموکراسی یعنی حاکمیت رای و نظر اکثریت و یا کپی برداری از آزادی‌های فردی ولتر و انتخابات جان لاک می‌خواستند به تحقق آزادی و دموکراسی در جامعه خود دست پیدا کنند.

همین امر باعث شده است که حداقل در طول دو قرن گذشته آب در هاون بکوبند و به جای آب دنبال سراب بروند و زمانی که می‌خواهند با استبداد پهلوی مبارزه کنند، مبارزه ضد استبدادی آن‌ها بدل به مبارزه ضد شاه بشود و بدون دست داشتن تئوری استبداد، عکس شاه را بردارند و عکس دیگری را به جای او در کره ماه بنشانند و پیوسته بگویند که «کی می‌خواهد برود و کی جایش می‌خواهد بنشیند» در نتیجه تور ماهیگیری آن‌ها به جای ماهی «آزادی» یک مرتبه نهنگ صید کند و مستبدی برود و مستبدی بس مهیب‌تر از او در شکل هیولای مذهبی ظاهر بشود. به طوری که مانند مهندس بازرگان در برابر آن مجبور بشویم برای تقدیس قدرت صدرات خودمان خطاب به او بگوئیم که «بعد از خداوند در زمین شما هستی» و به این ترتیب است که صد سال دیگر هم نه از طریق انقلاب و نه اصلاحات و نه رفرم، ما نخواهیم به آزادی



اول قرن بیستم اروپا بخواهیم به سوسیالیسم در جامعه خودمان لباس عینی بپوشانیم که حاصل این می‌شود که این تفکر پیشگامان نظری و عملی جامعه ما و جوامع مسلمین و کشورهای پیرامونی تلاش جهت دستیابی به سوسیالیسم، گرفتار همان سرنوشتی بشود که آزادی و استبداد شده است.

البته در خصوص انحطاط هم باز سرنوشت پیشگامان نظری و عملی جامعه ما و جوامع مسلمین در ۷۰۰ سال گذشته همین سرنوشت آزادی و استبداد یا سرمایه‌داری و سوسیالیسم داشته است. به این ترتیب که این پیشگامان فکر می‌کردند بدون فهم تئوری انحطاط می‌توانند به تئوری ترقی و رشد و اعتلا جامعه خود یا جوامع مسلمین دست پیدا کنند. در نتیجه از آنجائیکه می‌خواستند بدون دستیابی به تئوری انحطاط به صورت کنکریت و مشخص در جوامع خود به تئوری رشد و توسعه و رونق و اعتلا دست پیدا کنند، همین امر باعث شده است تا جهت دستیابی به این تئوری‌های مکانیکی رشد و توسعه و رونق و اعتلا تنها به کپی برداری از دستاوردهای مغرب زمین در این رابطه بپردازند. به هر حال به همین دلیل برای آسیب‌شناسی حرکت حداقل ۲۰۰ ساله گذشته خودمان در این رابطه باید به این حقیقت اعتقاد و ایمان پیدا کنیم که:

اولاً آنچنانکه مؤلفه مثبت آزادی و دموکراسی و سوسیالیسم و رونق و توسعه و رشد، دارای تئوری می‌باشد مؤلفه منفی مبارزه یعنی استبداد و سرمایه‌داری و انحطاط نیز دارای تئوری می‌باشند.

ثانیاً آنچنانکه تئوری‌های مؤلفه مثبت آزادی و سوسیالیسم و رشد و اعتلا، علاوه بر مبانی تئوری عام آن دارای تئوری مشخص و کنکریت می‌باشند که تنها با فهم مبانی کنکریت این تئوری‌های عام است که امکان تطبیق این تئوری‌های بر جوامع مختلف می‌باشد، در عرصه مؤلفه‌های منفی مبارزه هم باز همین قانون حاکم می‌باشد.

ثالثاً برای دستیابی به تئوری‌های عام و کنکریت مؤلفه‌های مثبت مبارزه به دوا و قبلا باید به تئوری منفی آن دست پیدا کنیم. مثلاً برای دستیابی به تئوری آزادی و دموکراسی باید قبلاً به تئوری استبداد و مبارزه با استبداد دست پیدا کنیم و یا برای دستیابی به رشد و سوسیالیسم قبل از آن باید به تئوری و شناخت سرمایه‌داری و انحطاط دست پیدا کنیم.

رابعاً هرگز بدون شناخت و دستیابی به تئوری استبداد و سرمایه‌داری و انحطاط، امکان دستیابی به سوسیالیسم و آزادی و رشد و توسعه نیست. خامساً همیشه فهم مؤلفه منفی به دلیل مشخص و کنکریت بودن آن صورتی سخت‌تر و مشکل‌تر فهم تئوریک مؤلفه مثبت دارد.

یعنی کشف تئوری استبداد در جامعه و تاریخ ایران بسیار مشکل‌تر است از کشف تئوری آزادی می‌باشد و علت اینکه مبارزه‌های آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی یا توسعه طلبانه ایران تا کنون نتوانسته است به نتیجه برسد آن بوده که این پیشگامان بدون فهم و شناخت استبداد و سرمایه‌داری و انحطاط می‌خواستند به آزادی و سوسیالیسم و توسعه و رشد و اعتلا دست پیدا کنند که این امر شدنی نیست.

در نتیجه در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته گرچه ما پیشکسوت انقلاب دموکراتیک مشروطیت در کشورهای پیرامونی بوده‌ایم در نتیجه همین خلاء باعث شده تا پیوسته از چاله در بیاییم و به چاه در غلطیم؛ و به این ترتیب است که ما می‌توانیم به اصل ضرورت فهم تئوری انحطاط در جامعه خودمان و در جوامع مسلمان و پیرامونی برسیم و به این نتیجه دست پیدا کنیم که بدون فهم تئوری انحطاط امکان نجات از انحطاط و مقابله با آن وجود ندارد.

لذا برای تبیین تئوری انحطاط در جوامع مسلمین و جامعه خودمان باید نخست به این امر توجه داشته باشیم که انحطاط برحسب موضوع چهارگانه به چهار قسمت:

۱ - انحطاط اعتقادی.

۲ - انحطاط اجتماعی.

۳ - انحطاط تمدنی.

۴ - انحطاط انسانی، تقسیم می‌شود.

که در انحطاط اعتقادی به بررسی عوامل انحطاط فرهنگی و مذهبی می‌پردازیم، در صورتی که در انحطاط اجتماعی ما به بررسی عوامل انحطاط زای اجتماعی که شامل الف - استعمار، ب - استثمار، ج - استحمار، د - استبداد، است می‌پردازیم و در بررسی انحطاط تمدنی با مقوله‌های فربه تری مثل عوامل زیرساختی آنچنانکه تاین بی می‌گوید یعنی تهاجم و تدافع تاریخی یا آنچنانکه ابن خلدون می‌گوید «هم بستگی و عصبیت» یا آنچنانکه هایدگر می‌گوید با «مقوله ایده‌آلیست» و یا همچون اشپنگلر با «مقولات تنویت و مجوسی گری و انتظار» و... روبرو می‌شویم و در انحطاط انسانی ما با از خود بیگانگی‌های مختلف تخصصی و غیر تخصصی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و غیره روبرو می‌شویم.

البته پس از فهم تفاوت «انواع انحطاط» در عرصه تبیین مبانی تئوری انحطاط است که باید به شناخت «عوامل انحطاط» بپردازیم که در شناخت عوامل انحطاط باید توجه داشته باشیم که باید به آرایش این انواع انحطاط در جامعه خود و جوامع مسلمان بپردازیم. به این ترتیب



که امکان ندارد که تنها یکی از این انواع انحطاط در یک جامعه تحقق پیدا کند بلکه بالعکس به علت پیوند تنگاتنگی که در پروسه تکوین انحطاط وجود دارد همیشه چند نوع انحطاط با هم تکوین پیدا می‌کنند. یعنی وقتی که در یک جامعه با انحطاط تمدنی روبرو هستیم قطعا دیگر انواع انحطاط مثل انحطاط اعتقادی و انحطاط اجتماعی یا انحطاط انسانی هم وجود دارند؛ لذا در این رابطه است که در مرحله شناخت عوامل انحطاط ما مجبور به شناخت و آرایش این انواع انحطاط می‌شویم و از این جا است که اختلاف بین نظریه پردازان مطرح می‌شود.

مثلا در جامعه خودمان گرچه هم سیدجمال و هم مرحوم مهندس بازرگان و هم معلم کبیرمان شریعتی به موضوع انحطاط در جامعه ایران پی برده بودند اما از آنجائیکه این‌ها در آرایش انواع انحطاط و کشف انواع انحطاط در جامعه ایران رویکرد متفاوتی داشته‌اند در نتیجه در تبیین عوامل انحطاط در جامعه ایران و انواع آن رویکردی کاملا متفاوت داشته‌اند، بطوریکه هم سیدجمال و هم ابن خلدون مثلا معتقد به اولویت انحطاط تمدنی جوامع مسلمین بودند، اما در تعیین عوامل انحطاط تمدنی ابن خلدون معتقد است که عامل انحطاط تمدنی جوامع مسلمین از دست دادن عصبیت یا همبستگی اجتماعی می‌باشد، در صورتی که سیدجمال به علت اینکه با عینک سیانسی و علوم تجربی و علوم طبیعی قرن نوزدهم اروپا به این امر توجه می‌کرده است، عامل انحطاط تمدنی جوامع مسلمین را یک عامل ابزاری و تکنولوژی و سیاسی می‌دانسته و لذا شعار «این العساکر جرار و این السلاطین الجبار» سر داده است و معتقد بوده است که توسط بازیابی قدرت نظامی و سیاسی جوامع مسلمین می‌توانند بر انحطاط تمدنی غلبه کنند.

البته در این رابطه باز بین سیدجمال و بازرگان اختلاف وجود دارد چراکه گرچه هم سیدجمال و هم مهندس بازرگان با رویکرد علم تجربی و طبیعی قرن نوزدهم اروپا یعنی دوران خدائی علم سیانس به موضوع انحطاط جوامع مسلمین و جامعه ایران نگاه می‌کرده‌اند، در تعیین عوامل انحطاط بازرگان و سیدجمال به دو نتیجه کاملا متفاوت دست پیدا کرده‌اند، چراکه سیدجمال از نگاه برونی به انحطاط جامعه مسلمین نگاه می‌کند، در نتیجه بر عامل استعمار در این رابطه تکیه می‌کند در صورتی که مهندس مهدی بازرگان از نگاه درونی به انحطاط جامعه ایران نگاه می‌کند لذا او عامل استبداد در جامعه ایران را مطلق می‌کرد و با مطلق کردن عامل استبداد از آنجائیکه بازرگان دارای تئوری استبداد در جامعه ایران نبود جهت مقابله کردن با استبداد در جامعه ایران اقدام به کپی برداری از تئوری‌های جامعه سرمایه‌داری مغرب

زمین در قرن نوزدهم می‌کرد و معتقد بود که با لیبرال سرمایه‌داری مغرب زمین می‌توان به آزادی و دموکراسی در جامعه ایران دست پیدا کرد؛ و توسط آزادی سیاسی از نگاه بازرگان می‌توان با انحطاط اجتماعی مقابله کرد.

اما دیدگاه شریعتی و اقبال در رابطه با انحطاط در جامعه ایران و جوامع مسلمین با دیدگاه بازرگان و سیدجمال و ابن خلدون متفاوت می‌باشد زیرا اقبال و شریعتی برعکس آن‌ها عامل انحطاط جوامع مسلمین و جامعه ایران را در مرحله اول انحطاط اعتقادی می‌دانند، و در این رابطه اقبال و شریعتی معتقدند که جامعه ایران و جوامع مسلمین جوامعی دینی هستند و دین در این جوامع به عنوان یک نیرو می‌باشد در نتیجه تا زمانی که ما نتوانیم این نیروی عظیم دین در این جامعه را از زنگار و غبار استعمار نو و کهنه نجات و صیقل بدهیم امکان دستیابی به این نیروی عظیم و در نتیجه مقابله با انحطاط در جوامع مسلمین وجود ندارد.

به همین دلیل اقبال و شریعتی موضوع «نجات اسلام قبل از مسلمین» را در دستور کار خود قرار دادند و در این رابطه بود که شعار «بازسازی اسلام جهت بازسازی جوامع مسلمین از انحطاط مطرح کردند» و به همین دلیل است که ترم استعمار برای اولین بار در دیسکورس مسلمین و کشورهای پیرامونی از طرف معلم کبیرمان شریعتی مطرح گردید که آنچنانکه در کنفرانس استعمار در مهر ماه ۵۱ در دانشگاه دختران تهران، شریعتی مطرح کرد این استعمار علاوه بر اینکه به عنوان عامل انحطاط مسلمین و جامعه ایران می‌باشد خود به دو دسته استعمار نو و استعمار کهنه تقسیم می‌شود که در این چارچوب است که شریعتی برعکس بازرگان و سیدجمال استعمار و استبداد و حتی استعمار را در چارت استعمار نو و کهنه می‌فهمد نه برعکس.

بنابراین در رابطه با آرایش عوامل انحطاط در جوامع مسلمین است که بازرگان عامل استبداد داخلی را انحطاط‌زا می‌داند اما سیدجمال عامل برونی استعمار و معلم کبیرمان شریعتی و حضرت علامه محمد اقبال لاهوری عامل استعمار را انحطاط‌زا تعریف می‌کنند و شهید مهندس محمد حنیف نژاد عامل استعمار و سرمایه‌داری را انحطاط‌زا می‌داند و در کادر همین اولویت بخشیدن است که اینها به طرح استراتژی رهائی از انحطاط می‌پردازند... ❏

ادامه دارد





## چرائه ختم نبوت

۱۹

## پیامبر اسلام

ماحصل آنچه که در این قسمت مطرح کردیم اینکه:

۱- از نظر علامه محمد اقبال لاهوری ولادت عقل برهانی استقرائی توسط تکثر منابع معرفتی انسان توسط قرآن، بستر ساز اصلی پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌باشد.

«تجربه درونی تنها یک منبع معرفت بشری است به مدلول قرآن، دو منبع دیگر معرفت برای بشر است که یکی از آن دو، تاریخ است و دیگری عالم طبیعت و با کاوش در این دو منبع معرفت است که روح اسلام به بهترین صورت آشکار می‌شود، قرآن آیات و نشانه‌های حقیقت نهائی را در خورشید و ماه و دراز شدن سایه و پی هم آمدن شب و روز و گوناگونی زبان‌ها و جانشین شدن روزهای خوشبختی و بدبختی به جای یکدیگر در میان مردم یعنی سراسر طبیعت بدان صورت که به وسیله ادراک حسی بشری متجلی می‌شود می‌داند و وظیفه مسلمان آن است که در باره این آیات بیندیشد و همچون کور و کر سرسری از برابر آن‌ها نگذرد» (باز سازی فکر دینی در اسلام - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۷ - س ۱۲).

۲- از نظر علامه محمد اقبال لاهوری پروژه ختمیت نبوت یک موضوع کلامی می‌باشد و اگر مانند اسلام فقاهتی حوزه یا اسلام روایتی در طول بیش از هزار سال گذشته پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام را محصور به فقه و فقهت و شریعت بکنیم این امر جفای به اصل و پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام می‌باشد، لذا در کادر علم کلام است که اقبال معتقد است که وظیفه علم کلام برعکس علم فقه تبیین عقلانی و تئوریک کردن یا کشف عقلانیت و تئوری کردن از پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام می‌باشد. در این رابطه است که اقبال گوهر نبوت پیامبر اسلام در پروژه ختمیت نبوت پیامبر می‌داند، آنچنانکه اقبال گوهر پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام در ولادت را عقل برهانی استقرائی بشریت توسط قرآن می‌داند و عامل ولادت عقل برهانی استقرائی بشریت توسط قرآن چند منبعی کردن منابع معرفتی بشریت می‌داند که تا قبل از قرآن بشریت به صورت تک منبعی که همان وحی نبوی بود کسب معرفت می‌کرد، ولی مهتر از همه در تبیین کلامی اقبال از نبوت پیامبران الهی، اقبال به همان دلیلی که گوهر نبوت پیامبر اسلام را در پروژه ختمیت نبوت پیامبر اسلام تبیین می‌کند گوهر نبوت پیامبران الهی را در اصل تکامل و حیات و هدفداری این پروسس تکامل وجود می‌داند.

«قرآن جهان را در اصل خود بالان و نامحدود و قابل افزایش می‌داند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۸ - س ۱).

«کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب وحی را خاصیتی از پروسس تکامل حیات در وجود و هستی می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل وحی برحسب مراحل

مختلف تکامل پروسس حیات متفاوت است، گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که بر پایه انطباق با محیط دارای عضو تازه‌ائی شده است و انسانی که از اعماق درونی حیات در وجود خود روشنی تازه‌ائی در چارچوب تجربه باطنی دریافت می‌کند همه نماینده حالات مختلف وحی در بستر پروسس حیات و هدفداری تکامل می‌باشد که بنابر ضرورت‌های ظرف موجود پذیرای هدایتگری وحی شده‌اند و یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف در پروسس حیات و هدفداری تکامل به آن تعلق دارد اشکال گوناگون وحی را حاصل می‌شوند» (ص ۱۴۵ - س ۱) و به همین دلیل قرآن در آیه ۱۲ سوره فصلت موضوع وحی را تمام وجود قرار می‌دهد.

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» - و وحی شد بر همه پدیده‌های وجود هدایتگری حرکت آن‌ها» و در آیه ۶۸ و ۶۹ سوره نحل قرآن هدایتگری حرکت زنبور عسل را به صورت وحی بر زنبور عسل مطرح می‌کند.

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ - ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» - و وحی نمود پروردگار تو بر زنبور عسل که برگزید از کوه‌ها و از درختان و از بناها خانه‌ائی - و بخورد از همه میوه‌ها و حرکت کنید در پروسس حیات و تکامل پروردگارت

لذا از شکم‌های آن‌ها با هدایتگری وحی شرابی با رنگ‌های مختلف برون می‌شود که شفای مردم در آن است البته در این موضوع برای اهل تفکر و اندیشه ایهائی می‌باشد تا به آن فکر کنند.»

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا - بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا - پروردگار تو در قیامت به زمین وحی می‌کند تا زمین سخن بگوید از اخبار حوادثی که در دنیا در آن رخ داده است» (آیه ۴ و ۵ - سوره زلزال).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ - و ما بر مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر ده و آن زمانی که از فرعون بر کودکت بیمناک شدی کودکت را در دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مشو ما موسی را به تو بر می‌گردانیم و او را از پیامبران الهی قرار می‌دهیم» (آیه ۷ - سوره قصص).

۳ - اقبال مکانیزم کسب وحی نبوی پیامبر اسلام را در چارچوب تجربه درونی و باطنی پیامبر اسلام تبیین می‌نماید نه به صورت مکانیکی توسط ملانکه منفک از پیامبر و لذا از آنجائیکه اقبال هم وحی نبوی پیامبر اسلام را در چارچوب پروسس حیات و همدفاری تکامل وجود تبیین می‌نماید و هم کسب وحی نبوی پیامبر اسلام را از طریق پراکسیس یا معراج وجودی و باطنی پیامبر اسلام تبیین می‌نماید، این امر باعث می‌گردد که از نظر اقبال قرآن یا وحی نبوی پیامبر اسلام محصول تجربه باطنی یا پراکسیس وجودی یا معراج ليله القدر پیامبر اسلام باشد نه یکجی که از طریق ملانکه منفک از پیامبر اسلام از بالا برای او به صورت مکانیکی ارسال شده باشد.

«پیغمبری را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه باطنی و نبوی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروی پروسس تکامل اجتماعی را از نو تبیین نماید یا شکل تازه‌ائی به این پروسس بدهد زیرا در شخصیت پیامبر به علت تجربه باطنی و وجودی نبوی، مرکز محدود حیات درونی پیامبر متصل به حیات نامحدود وجود می‌شود تنها به این قصد که بار دیگر با نیروی تازه ظاهر شود و کهنه را براندازد و خط سیر جدید پروسه حیات و تکامل را آشکار سازد. این اتصال با ریشه وجود فقط مخصوص پیامبر و انسان نیست تمامی هستی در این پیوند حرکت می‌کنند» (بازسازی فکر دینی - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۴ - س ۱۵).

«تجربه باطنی عرفا از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه باطنی و وجودی پیامبران الهی ندارد» (ص ۱۴۶ - س ۱۱).

«بنابراین تجربه باطنی پیامبرانه و عارفانه هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارف باشد باید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد این مطلب از وضع پیامبر اسلام در برابر تجربه روانی ابن صیاد آشکار می‌شود» (ص ۱۴۷ - س ۵).

«پیغمبر اسلام نخستین مشاهده کننده نقاد نموده‌های باطنی بود، بخاری و دیگر محدثان گزارش مفصل توجه آن حضرت را به جوانی یهودی به نام ابن صیاد که مبتلا به بیماری روانی بود و حالت خلسه آمیز او مورد عنایت آن حضرت بود، پیامبر اسلام وی را آموذ و از وی چیزهایی پرسید و در اوضاع و احوال گوناگون او جويا شد، یک بار پیامبر اسلام پشت درختی پنهان شد تا سخنانی را که آن جوان در حال بیخودی با خود می‌گوید بشنود ولی مادر آن جوان به فرزند خود آمدن پیامبر اسلام را خبر داد با شنیدن این سخن آن پسر از وضع و حالتی که در آن فرو رفته بود بیرون آمد و حضرت چنین فرمود: اگر وی را به حال خود گذاشته بودی شاید وضع روشن می‌شد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل معرفت و تجربه دینی - ص ۲۱ و ۲۲ - س ۲۰).

۴ - اقبال معتقد است که هر چند به لحاظ کیفیت و مکانیزم تجربه وجودی و باطنی پیامبران با عرفا یکسان است اما به لحاظ محتوی و فونکسیون بین تجربه عرفا و تجربه باطنی و نبوی پیامبر اسلام تفاوت کیفی وجود دارد.

«حضرت محمد به معراج رفت و بازگشت، یکی از شیوخ بزرگ طریقت عبدالقدوس گنگهی را کلامی است بدین مضمون: سوگند به خدا که اگر من به آن نقطه رسیده بودم هرگز به زمین باز نمی‌گشتم. شاید در سراسر ادبیات صوفیانه نتوان چند کلمه معدود را پیدا کرد که در یک جمله اختلاف روانشناختی میان دو نوع خودآگاهی پیغمبرانه و صوفیانه را به این خوبی آشکار سازد. مرد صوفی یا عارف نمی‌خواهد که پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه باطنی خود پیدا می‌کند به زندگی این جهانی و جامعه باز گردد و تازه در آن هنگام که بنابر ضرورت باز برمی‌گردد، بازگشت او به جامعه برای تمام بشریت سود چندانی ندارد ولی برعکس بازگشت پیغمبر جنبه خلاقیت و ثمر بخشی دارد چراکه پیامبر باز می‌گردد و در جریان زمان وارد می‌شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط درآورد و از این راه، جهان تازه‌ائی از کمال مطلوب‌ها خلق کند. برای مرد عارف و صوفی آرامش حاصل از تجربه باطنی مرحله‌ائی نهائی است اما برعکس برای پیامبر بیدار شدن نیروی روانشناختی او است که جهان را تکان می‌دهد و این نیروها چنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر می‌دهد.



در پیغمبر آرزوی اینکه ببیند تجربه دینی به صورت یک نیروی جهانی زنده درآمده است به حد اعلی وجود دارد، به این ترتیب بازگشت او به جامعه نوعی از آزمون عملی ارزش تجربه دینی او به شمار می‌رود. پیامبر در فعل خلاق خود هم در باره خود داوری می‌کند و هم در باره جهان واقعیت‌های عینی که می‌کوشد تا به خود در آن جنبه عینیت بدهد لذا پیامبر با نفوذ کردن در آنچه که نفوذ ناپذیر است خود را برای خود باز می‌یابد، همچنین پیامبر در برابر تاریخ هم نقاب از چهره خود برمی‌دارد. بنابراین راه دیگری برای داوری کردن در ارزش تجربه دینی یک پیغمبر آزمون انواع انسانیتی است که ایجاد کرده و نیز توجه به آن جهان فرهنگ و تمدنی است که از رسالت وی برخاسته است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۳ - س ۱).

۵ - محمد اقبال هدایتگری جامعه بشریت را در چتر تجربه نبوی پیامبران الهی به دو دوره تقسیم می‌کند:

نخست دوران غریزه بشر که علاوه بر اینکه بشر در کسب معرفت تک منبعی بود، به علت غلبه شهوت و غریزه بر بشریت وحی و هدایتگری توسط پیامبران نسبت به جامعه بشری صورت برون‌ی داشت.

اما در مرحله دوم به علت تولد عقل برهانی استقرائی در بشر از آنجائیکه هدایتگری پیامبران از کانال عقل برهانی استقرائی انجام می‌گیرد، در نتیجه این هدایتگری پیامبران بر عکس مرحله اول صورت درونی دارد. به همین دلیل اقبال در مقایسه بین هدایتگری پیامبر اسلام با دیگر انبیاء الهی هدایتگری پیامبر اسلام را صورت درونی می‌دهد و آن را با اصطلاح جهان جدید یاد می‌کند در صورتی که هدایتگری پیامبران ماقبل پیامبر اسلام به علت اینکه صورت برون‌ی داشته‌اند مربوط به جهان قدیم و کهن می‌داند و باز در این رابطه است که اقبال پیامبر اسلام را سر پل انتقال بین جهان قدیم و جهان جدید می‌داند، چراکه از نظر اقبال تجربه دینی پیامبر اسلام - که همین قرآنی می‌باشد که امروز در دست ما قرار دارد - از یک طرف به علت اینکه مانند تجارب دینی پیامبران ماقبل او به منبع وحی مربوط می‌شد، مربوط به جهان کهن است اما از آنجائیکه خود این پیام و تجربه دینی توسط کثرت منبع معرفتی انسان باعث تولد عقل برهانی استقرائی و هدایتگری بعدی آن می‌شود مربوط به جهان جدید است.

«آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است، عقل استدلال‌گر که تنها عاملی است که باعث تسلط انسان بر محیط می‌شود خود محصول تکامل و پیشرفتی بوده که بعداً برای انسان حاصل شده است، لذا چون عقل استدلال‌گر انسان تولد یافت بایستی که آن را با جلوگیری از

اشکال دیگر معرفت تقویت کنند شک نیست که جهان قدیم زمانی بوده که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشته است و کمابیش تحت فرمان تلقین بوده است و تنها در این زمان در یونان قدیم چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده است، ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده که نمی‌توانسته است از طبقه بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکائی در باره اوضاع عینی حیات و زندگی برای ما فراهم کند، پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود باید گفت که چنان می‌نماید که پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است چراکه تا آنجا که به منبع وحی مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای محتوای وحی در کار می‌آید متعلق به جهان جدید است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۵ - س ۱۲).

۶ - بنابراین از نظر اقبال گوهر نبوت و پیامبری وحی است و گوهر وحی هدایتگری در بستر پروسس تکامل و حرکت است و گوهر نبوت پیامبر اسلام، ختمیت نبوت آن حضرت می‌باشد و گوهر ختمیت نبوت پیامبر اسلام تولد عقل برهانی استدلال‌گر در انسان می‌باشد، لذا در این رابطه است که اقبال عقل استدلال‌گر تولد یافته در عصر پیامبر اسلام در بستر آیات قرآن را ضد عقل مجرداندیش و کلی نگر فلسفی دوران یونان قدیم ارسطویی و افلاطونی می‌داند.

«روح قرآن اصولاً ضد تعلیمات یونانی است زیرا محتوی و روح قرآن به امور عینی توجه دارد، در صورتی که فلسفه یونانی به امور نظری می‌پردازد و از حقایق عینی غفلت می‌ورزد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۸ - س ۴).

۷ - از آنجائی که محمد اقبال جنس وحی پیامبران الهی و پیامبر اسلام را تجربه دینی و تجربه باطنی و تجربه نبوی پیامبر اسلام می‌داند نه پکیجی که از بیرون به صورت آماده و تکوین یافته از خارج وجود پیامبر، تحویل پیامبر اسلام شده باشد این امر باعث می‌گردد که خود همین تجربی بودن وحی نبوی یا قرآن پیامبر اسلام یکی از عوامل تولد اسلام تاریخی بشود چراکه اصلی‌ترین مشخصه اسلام تاریخی، تکامل اسلام پس از وفات پیامبر اسلام می‌باشد که این اصل تکامل پذیری اسلام تاریخی ریشه در همان تجربی بودن وحی نبوی پیامبر اسلام دارد زیرا هر جا که سخن از تجربه داریم تنها می‌توانیم سخن از تکامل تجربه بکنیم. ❑

ادامه دارد





## کدامین انسان؟ انسان تطبیقی؟ یا انسان انطباقی؟ یا انسان دگماتیسمر؟

۴ - چهارمین اصل پداگوژیکی امام علی در پرورش کادرهای همه جانبه در کانتکس سه مؤلفه «منش» و «روش» و «نگرش» آموزش و پرورش موضوع شجاعت می‌باشد چراکه آنچنانکه شجاعت در عمل مستلزم کسب شجاعت در نظر و تئوری می‌باشد خود این شجاعت نظری محصول آموزش و پرورش شجاعت در «بینش» و «منش» و «کنش» می‌باشد بطوریکه هرگز ما نمی‌توانیم بدون «شجاعت در منش» صاحب «شجاعت در بینش» بشویم آنچنانکه بدون «شجاعت در بینش» ما نمی‌توانیم صاحب «شجاعت در کنش» بشویم.

لذا در همین رابطه است که در نامه ۶۲ - نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۴۵۲ - س ۱ خطاب به مردم مصر می‌فرماید:

«إِنِّي وَاللَّهِ لَأَوْ لَقِيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاغُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا إِسْتَوْحَشْتُ وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِنْ رَبِّي... - سوگند به خدا من اگر به تنهایی با همه آنان (مخالفین) ملاقات کنم در حالی که همه سطح زمین را پر کنند نه باکی دارم و نه وحشتی به خود راه می‌دهم چراکه من به گمراهی آنان که در آن غوطه ورنند و به هدایتی که من بر مبنای آن حرکت می‌کنم کاملا آگاه و بینا هستم و با یقین از جانب پروردگارم همراهم.»

باز در همین رابطه در خطبه ۵۵ - نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۹۱ - س ۶ می‌فرماید:

«فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ... - سوگند به خدا هیچ باکی از آن ندارم که من به سوی مرگ بروم و یا مرگ به سراغ من بیاید.»

همچنین در خطبه ۵ - نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۵۲ - س ۶ می‌فرماید:

«وَ اللَّهُ لَا يُبْنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنْ

البتة از نظر امام علی آنچه که می‌تواند باعث «شجاعت هم در عرصه منش و هم در کنش و بینش بشود» مرگ آگاهی همراه با مرگ اندیشی و مرگ طلبی است آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری در این رابطه می‌گوید:

نشان مردم مومن با تو گویم که چون مرگش رسد خندان بمیرد

و مولوی در این رابطه در دفتر سوم چاپ نیکلسون - بیت ۳۴۷۹ به بعد این چنین مطرح می‌کند:

آنک مردن پیش چشمش تهلکه است	امر لاتلقوا بگیری او بدست
و آنک مردن پیش او شد فتح باب	سارعوا آید مر او را در خطاب
الحذر ای مرگ بینان بارعوا	العجل ای حشر بینان سارعوا
الصلاح ای لطف بینان افرحوا	البال ای قهر بینان اترحوا
هر که یوسف دید جان کردش فدی	هر که گرگش دید برگشت از هدی
مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست	پیش دشمن دشمن بر دوست دوست
پیش ترک آئینه را خوش رنگیست	پیش زنگی آئینه هم زنگیست
آنکه می‌ترسی زمرگ اندر فرار	آن زخود ترسانی ای جان هوشدار
روی زشت دوست نی رخسار مرگ	جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رستست ار نکوست آر بدست	ناخوش و خوش هر ضمیرت از خودست
گر بخاری خسته‌ائی خود کشته‌ائی	ور حریر و قز دری خود رشته‌ائی

بنابر این امام علی جهت آموزش شجاعت در «بینش» و «منش» و «کنش» در فرد معتقد به مرگ آگاهی و مرگ اندیشی و مرگ طلبی در فرد می‌باشد یعنی تا زمانی که فرد نتواند بر پایه تبیین از وجود و جامعه و تاریخ و انسان به مرگ آگاهی و مرگ اندیشی و مرگ طلبی دست پیدا کند، نمی‌تواند به «شجاعت در بینش» و «شجاعت در منش» و «شجاعت در کنش» دست پیدا کند و

الطِّفْلِ بِئَدِي أُمِّهِ... سوگند به خدا انس فرزند ابوطالب با مرگ بیش از انس کودک شیر خوار به پستان مادرش است.»

و در آخرین کلامش پس از ضربت خوردن و پیش از شهادتش در کلام شماره ۲۳ - نهج البلاغه صبحی الصالح - ص ۳۷۹ - س ۱۲ می‌فرماید:

«وَاللَّهِ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدًا كَرِهْتُهُ وَلَا طَالِعًا أَنْكَرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ وَ طَالِبٍ وَجَدٍّ... سوگند به خدا هیچ چیزی از مرگ بر سرم نتاخته است که من از آن کراهت داشته باشم و آن را ناشناخته و منکر تلقی کنم موضع من در برابر مرگ مانند کسی بود که نزدیک به مقصدش بود و به آن رسید و جوینده‌ائی بود که مطلوب خود را یافت.»

بنابراین از نگاه امام علی و علامه محمد اقبال و مولوی شجاعت در عمل برای کادر همه جانبه امکان پذیر نمی‌باشد مگر زمانی که کادر بتواند در کانتکس پروسس باطنی و خودسازی درونی رابطه خود را با پدیده مرگ مشخص کند و تا زمانی که کادر همه جانبه نتواند در چارچوب «پراتیک منشی» موضوع مرگ را برای خود حل نماید، امکان ندارد او بتواند به آبشخور شجاعت دست پیدا کند و شاید این موضوع سخت‌ترین مرحله پروسه کادرسازی باشد چراکه تمامی ضربه‌هایی که جریان‌های سیاسی در عرصه پروسس مبارزه با دشمنان خدا و خلق خورده‌اند به خصوص در مرحله دستگیری و زیر شکنجه‌های دیکتاتورها از این زاویه بوده است. به این دلیل که رژیم‌های پلیسی - نظامی به درستی طبق روانشناسی انسان‌ها فهم کرده‌اند که تنها فاکتوری که می‌تواند انقلابیون را در عرصه مبارزه به تسلیم وادارد به چالش کشیدن حیات دنیائی انقلابیون توسط پدیده مرگ و اعدام است و این رژیم‌های پلیسی - نظامی دریافته‌اند تنها فاکتوری که در زندان‌های قرون وسطائی آن‌ها و در زیر شکنجه‌های ضد انسانی آن‌ها می‌تواند انقلابیون را وادار به تسلیم بکند قرار دادن انقلابیون در برابر پدیده مرگ و اعدام است زیرا آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در مقاله «محمد در بستر مرگ» می‌گوید: «تنها سلول انفرادی و پدیده مرگ است که باعث می‌گردد تا انسان‌ها تمامی حجاب‌های مصنوعی خود را فرو بریزند و عریان بی هیچ پوششی در برابر خود واقعی و حقیقی خویش قرار بگیرند طبیعی است که هولناکترین صحنه حیات هر فرد قرار گرفتن در برابر خود عریان شده خویش است.»

ای تو در بیکار خود را باخته

دیگران را تو زخود نشناخته

تو به هر صورت که آبی بیستی

که منم این و الله آن تو نیستی

یک زمان تنها بمانی تو زخلق

در غم و اندیشه مانی تا به حلق

این تو کی باشی که تو آن واحدی

که خوش و سرمست و زیبا آمدی

مرغ خویشتی صید خویشتی دام خویشتی

صدر خویشتی فرش خویشتی بام خویشتی

گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین

جمله ذریات را در خود ببین

چیست اندر خم که اندر بحر نیست

چیست اندر خانه کاندرا شهر نیست

مولوی - مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۲۹ - س ۸

در زمین مردمان خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه؟ تن خاکی تو

کز برای او ست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

جوهر خود را نبینی فریبهی

مشک را بر تن مزین بردل بمال

مشک چه بود؟ نام پاک ذوالجلال

گر میان مشک تن را جا شود

روز مردن گند او پیدا شود

آن منافق مشک بر تن می‌نهد

روح را در قعر گلخن می‌نهد

بر زبان نام حق و در جان او

گندها از فکر بی ایمان او

مثنوی دفتر دوم - ابیات ۲۶۳ - ۲۶۹

اینجا است که مشاهده کردیم که چگونه در طول سال‌های ۶۰ تا ۶۷ در زندان‌های قرون وسطائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وقتی که تعدادی انقلابیون و مبارزین در برابر پدیده مرگ قرار می‌گرفتند مانند:

مشتهای آسمان کوب قوی

واشدند گونه گون رسوا شدند

یا نهان سیلی زنان یا آشکار



در مزارآباد شهر بی تپش

کاسه دست‌گدائی‌ها شدند

دارها بر چیده خون‌ها شسته‌اند

جای خشم و کین عصیان توده‌ها

پشک‌های پلیدی رسته‌اند

(البته هرگز در این رابطه نباید در برابر آن همه مقاومت‌های استخوان‌سوز مبارزینی که در طول سال‌های ۶۰ تا ۶۷ در شکنجه گاه‌های قرون وسطانی رژیم مطلقه فقهاتی که حتی بدون معرفی کردن هویت و مشخصات خود حسرت یک آخ بر دل این رو سیاهان تاریخ گذشتند و مردند سر تسلیم فرود نیاوریم و بر همه آن‌ها درود جاودانه نثار نکنیم) سخن ما در اینجا در باب آن افراد و اشخاصی است که تا زمانی که تا قبل از دستگیری با آن همه ادعاهای گوش‌خراش و آسمان‌خراش خود که گوش فلک را کر می‌کرد همینه‌ک پای در شکنجه گاه‌های رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذاشتند و شبه مرگ و شکنجه در برابر خود می‌دیدند، به یکباره مانند برف آب می‌شدند و با تسلیم شدن در اشکال توابع و بریده و پاسیف و منفعل تمامی ادعاها و گذشته‌های طلائی خود را رایگان در پای رژیم مطلقه فقهاتی می‌ریختند و برای حفاظت از چهار روز حیات این دنیا در زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی تن به هر رسوائی می‌دادند تنها به این قیمت که شاید بتوانند چند روز دیگر به حیات سیاه خود در این دنیا ادامه بدهند.

آنچنانکه وحید افراخته در زندان شاه پس از دستگیری، زمانی که خودش را در برابر شبه مرگ احساس کرد به یکباره تمامی گذشته را هدیه جنایتکاران رژیم توتالیتر پهلوی کرد و تمامی اطلاعات تشکیلاتی خود را یکجا تقدیم آن جنایتکاران ضد خدا و خلق نمود و آنچنان ضربه‌ای به تشکیلات مجاهدین خلق و اپورتونیست‌ها وارد کرد که به قول منوچهری بازجوی ساواک شاه بیش از صد ساواک و وزارت اطلاعات توانست بر آن تشکیلات ضربه وارد کند و خوراک ده سال برای رژیم ضد خلقی و توتالیتر پهلوی فراهم بکند.

بنابراین برای اینکه نیروی انقلابی و کادر همه جانبه در چارچوب سه مؤلفه «بینش» و «منش» و «کنش» بتواند به شجاعت در عرصه عمل و نظر دست پیدا کند باید قبل از هر چیز توسط پروسس باطنی یا خودسازی انقلابی بتواند موضوع مرگ را برای خود حل بکند و بر مرگ مسلط بشود و آنچنانکه هوشی مینه می‌گفت «قوی‌تر از مرگ بشود تا اگر مانند برنجزار چه هوا او را درو بکنند او بتواند با ساقه‌انی

نیرومندتر باز تولید و رشد بکند» که صد البته نهج‌البلاغه علی و منش و شخصیت امام علی بزرگترین و شاید تنها آبشخوری است که ما برای دستیابی به این مهم می‌توانیم بر آن تکیه کنیم، چراکه پیامبر اسلام در دوران ۱۳ ساله مکی خود جهت کادرسازی می‌کوشید توسط تکیه بر تبیین و تشریح قیامت که بیش از هر پیامبری بر آن تکیه می‌کرد موضوع مرگ را برای کادرهای همه جانبه خود حل نماید و در این رابطه پیامبر اسلام توانست موفقیت صد در صدی کسب نماید، به طوری که رمز پیروزی پیامبر اسلام در طول دوران ده ساله مدنی‌اش در گرو شجاعت آن کادرهای همه جانبه‌ای بود که در دوران ۱۳ ساله مکی توسط تبیین و تشریح قیامت توانست مرگ آموزی و مرگ اندیشی و مرگ طلبی ملکه آن‌ها بکند و در چارچوب این محصول بود که شجاعت مانند یک سونامی در سپاه پیامبر اسلام و در کادرهای همه جانبه و دست‌پرورده او ظاهر شدند.

آنچنانکه در داستان حمزه سیدالشهداء دیدیم که چنان این کادرهای دست‌پرورده پیامبر اسلام تشنه دیدار مرگ بودند که حتی حاضر نبودند از پشت بر خود زره بیوشانند و همین مرگ طلبی و مرگ اندیشی و مرگ آگاهی آن‌ها بود که باعث شد تا شجاعت بی‌بدیل در عرصه عمل و نظر نصیب خود بکنند آنچنانکه می‌توان به صراحت اذعان کرد که کلید واژه موفقیت پیامبر اسلام در همین شجاعت بی‌بدیل نظری و عملی دست‌پروردگانش نهفته بود که صد البته پارادایم کیس این شجاعت خود پیامبر اسلام بود که بیش از همه در عرصه پروسس ۱۵ ساله حرائی قبل از بعثت خود توانست موضوع مرگ را توسط تجربه‌های باطنی برای خود حل نماید (بطوریکه خود امام علی در باب او می‌فرمود «در جنگ‌ها وقتی اوضاع بر ما دشوار می‌شد ما به پیامبر اسلام پناه می‌بردیم») چراکه پیامبر اسلام در عرصه تجربه‌های باطنی خود به این حقیقت بزرگ در هستی دست پیدا کرد که «مرگ و مردن فنا نیست بلکه بقای جاودان است.»

همین تجربه انسان‌ساز و دوران‌ساز و تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز پیامبر اسلام در فاز ۱۵ ساله حرائی بود که همه چیز را زیر و زبر کرد و آنچنان این تجربه برای پیامبر اسلام گهربار و ارزش آفرین بود که در طول ۱۳ سال دوران کادرسازی مکی پیامبر اسلام بیش از اصل توحید با طرح قیامت تبیینی و تشریحی و تبلیغی به طرح این موضوع پرداخت و بیش از همه پیامبران ابراهیمی بر موضوع قیامت و مرگ تکیه می‌کرد که صد البته او به درستی دریافته بود که رمز پرورش کادرهای همه جانبه در گرو شجاعت در عمل و نظر می‌باشد و شجاعت

در عمل و نظر حاصل نمی‌شود جز در چارچوب تحقق مرگ آگاهی و مرگ اندیشی و مرگ طلبی در وجدان کادرهای پیشتاز و پیشگام.

بنابراین در این رابطه است که تا زمانی که ما نتوانیم موضوع مرگ مانند علامه اقبال لاهوری و شریعتی و در راس آن‌ها امام علی برای خود و پیشگام حل بکنیم، نمی‌توانیم به کادرسازی و پیشگام مستضعفین سازی دست پیدا کنیم چراکه مشخصه اولیه پیشگام مستضعفین شجاعت در عمل و نظر است و این مهم حاصل نمی‌شود مگر زمانی که بتوانیم موضوع مرگ را برای کادرهای خود حل بکنیم و باز این مهم حاصل پذیر نیست مگر زمانی که ما توسط قرآن و نهج‌البلاغه و اندیشه اقبال لاهوری مرگ آگاهی و مرگ اندیشی و مرگ طلبی را در دیسکورس پیشگامان بدل به عقیده و ایمان و ملکه نفسانی بکنیم که صد البته این مهم تنها با پراتیک کردن با قرآن و نهج‌البلاغه امکان پذیر می‌باشد نه با مطالعه آکادمیک و روشنفکرانه قرآن و نهج‌البلاغه که تنها می‌تواند یک عالم به قرآن و نهج‌البلاغه بسازد نه یک پیشگام مستضعفین.

آنچنانکه دیدیم که پارادایم کیس کادرسازی پیامبر اسلام امام علی بود، پارادایم کیس کادرسازی مکتب امام علی و نهج‌البلاغه امام حسین در کربلا بود که رمز شجاعت این دو پارادایم کیس در همین اصل مرگ باوری و مرگ اندیشی و مرگ آگاهی و مرگ طلبی نهفته بود. چنانکه دیدیم امام حسین در تعریف این راز نهفته در نمایشگاه بزرگ عاشورا فرمود: «خط الموت علی ولد ادم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف - مرگ برای من مانند گردن بند زیبایی است که بر گردن دختر جوان قرار گرفته می‌باشد.» و باز در این رابطه فرمود: «انی لا اری الموت الا سعاده و لا الحیوه مع الضالمین الا برما - من مرگ را جز سعادت نمی‌دانم و حیات با ستمگران را موجب ملامت می‌بینم» چرا زیرا شجاعت امام علی و شجاعت حسین در سایه شجاعت پیامبر اسلام همه معلول حل شدن موضوع مرگ برای آن‌ها بود که برای فهم این مهم تنها کافی است در یک رابطه قیاسی شهادت امام حسین را با شهادت حضرت عیسی بن مریم مقایسه کنیم زیرا (آنچنانکه در انجیل متی آمده است) عیسی مسیح در بالای صلیب در آن زمانی که مرگ را رویاروی خود دید فریاد برآورد که «وای خدایا چرا مرا رها کرده‌ای» اما حسین بن علی در آخرین لحظه‌ای که در بعد از ظهر عاشورای ۶۱ خود را در برابر مرگ دید، فریاد برآورد که «الهی رضا بقضانک و تسلیمنا لامرک و لا معبودسواک یا غیاث المستغیثین»

بنابراین اگر قبول داریم که بزرگترین عامل بحران سال‌های ۵۹ و ۶۰ آرمان مستضعفین کمبود کادرهای همه جانبه بود و اگر قبول داریم که عامل بن بست حرکت ۵ ساله ارشاد شریعتی از بعد از غیبت شریعتی همین فقدان کادر همه جانبه جهت به سیلان درآوردن حرکت ارشاد بود و اگر قبول داریم که ریشه بحران در پروسه بیش از چهل ساله بعد از بسته شدن ارشاد تا امروز حرکت پیروان شریعتی در کمبود این کادرهای همه جانبه نهفته است و اگر قبول داریم که تا زمانی که ما نتوانیم به کادرهای همه جانبه دست پیدا کنیم امکان اعتلای حرکت سازمان‌گرایانه جریان‌های پیرو شریعتی وجود ندارد و اگر قبول داریم که بزرگترین خطری که امروز در غیبت کادرهای همه جانبه حرکت شریعتی را تهدید می‌کند همین آکادمیک زدگی اندیشه شریعتی است، باید موضوع کادرسازی در راس وظایف پیشگام مستضعفین در این زمان قرار گیرد و این مهم در این زمان به انجام نمی‌رسد جز با تکوین شجاعت نظری و عملی در اندیشه پیشگام توسط پرورش همگام «منشی» و «بینشی» و «کنشی».

به همین دلیل باید به این حقیقت ایمان پیدا کنیم که این مهم تنها با پراتیک کردن با قرآن و نهج‌البلاغه تنها در این زمان امکان پذیر می‌باشد و لذا در این رابطه است که نشر مستضعفین تلاش می‌کند تا توسط پراتیک با قرآن و نهج‌البلاغه در تمامی شماره‌های آن از آغاز تا کنون به این مهم دست پیدا کند، چراکه از نظر نشر مستضعفین این مهم تنها توسط پراتیک با قرآن و نهج‌البلاغه امکان پذیر می‌باشد و پیشگامان شجاع تنها در این مزرعه قابل روئیدن هستند نه در جای دیگر.

علی‌ایحاله هدف ما از طرح سلسله درس‌های قرآن‌شناسی و شناخت نهج‌البلاغه در نشر مستضعفین برداشتن گامی در راستای کادرسازی و پیشگام سازی مستضعفین می‌باشد تا توسط این مکانیزم بتوانیم شجاعت هم در نظر و هم در عمل به عنوان یک محصول برای پیشگام مستضعفین به ارمغان بیاوریم و صد البته انجام این مهم در گرو آن است که ما با عینک آکادمیک به این مقالات نگاه نکنیم بلکه بالعکس در عرصه این سلسله درس‌ها با قرآن و نهج‌البلاغه پراتیک نماییم. ❏

ادامه دارد



## سوره حدید

۶

## مراومه حرکت جامعه سازانه مدنه

## پیامبر اسلام

تکامل می‌کند و دلالت بر کمال مستمر وجود و رفع نقص در عرصه شدن یا صیورورت الی الله دارد. پس تسبیح هم شدن و صیورورت است و هم تکامل مستمر و تدریجی «وَالِیَ اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» به همین دلیل در آیه ۴۱ سوره نور دامنه این شناوری و رفع نقص وجود را اینچنین تبیین می‌کند:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یَسْبِغُ لَهٗ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ الطَّیْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیْحَهُ وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ - آیا نمی‌دانی که تمامی آنچه در آسمان و زمین هست همراه با مرغان بال گشوده به سوی خداوند شناور و در حرکت می‌باشند همه وجود تسبیح و صلاه و نماز خویش می‌دانند و خداوند می‌داند که آنها چه می‌کنند» (سوره نور - آیه ۴۱)

و در آیه ۴۴ سوره اسرا در باب مکانیزم این تسبیح می‌فرماید

«...وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیْحَهُمْ... - همه وجود در حال تسبیح و حمد خداوند هستند ولی شما مضمون تسبیح آنها را نمی‌فهمید» (سوره اسراء - آیه ۴۴).

بنابراین اصل اول جهان‌بینی توحیدی که در این سوره مطرح می‌کند اصل حرکت و شدن و

## ج - تئوری جهان‌بینی توحیدی، سر فصل مراومه حرکت پیامبر اسلام در سوره حدید:

آنچنانکه فوقا به اشاره رفت هدف قرآن و پیامبر اسلام از ۶ آیه اول سوره حدید تدوین تئوری جهان‌بینی توحیدی می‌باشد.

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ - لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یُحْیِی وَیُمِیْتُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ - هُوَ الْاَوَّلُ وَالاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ وَهُوَ بِهٖ كُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ - هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِیْجُ فِی الْاَرْضِ وَ مَا یُخْرِجُ مِنْهَا وَ مَا یُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیْهَا وَهُوَ مَعَكُمْ اَیْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللّٰهُ بِهٖ مَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ - لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ اِلٰی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ - یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَهُوَ عَلِیْمٌ بِهٖ ذَاتِ الصُّدُورِ - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم هم می‌باشد - آنچه در آسمان و زمین است به طرف او شناور و در حرکتند زیرا او هم عزیز است و هم حکیم - همه هستی در محاط وجود او تکوین پیدا کرده‌اند و او بر همه وجود محیط می‌باشد - خلقت هستی به صورت دفعی نبوده بلکه صورت تطوری و مرحله‌ای داشته است و هستی در محاط وجود او تطور پیدا کرده است پس خداوند به علت جایگاه محیطی که بر وجود دارد دائما با موجود می‌باشد پس خداوند با شما انسان‌ها است هر جا که باشید و خداوند به آنچه که می‌کنید بینا است - ملک آسمان‌ها و زمین از آن اوست و بازگشت همه امور به سوی خداست - اوست که شب را در روز فرو می‌برد و روز را در شب و به آنچه در درون شما می‌گذرد آگاه است.»

میانی جهان‌بینی توحیدی که در ۶ آیه اول سوره حدید مطرح شده است:

۱ - «تسبیح» که مصدر فعل سبح است، به معنای شناوری به طرف یک مقصد است. همچنین «تسبیح» در عین حال که دلالت بر شناوری و حرکت به طرف یک مقصد می‌کند مضمون و معنی رفع نقص در بستر شدن و تکامل را می‌رساند. بنابراین تسبیح مصدر فعل «سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» هم اشاره به شناوری کل وجود به طرف الله در بستر

تکامل تمام وجود در دایره وجود خود خداوند است نه بیرون از وجود خداوند.

فاش تسبیح جمادات آیدت و سوسه ناولها بر بایدت

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۳ - س ۱۸

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ - اسلام پیامبر با شناخت خداوند آغاز می‌شود - وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ - و کمال معرفت خداوند باعث ایمان به خداوند می‌شود - وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ - و کمال ایمان به خداوند باعث نیل به توحید می‌شود - وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ - و کمال در توحید خداوند باعث تحقق توحید اخلاقی یا اخلاص در فرد می‌شود - وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نُفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ - و کمال اخلاص در فرد باعث تسبیح یا پیرایش صفات از خداوند می‌شود، پس کمال تکبیر باعث تحمید می‌شود و کمال تحمید باعث تسبیح می‌گردد - و در مرحله تسبیح است که - فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ - پس هر کس برای خدا صورت و صفاتی قائل شد او را همسنگ آدمیان کرده است - وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ شَاءَ - و کسی که برای خدا مثلی تعیین کرد او را دو گانه کرده است - وَ مَنْ نَأَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ - و کسی که خداوند را دو گانه کرد او را تجزیه کرده است - وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ - و کسی که خدا را تجزیه کند نشانه آن است که خدا را نشناخته است - مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ - خداوند با همه وجود و موجودات است بدون پیوستگی - وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُرَابِلَةٍ - خداوند از همه موجودات جدا است ولی بدون دوری و گسیختگی» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱ - ص ۳۹ - س ۱۱).

۲ - ما و کل وجود در خداوند قرار دارد، نه خداوند در ما و جهان. در قرن هفتم میلادی دو نوع خداشناسی در جهان وجود داشت، یکی خداشناسی ارسطویی بود که از آنجائیکه در چارچوب اصل علیت، جهان را تبیین می‌کرد - ارسطو خداوند را به عنوان علت اولی تعریف می‌کرد - که تنها در آغاز ماموریت تکوین این جهان را داشته است و لذا پس از تمام کردن خلقت جهان دیگر در مدیریت مستمر این جهان دخالتی ندارد لذا به صورت خدای بیکاری که کارش قبلا در خلقت جهان کرده است و حال وقت استراحت کردن اوست، می‌باشد (مانند خدای ساعت ساز نیوتن). البته ارسطو و افلاطون همین نظریه را در باب بدن و روح انسان دارند چراکه آن‌ها معتقدند که روح و بدن به صورت جدای از هم تکوین پیدا کرده‌اند و در هنگام تولد این روح به صورت زندانی در این بدن قرار می‌گیرد و با مرگ این بدن، این زندانی آزاد می‌شود. در خصوص شناخت و آگاهی هم، ارسطو باز

جزءها را روی‌ها سوی کل است

بلبلان را عشق با روی گل است

آنچه از دریا به دریا می‌رود

از همان جا کامد آجا می‌رود

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان  
باز از هستی روان سوی عدم می‌روند این کاروان‌ها دم بدم

مثنوی - دفتر اول - چاپ نیکلسون - ص ۹۶ - س ۱۳

متصل نی منفصل نی ای کمال بلکه بی‌چون و چگونه زاعتدال  
ماهیانیم و تو دریای حیات زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات  
تو نگنجی در کنار فکرتی نی به معلولی قرین چون علتی

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۸ - س ۱۶

از جمادی مردم و نامی شدم از نما مردم به حیوان سر زدم  
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی زمردن کم شدم  
حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر ارم از ملائک بال و پر  
وز ملک هم بایدم جستن زجو کل شئی هالک الا وجهه  
بار دیگر از ملک پیران شوم آن چه آن در وهم ناید آن شوم  
پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۹۹ - سطر ۳۷

این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل کل شاه است و صورت‌ها رسل  
کل عالم صورت عقل کل است اوست بابای هر آنک اهل دل است

مثنوی - دفتر دوم - ص ۹۴ - سطر ۹

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان  
جمله اجزا در خُرق در سکون ناطقان کانا الیه راجعون  
ذکر تسبیحات و اجزای نهان غلغلی افکنده اندر آسمان  
ما سمعییم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم  
چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان چون شوید  
از جمادی در جهان جان روید غلغل اجزای عالم بشنوید

به همین طریق معتقد است که ذهن انسان صورت آینه‌ای دارد و این ذهن آینه‌ای هیچگونه دخالت اکتیوی در تکوین شناخت ندارد، تنها به صورت یک آینه عمل می‌کند و عاملی است که موجود بیرون را مانند تصویر داخل آینه وارد ذهن انسان می‌کند و همین تصورات معلول ذهن آینه‌ای انسان، بستر تصدیقات و شناخت انسان می‌شود. به همین دلیل از نظر ارسطو هم خدا در جهان و هم روح در بدن و هم تصورات آگاهی و شناخت به صورت مکانیکی در جهان و در بدن و در ذهن قرار می‌گیرند.

خداشناسی دیگری که در قرن هفتم بود، خداشناسی صوفیانه هند شرقی بود که معتقد به خدای باطنی و درونی انسان بودند که تنها از طریق راه دل، قابل فهم است.

دفت‌ر صوفی سواد حرف نیست	جز دل اسپید همچون برف نیست
زاد دانشمند؟ آثار قلم	زاد صوفی چیست؟ آثار قدم
بحث عقلی گم‌در و مرجان بود	آن دگر باشد که بحث جان بود
بحث جان اندر مقامی دیگر است	گوهر جان را قوامی دیگر است

مثنوی

آینه دل چون شود صافی و پاک	نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
هم ببینی نقش و هم نقاش را	فرش دولت را و هم فراش

مثنوی - دفتر دوم - ص ۸۰ - س ۱۰

اما خداشناسی که پیامبر اسلام در فاز ۱۵ ساله حرائی خود توانست تجربه کند و به عنوان بزرگترین کشف و تجربه باطنی خود برای بشریت به ارمغان بیاورد نه مانند خدای ارسطو و افلاطون بود و نه مانند خدای صوفیانه هند شرقی منحصر در دل انسان جای داشت بلکه برعکس، همه این‌ها خدای محمد در جهان نبود بلکه محیط بر جهان بود، یعنی شاید درست‌تر این باشد که بگوئیم که جهان و کل وجود در خداوند قرار دارد و به همین دلیل خدای محمد مانند خدای ارسطو خدای بی‌کار نبود بلکه دائما در حال خلقت جدید می‌باشد.

«...أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...» - هم خلقت اولیه از آن اوست و هم تدبیر بعدی این مخلوق» (سوره اعراف - آیه ۵۴).

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» - کل وجود محتاج خداوند است چرا که او دائم در خلق جدید می‌باشد» (سوره

الرحمن - آیه ۲۹).

«...أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ...» - همه شما محتاج خداوندید و تنها او محتاج نیست» (سوره فاطر - آیه ۱۵).

و به همین دلیل است که پیامبر اسلام برعکس ارسطو معتقد به خدا به عنوان علت اولی نیست بلکه بالعکس به خدائی اعتقاد دارد که دائم در حال خلق و امر می‌باشد.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خُلُقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» - ما پروسس تکامل انسان در طول از خاک شروع کردیم - و پروسه تکامل انسان در عرض را از نطفه آغاز کردیم این نطفه را در رحم مادر قرار دادیم - در رحم مادر نطفه را به علقه و علقه را به مضغه و مضغه را بدل به گوشت و استخوان کردیم و پس از آن، آن را به مرحله حیات رساندیم و البته این حیات و روح از خارج وارد آن گوشت و استخوان در رحم مادر نشد بلکه از تکامل همین گوشت و استخوان در رحم مادر به حیات دست پیدا کرد.» (سوره مومنون - آیه ۱۲ - ۱۴).

بنابراین در این رابطه است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - خداوند هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و هم بر وجود و هستی محیط می‌باشد نه محاط» (سوره حدید - آیه ۳).

ادامه دارد

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳







# اصناف و انواع خداپرستی:

## خداپرستی دگماتیسم خداپرستی انطباقی

«خداوند تصویرساز انطباقی» و «مخلوق ذهن انسان» بود که قدرت‌های اجتماعی کوشیدند برای توجیه حاکمیت خود بر توده‌ها چه در شکل سیاسی، چه در شکل اقتصادی، چه در شکل اجتماعی و فرهنگی و معرفتی از کانال این «خداپرستی تصویرساز انطباقی» وارد کارزار بشوند.

بدین ترتیب بود که بعثت پیامبران ابراهیمی در راستای استحاله «خداپرستی انطباقی بشر» به «خداپرستی تطبیقی با بازتفسیر و بازخوانی و قرائتی نو از بی‌نهایت» تکوین پیدا کرد. زیرا آن‌ها مجبور بودند تا قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی جامعه بشری اعم از «فرعون و بلعم و قارون» یا «زر و زور و تزویر» را که حاکمیت خود را در لباس شرک بر توده‌ها تثبیت کرده بودند، به چالش بکشند.

باری، بدینوسیله بود که پیامبران ابراهیمی در نوک پیکان حرکت خود «خداپرستی تصویرساز انطباقی» توده‌ها را که از دیدگاه پیامبران ابراهیمی همان بت‌پرستی می‌باشند به رمی بگیرند؛ و به همین دلیل بود که به محض اینکه ابراهیم مبعوث می‌شود با تیر در غیبت توده‌ها به بتخانه می‌رود و بتخانه ذهنی و عینی آن‌ها را به چالش می‌کشد و پیامبر اسلام به مجرد فتح مکه به سراغ بت‌های درون کعبه می‌رود و آنچنانکه تاریخ می‌گوید بیش از ۳۰۰ بتی که در آن قرار داشت نابود می‌کند و به جز تصویر عیسی بن مریم که بر

### ب - «خداپرستی تصویرسوز تطبیقی» انبیاء ابراهیمی:

از آنجائیکه «خداپرستی انطباقی بشر» در عرصه «صورت‌سازی خدای بی‌صورت» از همان آغاز تاریخ بشر تکوین پیدا کرد و به موازات تکوین «خداپرستی صورت‌ساز انطباقی بشر» بود، که رفته رفته بشر برای ارتباطگیری و پیوند با آن «امر بی‌نهایت»، کوشید تا آن «صورت ذهنی بی‌نهایت خویش» را به صورت مجسم درآورد و از اینجا بود که آنچنانکه فویر باخ و بعد کارل مارکس در ادامه او مطرح کرد این خدای صورت‌ساز نبود که خالق انسان گردید بلکه خود این خداوند مخلوق انسان بود که انسان پس از صورت‌سازی از آن و مجسم کردن آن به شکل «بت» در پای آن به سجده افتاد و به پرستش آن مشغول گردید؛ و این پرستش «خالق خداوند» در برابر «مخلوق خود» بود که انسان را از خود بیگانه کرد؛ و در همین راستا است که فویر باخ و بعد کارل مارکس آبشخور اولیه «از خود بیگانگی انسان» را در چارچوب عبادت و پرستش خدای دست‌ساز و مخلوق انسان دانستند.

علی‌الاحمال مبارزه با بت‌پرستی که سرسلسله جنیان آن اب الانبیاء ابراهیم خلیل بود، چیزی جز مبارزه با این «خدای تصویرساز انطباقی» مجسم مخلوق انسان نبود و به همین ترتیب بود که پیامبران ابراهیمی پیوسته می‌کوشیدند تا در لوای مبارزه با بت‌پرستی به جنگ «خدایان تصویرساز بشر» بروند اما سختی کار پیامبران در این رابطه این بود که مخالفت با «خداپرستی تصویرساز انطباقی مخلوق بشر متوسط» که اکثریت قریب به اتفاق مخاطبین پیامبران تشکیل می‌دادند، از آنجائیکه بزرگترین موضوع و هدف رسالت پیامبران ابراهیمی «ایجاد پیوند و رابطه بین انسان و امر بی‌نهایت در وجود» بود، بسیار طبیعی بود که در عرصه «پیوند بین انسان و بی‌نهایت» پیامبران در مرحله اول مجبور شوند تا ابتدا جهت دستیابی به این مهم به «تبیین و تفسیر آن امر بی‌نهایت» مورد نظر خود بپردازند، چراکه آنچنانکه استیسی می‌گوید «گرچه بشر همیشه تجربه بی‌نهایت و خداوند داشته است و بدون پیامبران می‌توانسته است این تجربه بی‌نهایت خود را به انجام برساند. اما مشکلی که - به علت نگاه انطباق با محیط - داشتند. تفسیر این تجربه بی‌نهایت بود.»

آنچنانکه با عنایت به عینک انطباقی آن‌ها باعث گردید تا انسان همیشه برای «تفسیر آن تجربه بی‌نهایت» مجبور شود تا «بی‌نهایت را در قبال تصویر و صفاتی»، آنچنانکه خود و اطرافیان خود می‌دید، درآورد. در نتیجه این امر باعث گردید تا «خداوند مخلوق ذهن انسان» که همان «خداوند انطباقی» و «خداوند تصویرساز» بود، متولد گردد و پس از تولد این «خداوند تصویرساز انطباقی انسان» بود که انسان به پرستش آن پرداخت و از اینجا بود که «نطفه شرک» در تاریخ انسان و در عرصه اپیستمولوژی بشر تکوین پیدا کرد؛ و در چارچوب این

روی دیوار کعبه منقش شده بود، حتی نقش‌های روی دیوار کعبه را هم نابود می‌کند. تا بدینوسیله بستر قرانت و تفسیری نو از «بی‌نهایت» برای بشریت فراهم کند و بشریت را از تنگنای «خدای تصویرساز انطباقی» ذهنی خود نجات دهد.

ای تو ما بیچارگان را ساز و برگ	وا رهان این قوم را از ترس مرگ
سوخستی لات و منات کهنه را	تازه کردی کائنات کهنه را
در جهان ذکر و فکر انس و جان	تو صلوت صبح. تو بانگ اذان
لذت سوز و سرور از لا اله	در شب اندیشه نور از لا اله
نی خداها ساختیم از گاو و خر	نی حضور کاهنان افکنده سر
نی سجودی پیش معبودان پیر	نی طواف کوشک سلطان و میر
این همه از لطف بی‌پایان تست	فکر ما پرورده‌ی احسان تست
ذکر تو سر مایه‌ی ذوق و سرور	قوم را دارد به فقر اندر غیور
ای مقام و منزل هر راهرو	جذب تو اندر دل هر راهرو
ساز ما بی‌صوت گردید آنچنان	زخمه بر رگ‌های او آید گران
در عجم گردیدیم و هم در عرب	مصطفی نایاب و ارزان بولهب
این مسلمان زاده روشن دماغ	ظلمت اباد ضمیرش بی‌چراغ
این غلام ابن غلام ابن غلام	حریت اندیشه‌ی او را حرام
مکتب از وی جذبه دین در ربود	از وجودش این قدر دائم که بود
این زخود بیگانه این مست فرنگ	نان جو می‌خواهد از دست فرنگ
نان خرید این فاقه کش با جان پاک	داد ما را ناله‌های سوزناک
دانه چین مانند مرغان سر است	از فضای نیلگون نا آشناست
شیخ مکتب کم سواد و کم نظر	از مقام او نداد او را خبر
از فرنگی می‌خرد لات و منات	مومن و اندیشه‌ی او سو منات
قم به اذنی گوی او را زنده کن	در دلش الله هو را زنده کن
ما همه افسونی تهذیب غرب	کشته‌ی افرنگیان بی‌حرب و ضرب
تو از آن قومی که جام او شکست	و اما یک بنده‌ی الله مست
تا مسلمان باز بیند خویش را	از جهانی برگزیند خویش را

کلیات اقبال لاهوری - فصل چه باید کرد؟ - ص ۴۱۲-۴۱۳ - ص ۱۷

لذا از اینجا بود که در برابر «خدای تصویرساز انطباقی» شرک پرور انسان‌ها، پیامبران ابراهیمی «خدای تصویرسوز تطبیقی» مطرح کردند؛ و در چارچوب تبیین این «خدای تصویرسوز تطبیقی» بود که پیامبر فرمود:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» چیزی مثل او نیست» (سوره شوری - آیه ۱۱) و با در راستای همین «خدای تصویرسوز تطبیقی» است که امام علی در خطبه یک نهج البلاغه می‌فرماید:

«و كَمَالُ تَوْجِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ

الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا وَ مَنْ تَنَاهَا فَقَدْ جَرَّاهُ وَ مَنْ جَرَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَذَهُ وَ مَنْ حَذَهُ فَقَدْ عَدَهُ وَ مَنْ قَالَ فِيهِ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلَا مَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَائِنَ لَا عَنْ حَدِيثٍ مُوجُودٍ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَتِهِ وَ غَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِهِ مَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْأَلَةِ بِصِيرٍ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَ لَا يَسْتَوْحِشُ لِقَفْدِهِ... - حد اعلاى توحيد به خداوند اخلاص به اوست - و نهایت اخلاص به خداوند صفت‌سوزی کردن از خداوند است - زیرا هر صفتی برای خداوند معرف دوگانگی بین صفت و موصوف است. آن کس که خداوند سبحان را توصیف کند با صفت‌سازی برای خداوند شریک و همسان برای خداوند قائل شده است - صفت‌سازی برای خداوند باعث تجزیه کردن احدیت خداوند می‌شود - چراکه صفت‌سازی برای خداوند خدا را قابل اشاره می‌کند که این قابلیت اشاره شدن خداوند بسترساز محدود کردن خداوند و معدود کردن او می‌شود یعنی کسی که بگوید خدا در چیست؟ بی‌اختیار خدا را در آن چیز گنجانده است و طبعاً اگر خداوند را بر چیزی قرار دهد خود آن چیز را خالی از خداوند پنداشته است چراکه بر هستی خداوند هیچ رویدادی سبقت نمی‌گیرد و هر گز نیستی بر هستی او تقدم ندارد. خداوند با همه موجودات است بدون پیوستگی و جدای از همه موجودات است، بدون دوری و گسیختگی. اوست خالق همه وجود بی‌نیاز از اینکه خود حرکتی کند و یا ابزاری را وسیله کار خود نماید. اوست بینای بی‌احتیاج به نگاه خداوندی اوست که نیازی به دمساز ندارد، تا از جدائی با دمسازش وحشتی بر او عارض گردد» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه یک - ص ۳۹ - ص ۱۳).

گفت موسی‌های بس مدبر شدی	خود مسلمان ناشده کافر شدی
این چه ژازست و چه کفر ست و فشار	پنبه اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد	کفر تو دبیای دین را زنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تراست	آفتابی را چنین‌ها کی رواست
گر نبندی زاین سخن تو حلق را	آتش آید بسوزد خلق را
شیر او نوشد که در نشو و نماست	چارق او پوشد که او محتاج پاست
ور برای بنده است این گفتگو	آنک حق گفت او منست و من خود او
دست و پا در حق ما استابش است	در حق پاکی حق الایش است
لم یلد لم یولد او را لایق است	والد و مولود را او خالق است
هر چه جسم آمد و لادت وصف اوست	هر چه مولود ست او زاین سوی جوست
زانک از کون و فسادست و مهین	حادثست و محدثی خواهد یقین

مثنوی - دفتر دوم - داستان موسی و شبان - ص ۲۸۰ - بیت ۱۷۴۱ به بعد

ادامه دارد

